

چشم انداز

CHASHM ANDAAZ



آذر ۱۳۷۴ شماره ۴۵ כסלו-טבת תשנ"ו ***December 1995 No. 45***

بهاء ۱/۵ دلار

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد.

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳۴۴-۷۴۷۳
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
پیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰



نیازمندیهای جامعه

تعلیم برمیتصوا، بت میتصوا

● ۸۱۸-۷۵۷-۲۶۴۸

کیترینگ

● کیترینگ گلت کاشر شادی
۳۱۰-۶۵۹-۵۹۸۲

● کیترینگ گلت کاشر شارون
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰

● کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم
رویال کیترینگ
۳۱۰-۴۵۸-۹۹۹۳

● کیترینگ المپیک کالکشن
۳۱۰-۵۷۵-۴۵۸۵

وسایل پارتی

● تهران رنتال
۸۱۸-۳۴۲-۷۳۶۸

گل‌فروشی

● All Occasions Flowers
۳۱۰-۳۹۵-۳۳۰۳

مواد غذایی

● بستنی اکبر مشدی
۲۱۳-۸۷۴-۰۱۴۴

بادی شاپ

● کریج بادی شاپ
۸۱۸-۷۸۴-۱۲۳۴

پزشک کودکان

● دکتر عزیزالله نورمند
۳۱۰-۸۲۹-۳۳۱۱
۸۱۸-۹۰۵-۵۵۵۲

پزشک

● دکتر دوستان
۳۱۰-۸۵۹-۰۴۱۵

● دکتر مایکل طاهری
۳۱۰-۳۶۰-۰۰۶۷
۸۱۸-۲۶۵-۹۴۹۹

کایروپراکتیک

● دکتر روزبه مسرور
۸۱۸-۷۰۵-۰۷۳۶

دندانپزشک

● دکتر سهیل خدادادی
۳۱۰-۲۷۱-۳۰۰۳

● دکتر لادن زینتی
۸۱۸-۹۰۷-۹۹۰۸

● دکتر بهروز زینتی
۳۱۰-۶۵۲-۲۰۱۰
۸۱۸-۹۸۶-۸۶۶۹

● دکتر فرهاد بینا
۳۱۰-۲۰۷-۲۴۶۲

● دکتر بیژن عافار
۳۱۰-۵۵۷-۱۵۴۷
۸۱۸-۷۸۴-۴۸۶۷

● دکتر ربرت خانیان
۸۱۸-۹۹۰-۶۹۸۱

● Wall St. Dental Group
۲۱۳-۷۴۸-۴۷۴۸

وکیل

● فریبرز سلکی
۳۱۰-۴۴۱-۱۱۱۱

● مارتین ولف
۳۱۰-۲۰۵-۲۰۳۳

● فریبا سلیمانی
۸۱۸-۷۸۴-۰۳۵۵

● مایکل میر هارونی
۳۱۰-۵۵۶-۳۶۰۰

● نیلوفر ذکریائی (آرام‌نیا)
۳۱۰-۵۵۲-۰۰۶۶

● فریبرز «مایکل» ضرابیان
۸۱۸-۳۵۶-۱۲۵۴
۲۱۳-۶۸۱-۹۰۰۰

خرید و فروش املاک در اسرائیل

● کورش ابراهیمیان
۸۱۸-۷۸۹-۴۸۹۴

● جمشید شبان
۰۳-۵۴۶-۵۵۳۱

● گروه داوید
۳۱۰-۶۵۹-۲۶۵۹

تهیه اسناد ملکی

● مهرداد دلرحیم
۸۱۸-۵۹۲-۹۴۶۳

مشاور مالی

● دانیل فرید یاشارال
۳۱۰-۵۵۰-۰۷۷۰

پوشاک

● جوراب تیفانی
۲۱۳-۷۴۸-۸۸۲۳

کلاسهای آموزشی

● مدرسه عبری کهل ژوزف
۳۱۰-۴۷۴-۰۵۵۹

● مدرسه عبری شَمره توراه
۸۱۸-۳۴۶-۰۸۱۱

● انستیتوی حرفه‌ای اُرت
۲۱۳-۳۸۷-۴۲۴۴
۸۱۸-۷۸۸-۷۲۲۲

تعلیم موسیقی

● پیمان اخلاقی
۳۱۰-۸۲۰-۸۲۶۱

تعلیم نقاشی

● اولین میشکان
۳۱۰-۸۲۰-۷۵۵۱

بیمه

● ایرج منیفی
۸۱۸-۷۸۱-۰۴۰۱

حسابداری

● ظاهر فلاّحی .C.P.A
۷۱۴-۵۴۶-۴C.P.A.
۷۱۴-۵۴۶-۴۲۷۲

● یوسف ظهیری
۴۰۸-۲۹۲-۳۸۰۰

وام

● La Cienega
Jewelry & Loan
۳۱۰-۳۶۰-۰۰۲۰



در این شماره می‌خوانید

December 1995 No. 45 כסלו-טבת תשנ"ו آذر ۱۳۷۴ شماره ۴۵

چشم انداز

Published bY:
International Judea Foundation
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212
TEL: (310) 479-4798
FAX: (310) 445-5488

سردبیر: داریوش فاخری
مدیر داخلی: شهرام سیمان
روابط عمومی: مهندس آشر آرام نیا
دکتر روبرت صالح ربیع
امور اداری و آگهیا: رؤیا برلوا
سردبیر قسمت پزشکی: دکتر نیسان بامداد
بخش انگلیسی زیر نظر: مجید آبائی
دکتر روبرت صالح ربیع
با همگامی: نویسندگان، مترجمین و گزارشگران چشم‌انداز
تایپ ست: مینو حمودوت
امور هنری: انتشارات نازگل

چشم انداز، نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا. هدف ما، روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژاد پرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.
نظر های نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.
نقل مطالب چشم انداز، با ذکر مأخذ، مجاز می‌باشد.
چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌های رسیده، باز پس فرستاده نمی‌شود.نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا، استفاده می‌شود.



درجستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم؟

داریوش فاخری

در راه اجرای نیات زیبای جامعه و تمامی انسانهای خوبی که برای جامعه و اعتلای آن و در راه خدا قدم بر میدارند به دعوت پرفسور نتصر این شخصیت ارزنده عالیمقام و بیطرف که به تمامی جامعه عشق میورزد این نامه به کلیه نهادهای اجتماعی یهودی لس‌آنجلس ارسال گردید.

* * *

حال بیائید و بگذارید با هم عاقلانه و با منطق بحث کنیم

(ایزیا ۱۸:۱)

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی

تو خود آفتاب خود باش، طلسم کار بشکن

می‌گویند انسان بودن یعنی سرنوشتی با شکوه داشتن!

هم سرنوشت عزیز:

شاید جای تکرار ندارد که موقعیت یهودیان ایرانی و ایرانی تبار در کنار تحولات و وقایع جهانی از موقعیت خطیری برخوردار است. در این میان یهودیان ایرانی مقیم لس‌آنجلس در میان تمام جوامع یهودی ایرانی دنیا، تجلی بارزتری از بینشهای خوب و بدی هستند که جامعه‌مان را شکل می‌بخشد و بهمین خاطر بار عظیم و گران سرمشق بودن را بر دوش خود حمل می‌نماید.

سازمانهای اجتماعی و مذهبی این جامعه‌ی پویا که با صرف میلیونها دلار پول و گرانبهاترین دارائی افراد مسئولی که بار اجتماعی این قوم را بر دوش می‌کشند یعنی وقت آنان، در خط مقدم این تحولات قرار داشته و آئینه تمام نمای جامعه می‌باشند.

متأسفانه جامعه ما علیرغم عشق و ایثاری که بسیاری از سازمانهای موجود بر سر آن می‌ریزد، با خطر مهلک بی تفاوتی روز افزونی روبروست. برای مقابله با این خطر باید آفتابی برآید و شب تیره را پایان بخشد.

برای داشتن حال و آینده‌ای بهتر برای خودمان و بچه‌هایمان بر مبنای نیازهای کنونی ـ تجربیات گذشته و توقعاتی که از آینده داریم برنامه می‌ریزیم. ولی در جامعه کنونی‌مان علیرغم تمام زیبائیها و عشق‌ها و ایثارهایی که بصورت فردی برای جامعه می‌شود، نهادهای موجود **درباره هم** بیشتر حرف می‌زنند **تا با هم**. صدای قضاوتها جلو خلاقیتهای مشترک را گرفته. تداوم یهودیت برای برخی یعنی ساختن با وضع موجود و تطبیق دادن خود با **باری بهر جهت**. انگار با ارکستر فیلارمونیکی مرکب از بهترین نوازندگان آلات موسیقی مختلفی روبرو هستیم که چون **با هم** نمی‌زنند صدای گوشخراششان جای آهنگ دلنواز و ملکوتی که می‌شد نواخته شود را گرفته است.

با هم بودن - با هم گفتن و نه درباره هم گفتن، محلی را می‌خواهد و مجلسی را که در آن مسئولین و خادمین اجتماعی همدیگر را بهتر بشناسند و با زبان دلشان پای صحبت هم بنشینند و شور کنند.

در این شورا ممکن است نتوان تصمیم بی عیبی گرفت ولی می‌توان تصمیم بهتری گرفت. می‌توان تغییرات لازمه برای تداوم یهودیت و انسانیت را مورد بحث قرار داد. در این شورا با ارزش‌ترین چیزی که وجود دارد جواب نیست بلکه حضوری است که تنهایی را فرار خواهد داد.

و شاید درک این زیبائی است که هر کس هر چیزی را که می‌خواهد نمی‌تواند داشته باشد ـ که انسانها بدانند تمایل به بردن برای دوران بچگی خوب است و ما باید آن را در عشق به جامعه در خود بکشیم.

در این شورا بدانیم که باید علاوه بر گرفتن، بدهیم، ولی دادن خردمندانه و اگر امتناعی بود، هوشمندانه. که یکی از خاصیتهای انسانهای بزرگ قابلیت انعطاف و گذشت است. مبارزه فکری باشد و انتقام جویی هرگز.

در این شورا با عشق بیائیم که در آن تشویق خردمندانه کنیم و انتقاد بجا.

و بدانیم که این همبستگی به معنای فدا کردن خود یا سازمانمان نیست بلکه باعث خواهد شد که خودمان و سازمانمان و جامعه بسط و توسعه یابد.

برای اینکار باید آخرین شعر نسروده قلبمان و آخرین آهنگ نواخته نشده روحمان را بیاوریم تا نگذاریم بغض هزار **کاشکی و اگر** گلوی ما را در دوران کهنسالی و فرزندانمان را در زمان حال بفشارد.

این شورا بدون وابستگی به هیچ سازمانی می‌تواند **برابری و برادری** را به تمام سازمانها و افراد جامعه، بدون توجه به میزان سواد و ثروت و سن و درجه فکر و رعایت اصول مذهبی هدیه کند تا در آن برنامه‌ها هماهنگ شوند. دوباره کاریها از بین برود و احترام متقابل توسعه یابد.

بسیار خرسندیم که آقای پرفسور امنون نتصر به دعوت جامعه برای واقعیت بخشیدن به این آرزوی همگانی جواب مساعد داده‌اند و از شما و دو نفر دیگر از اعضای هیأت مدیره سازمانتان دعوت می‌نمایند تا از ساعت **هفت** تا ساعت **یازده** روز **پنجشنبه، ۲۱ دسامبر ۱۹۹۵** در محل ***Beverly Hilton Hotel*** سالن ***L'escoffier*** طبقه هشتم، حضور بهمرسانید.

* * *

این نامه پی‌آمدهای منفی و مثبتی را در برداشت. پی‌آمدهای منفی آن به نظر من ناشی از خصوصیات و ذهنیتهای شکل گرفته‌ای در افراد و سازمانهایی بود که دل به دل ندادند. بازده مثبت آن تشکیل این گردهمایی و شرکت ۱۲ نهاد اجتماعی متشکل در لس‌آنجلس بود و تفاهم و احترام و عشق و امید.

جلسه دوم این شورا که نه رئیس دارد و نه رأی می‌گیرد و نه

مداخله میکند و صرفاً جنبه مشورتی و آگاهی دارد در ماه ژانویه ۹۶ با این امید که دیگران نیز باشند تشکیل خواهد شد. این نوشته را با کلماتی از سلیمان نبی به پایان می‌برم.

از برای هر کاری، فصلی و برای انجام هر آرمانی،
در زیر آسمان، زمانی خاص وجود دارد:
زمانی برای متولد شدن و زمانی برای مُردن.
زمانی برای کاشتن و زمانی برای برداشتن.
زمانی برای کشتن و زمانی برای شفا بخشیدن.
زمانی برای ویرانی و زمانی برای سازندگی.
زمانی برای گریه کردن و زمانی برای خندیدن.
زمانی برای عزاداری و زمانی برای شادمانی.
زمانی برای فرو ریختن سنگ‌ها و زمانی برای جمع‌آوری آنها.
زمانی برای در آغوش کشیدن و زمانی برای جدا گشتن.
زمانی برای بدست آوردن و زمانی برای از دست دادن.
زمانی برای نگهداشتن و زمانی برای بدور انداختن.
زمانی برای شکافتن و زمانی برای دوختن.
زمانی برای سکوت کردن و زمانی برای سخن گفتن.
زمانی برای دوست داشتن و زمانی برای نفرت.
زمانی برای جنگ کردن و زمانی برای صلح. □

شالم

جشن با شکوه سازمان سیامک

در

هتل بورلی هیلتون

(9876 Wilshire Blvd.)

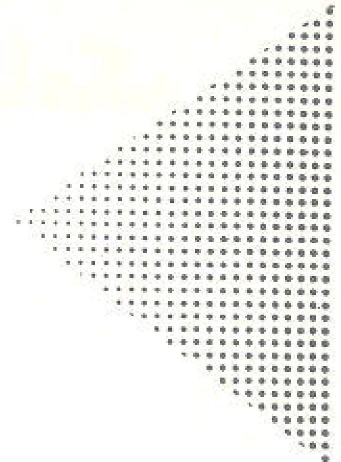


شنبه ۲۷ ژانویه ۱۹۹۶

ساعت ۸:۳۰ بعد از ظهر

بهای بلیط ۴۵ دلار اعضاء (شب جشن ۵۰ دلار)

تلفن اطلاعات و خرید بلیط ۴۷۹۸-۴۷۹ (۳۱۰)



رویدادهای سازمان سیامک در ماه گذشته

● کمیته نوجوانان *PARADISE JUDEA*

همانطور که مطمئناً اطلاع دارید گروه تین ایجرها ***Paradise Judea*** سازمان سیامک بیش از چند ماهی نیست که فعالیتهای خود را آغاز کرده‌اند ولی بخاطر حمایت فراوان والدین و پشتیبانی خود اعضاء این گروه در طی ماه گذشته با اجرا کردن برنامه‌های مختلف توجه عده زیادی را بخود جلب کرده است.

۵ نوامبر اولین برنامه ماه نوامبر بود که در آن تعداد زیادی از تین‌ایجرها در **رنچو پارک** دور هم جمع شدند و روزی فراموش نشدنی برای خود و تعدادی از والدین خود بوجود آوردند.



جالبترین قسمت این برنامه حق ورودیه آن بود که اهدای یک بسته لباس یا اسباب بازی بود. روز **۲۳ نوامبر** همانطور که خیلی از شما می‌دانید **روز شکر گزاری** است که امسال تین‌ایجرهای ما بهمراه تعدادی از افراد سازمان و تنی از والدین به داون تاون لس‌آنجلس رفتند و تعداد ۶۳ بوقلمون و غذاهای دیگر را بین افراد بی‌خانمان پخش کردند. نوجوانان ما با قلبهای روشن و صورتهای باز به افراد بی خانمان که از ادیان و نژادهای مختلف در صف بودند خوش‌آمد می‌گفتند و غذا در بشقابهای آنها می‌گذاشتند. از تمام افرادیکه بطور افتخاری ما را در این برنامه همیاری کردند متشکریم.



بعد از تجربه روز شکر گزاری تین ایجرها روز **۲۶ نوامبر** به پارک تفریحی مجیک مانتن رفتند و روزی پر از هیجان و خاطره انگیز بوجود آوردند.

سه شنبه شب ۵ دسامبر سازمان سیامک در المپیک کالکشن یک سمینار برای والدین تین‌ایجرها داشت که با موفقیت کامل برگزار شد. موضوع این سمینار **تین‌ایجرها و خطر مواد مخدر** و دیگر خطراتی که در حال حاضر در جامعه ما آنها را تهدید می‌کند بود. این یک برنامهٔ کاملاً آگاه کننده و آموزشی بود ولی در عین حال تمام مدعوین را تحت تأثیر قرار داد و بسیاری از آنان تا ساعتها بعد از اتمام برنامه در حال بحث و گفتگو بودند.



آخرین برنامه گروه تین‌ایجرها در سال ۱۹۹۵ برنامه **قدردانی از پدر بزرگها و مادر بزرگها** بود که در روز یکشنبه ۱۰ دسامبر برگزار شد. این برنامه با همکاری آقای مهدی خواننده گرمی بسیاری پیدا کرد.

در ابتدای برنامه یک ویدئو که شامل قسمتهای کوتاهی از تمام برنامه‌های گروه تین‌ایجرها از آغاز تا امروز بود پخش شد. سپس



تین‌ایجرها یک برنامه تئاتر که خود آنها تهیه کرده بودند را اجرا نمودند. یکی از قشنگترین لحظات این برنامه وقتی بود که تین‌ایجرها با دستهای پر از گُل اهدائی به میان حاضرین رفتند و تمام پدر بزرگها و مادر بزرگها گُلهای رُز قرمز اهدا نمودند. در انتهای برنامه آقای داریوش فاخری به تمام محصلینی که تمام نمرات آنها A بوده یک تقدیرنامه و کوپن خرید کتاب ارائه کردند که مطمئناً باعث تشویق آنها خواهد شد.

برای اطلاعات بیشتر با دفتر سازمان، تلفن ۴۷۹۸-۴۷۹ (۳۱۰) تماس حاصل نمایید.

● گروه یاران سیامک (خاوریم)

کماکان با فعالیتهای بسیار خود و اجرا کردن برنامه‌های مختلف محبوبیت بسیاری در میان جوانان پیدا کرده است. این گروه در شب‌های **۶ نوامبر و ۱۱ دسامبر** سمینارهایی تحت عنوان **عشق و رابطه آن با سکس و خانواده**، با حضور ۳۰ نفر در هر جلسه برگزار کرد. سخنران این برنامه خانم **دکتر سوزان هایت** بودند که رشته تخصصی‌شان در آموزش سکس و بهتر کردن روابط زناشوئی است.

۱۴ نوامبر شب برنامه گسترش شبکه شغلی و معرفی حرفه‌ها در هتل لوز، سانتامونیکا بود. شرکت کنندگان با معرفی حرفه‌های خود درهای آشنائی‌و روابط حرفه‌ائی را با هم باز کردند. نوبت بعدی این برنامه در **۹ ژانویه در هتل بورلی هیلتون** خواهد بود و از دو نفر وکلای مجرب آمریکائی که رشته تخصصی آنها در امور ورشکستگی خواهد بود دعوت شده که سخنران برنامه باشند. بعلت محدودیت جا چنانچه مایل هستید برای رزرو جا هر چه زودتر با شماره تلفن (۳۱۰) ۱۱۶۱-۲۸۱ تماس بگیرید.

یکشنبه شب **۱۹ نوامبر شب شعر و عاشقی** بود که در یک محل بسیار زیبا و با شکوه هر چه تمامتر برگزار شد. شرکت کنندگان با خواندن شعرهائی از شاعران معروف گرمای خاصی به این برنامه دادند.

۳ دسامبر آخرین برنامه گروه یاران در سال ۱۹۹۵ بود که گروهی برای دیدن کارها و هنرهای اصفهان به موزه پل گتی رفته و روزی خوش را با هم سپری کردند. پس از دیدار کامل موزه بعضی از شرکت کنندگان برای صرف ناهار به یک رستوران نزدیک موزه رفتند و ساعاتی را در کنار دریا بسر بردند و بصحبت و گفتگو نشستند. کلوب کتاب یاران همچنان هر دو هفته یکبار به بررسی و بحث درباره کتاب ادامه میدهند. در سه برنامه گذشته آقای **دکتر مایک کروبیان** با افراد گروه به بحث نشستند و درباره کتاب در دست انتشار ایشان در مورد چگونگی انتخاب همسر مطالبی را عنوان کردند.

گروه یاران بعلت ازدیاد برنامه‌هایشان احتیاج به همکاری گروهی جوانان فعال دارد. چنانچه مایل به همکاری با این گروه هستید لطفاً با شماره تلفن ۱۱۶۱-۲۸۱ (۳۱۰) تماس بگیرید.

● کمیته تیکون عولام (بهبود و مرمت جهان)

در راه کمک رسانی به خانواده‌های بی بضاعت از کمکهای بسیاری افراد خیّر اجتماع برخوردار می‌گردد. سپاس به خانمها هاله همدانی - مهرناز مهرخواه - مهری حکیم پور - خانم اخوت - رزیتا ابرامی و آقایان پیمان خرمیان - سعید سعیدفر - پرویز کامجو که با اهداء مقادیر

بسیار زیادی پوشاک به چند خانواده بی بضاعت و شورای زنان یهودی لس آنجلس توسط سازمان سیامک شرکت نمودند.

از آقای دیوید کاشانی که مثل همیشه با اهداء ۴۸ گالن روغن غذایی و ۸ کیسه ۲۵ پاندی برنج و آقای پیمان بصیرت که در راه کمک رسانی به یاری شتافتند نیز بسیار سپاسگزاریم.

● کمک به بیمار

در اجرای نیات خیر خواهانه اعضاء و یاران سازمان مبلغ ۵۰۰۰ دلار به *City of Hope* برای درمان بیماری جوان و مبتلا به سرطان اهداء گردید که نامه تشکر این سازمان پزشکی را برای ما در پی داشت.

● اهداء غذا به THE MIDNIGHT MISSION

در روز شکر گزاری مقادیر زیادی غذاهای باز مانده از اطعام مساکین داون تاون به سازمان خیریه ***The Midnight Mission*** اهداء گردید که طی ارسال نامه‌ای از سازمان سیامک تشکر نموده‌اند.

● مراسم ختم اینصحاک رابین

سازمان سیامک همراه با تمامی سازمانهای خیریه غیر انتفاعی یهودیان ایرانی و ایرانی تبار لس‌آنجلس (غیر از فدراسیون بخشی از یهودیان ایرانی که در این عمل شرکت ننموده) روز ۷ نوامبر ۱۹۹۵ در محل مجتمع فرهنگی ارتص شرکت نمود و متفقاً با ایراد سخنرانی از ترور این سردار ملی یهود اظهار تأسف نموده و خواستار ادامه روند صلح در منطقه و برای تمام مردم جهان گردیدند.

برنامه‌های میزگرد گروه یاران

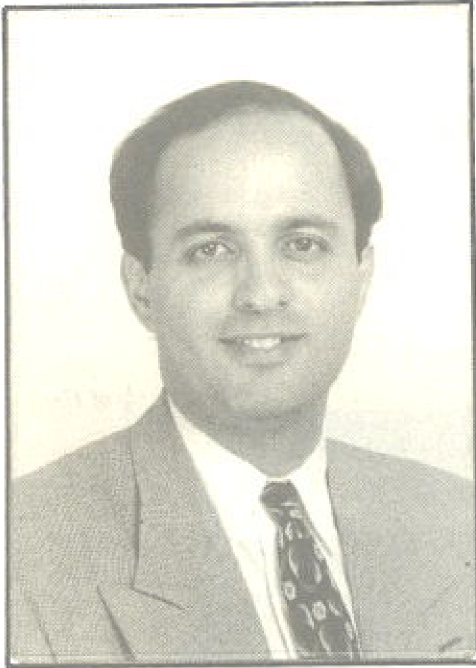
در دو جلسه گرد هم‌آیی در ماه نوامبر و دسامبر عده‌ای از علاقه‌مندان به میز گرد در بحث بسیار جالبی شرکت کردند. در این بحث که از طرف گروه یاران سیامک با همکاری خانم سوزان هایت اجرا شد در مورد مسائل احساسی، روانی و پزشکی مربوط به روابط جنسی گفتگویی صورت گرفت. خانم هایت اعتقادات حرفه‌ای خود را پیرامون روابط جنسی بین مرد و زن در سنین و فرهنگهای مختلف مورد بحث گذاشت و دوستان با پرسیدن سئوالاتی از نظر پزشکی، فیزیولوژی و حتی کنجکاوی جستجو گرانه میز گرد پر هیجانی را ایجاد کردند. قدر مسلم عقاید یک روانکاو خانوادگی اینست که روابط جنسی سالم در زندگی انسان رل بسیار مهمی را ایجاد می‌کند و همه افراد بشر، از هر فرهنگ و نژاد باید شناخت کامل از بیولوژی و روان جنسی خود و جنس مخالف داشته باشند تا بتوانند شریک خوبی برای جفت خود باشند.

تصور زنان و مردان همیشه اینست که مسئول لذت بخشیدن جنسی به جفت خود هستند و به گفته این خانم، اشخاصی که با شناخت بدن و روح و روان جنسی خود آشنایی کامل ندارند نه تنها خود لذت نمی‌برند بلکه قادر به ارضاء جفت خود نیستند. در مورد شناخت خود و جفت با استفاده از کتابها، و ویدئوهای آموزشی می‌توان نوع لذت‌بری و لذت بخشی را کاملاً مورد بحث قرار داد. به قول دوست عزیزی در این میز گرد، مهم است که دو انسان اول روابط انسانی ایجاد کنند که با داشتن شناخت بتوانند روابط نزدیکتری ایجاد کنند. قدر مسلم در فرهنگ شرقی، عشق جنسی فقط وقتی مفهوم صحیح پیدا می‌کند که در یک رابطه شرعی و قانونی و همراه با عشق و علاقه روحی و انسانی باشد. به امید اینکه در برنامه‌های بعدی گروه یاران شما را نیز ببینیم.

شرح نقاشی روی جلد

روی جلد این شماره اثر هنرمند جوان روت یاشارپور است. وی فارغ‌التحصیل رشتهٔ هنرهای ظریفه در سال ۱۹۹۳ می‌باشد. وی اکنون سردبیر قسمت رنگ‌آمیزی یکی از مجلات مخصوص نوجوانان *(Comics)* می‌باشد. نقاشی روی جلد «ارواح» *(Souls)* نام دارد که در آن گرد هم‌آیی ارواح را در مقابل سرچشمه‌یی از نور نشان می‌دهد. نقاش جوان عقیده دارد که نور منبع زندگی و حرارت است. آرزوی موفقیت هر چه بیشتر برای این نگارگر عزیز می‌نمائیم.





دکتر بیژن عافار

متخصص جراحی لثه وکاشتن دندان (ایمپلنت)

استادیار UCLA در بخش جراحی های لثه

عضو انجمن جراحان آمریکا

عضو انجمن دندانپزشکان آمریکا وکالیفرنیا

B.AFAR,D.D.S.,M.S.

Periodontics & Implant Dentistry

Fellow Of International Congress Of Oral Implantologist
Associate Fellow Of American College Osseointegration

توجه فرمایید

دکتر بیژن عافار افتتاح مطب جدید خود را در وست وود به اطلاع عموم می‌رساند.

مطب ها در:

وست وود

Westwood Medical Plaza
10921 Wilshire Blvd., Suite 904
Los Angeles, CA 90024
(310)443-4444

ولی

18607 Ventura Blvd., # 209
Tarzana, CA 91356

(818) 784-4867

دوشنبه تا پنج شنبه مریض می‌پذیرد.

دعوت اصیل و شکوهمند یک سرباز برای صلح

«از سخنرانی اینصحاک رابین فقید، هنگام دریافت جایزه صلح نوبل، در دهم دسامبر ۱۹۹۴ در شهر اوسلو»



در سنینی که بیشتر جوانان در پی حل مسایل ریاضی و راز و رمزهای تورات هستند، در سنی که اولین شکوفه عشق جوانه می‌زند، در سن حساس ۱۶ سالگی، تفنگی به من دادند که از خودم دفاع کنم.

این رویای من نبود. من می‌خواستم مهندس آب بشوم. در یک مدرسه کشاورزی درس می‌خواندم و فکر می‌کردم مهندس آب بودن در خاور میانه خشک و سوزان، شغل مهمی است. هنوز هم همینطور فکر می‌کنم. بهر حال مجبور شدم که به اسلحه روی بیاورم.

من ده‌ها سال در ارتش خدمت کردم. تحت فرماندهی من، پسران و دختران جوانی که می‌خواستند زندگی کنند، عشق بورزند، به سوی مرگ خود رفتند. آنها در راه دفاع از زندگانی ما از پای در آمدند...

در موقعیت فعلی من، فرصتهای بی‌شماری برای من پیش می‌آید که بر فراز کشور اسرائیل و اخیراً دیگر مناطق خاور میانه پرواز کنم. منظره‌هایی، از داخل هواپیما نفس را حبس می‌کند، دریا و دریاچه‌هایی به رنگ آبی عمیق، مزارع سبز خوش رنگ، صحراهای شنی و ماسه‌ای، کوههای خاکستری رنگ و مناطق خارج از شهر با خانه‌های سفید و بامهایی با رنگهای قرمز.

و همچنین گورستانها، و تا جایی که چشم کار می‌کند، گور.

صدها گورستان در این بخش جهان که متعلق به ماست، در خاور میانه...از پنجره هواپیما از هزاران پا بالای آنها، این سنگ قبرهای بی‌شمار خاموشند. اما صدای فریاد آنان در طول ده‌ها سال از خاور میانه در سراسر جهان طنین افکنده است.

امروز، از این محلی که ایستاده‌ام، می‌خواهم به عزیزانمان - و دشمنان گذشته ادای احترام کنم. می‌خواهم به تمام آنها ادای احترام بکنم - از پای در آمدگان تمام کشورها و تمام جنگها، افراد فامیل آنان که بایستی بار این داغدیدگی را بر دوش تحمل کنند، ناقص العضوهایی که جای جراحتشان هرگز شفا نخواهد یافت. امشب می‌خواهم به تمام آنان و تک تکشان ادای احترام کنم، برای اینکه این

جایزه مهم از آن آنهاست.

من جوانی نو پا بودم که حالا دیگر سنی از او گذشته...و از تمام آن همه خاطرات که در عرض این ۷۲ سال جمع کرده‌ام، چیزی که تا آخرین روز عمرم بیشتر از همه چیز به یاد می‌آورم، سکوتهاست: **سکوت سنگین لحظه بعد و سکوت ترسناک لحظه قبل.**

بعنوان یک مرد نظامی، بعنوان یک فرمانده، یک وزیر دفاع، دستور عملیات نظامی بسیاری را صادر کرده‌ام. و همراه با شادمانی پیروزی و غصه داغدیدگی، همیشه آن لحظه پس از اتخاذ تصمیمات، صدای خفه برخاستن افسران عالیرتبه یا وزرای کابینه از صندلیهایشان، صدای بسته شدن در، و در خاتمه سکوتی که در آن به تنهایی می‌ماندم.

آن لحظه‌ای که در اثر اتخاذ تصمیمی که گرفته‌اید، انسانهایی خواهند مرد. آدمهایی از ملت من، آدمهایی از دیگر ملتها. و آنها هنوز نمی‌دانند.

در آن ساعت آنها هنوز دارند می‌خندند، گریه می‌کنند، برنامه می‌ریزند، در رویای عشقند، در فکر اینند که باغچه‌ای بکارند یا خانه‌ای بسازند، و اصلاً فکر نمی‌کنند که این ساعات آخر زندگیشان در روی زمین می‌باشد. سرنوشت کدامشان با مرگ گره خورده؟ عکس کدامشان در قابی سیاه در روزنامه فردا ظاهر خواهد شد؟ مادر کدامیک به عزایش خواهد نشست؟ جهان چه کسی زیر فشار از دست دادنی بر سرش خراب خواهد شد.

بعنوان یک مرد نظامی اسبق، همچنین تا ابد سکوت لحظه ماقبل را نیز از یاد نخواهم برد. سکوتی که در آن عقربه‌های ساعت بنظر می‌رسید که به جلو می‌روند، وقتی انگار دارد وقت از دست می‌رود و تا ساعتی دیگر - دقیقه‌ای دیگر - کوره آتش شعله‌ور خواهد شد.

در آن لحظهٔ پر از هیجان، قبل از آنکه انگشت ماشه را بکشد، قبل از آن که فیوز شروع به سوختن بکند، در لحظه ساکت هولناک هنوز هم وقت برای تعمق وجود دارد. آیا واقعاً دست زدن به این عمل ضروری است. آیا راه دیگری وجود ندارد؟ هیچ راه دیگری؟

«خداوند بر بچه‌های کودکستانی رحم کند»

این را یهودا امی‌خای *Yehuda Amichai* شاعر که امشب اینجا با ماست گفته که من نقل قول می‌کنم:

«خداوند بر بچه‌های کودکستانی رحم کند، به بچه مدرسه‌ایها کمتر و به بزرگترانشان دیگر رحمی نشان ندهد و بجان خودشان رهایشان کند، و بعضی وقتها مجبورند که چهار دست و پا -افتان و خیزان از میان شنهای سوزان عبور کنند تا در حال خونریزی به ایستگاه مجروحین برسند».

برای ده‌ها سال خداوند بر بچه‌های کودکستانی در خاور میانه ترحمی نشان نداده است. یا بچه‌های مدرسه‌ای و یا بزرگترانشان - ترحمی در خاور میانه برای چندین نسل وجود نداشته است.

من نوجوانی نو پا بودم که حالا دیگر سنی از او گذشته. و از تمام خاطره‌هایی که در عرض ۷۲ سال جمع کرده‌ام، حالا دیگر امید را می‌بینم.

مردم ما، ما را انتخاب کرده‌اند که زندگی را به آنان بدهیم. گر چه گفتنش هولناک است، زندگی آنان در دست ماست. امشب، چشمانشان سوی ماست و قلبشان می‌پرسد: **از قدرتی که به این مردان و زنان داده‌ایم استفاده می‌شود؟ چه تصمیمی می‌گیرند؟ در چگونه صبحگاهی بر خواهیم خاست؟ روزی با صلح؟ با جنگ؟ با خنده یا اشک؟**

بچه‌ای از یک راه کاملاً غیر دموکراتیک بدنیا آمده. او نمی‌تواند پدر یا مادر خود را انتخاب کند. نمی‌تواند جنس و رنگ خود را، دین و ملت و سرزمین خود را انتخاب کند. آیا در یک ملک اربابی یا یک خانه رعیتی به دنیا آمده؟ آیا با مشقاتی بسته به این دنیا می‌آید، سرنوشت او - **به مقدار زیادی بسته به رهبران ملتش دارد.** آنها هستند که تصمیم می‌گیرند که در آسایش زندگی کند یا در مشقت، در امنیت یا ترس - سرنوشت او بدست ماست که شکل بگیرد - به دولتهای کشورها، دموکراتیک یا بر عکس...

همانطور که هیچ اثر انگشتی شبیه یکدیگر نیست - هیچ دو انسانی نیز شبیه یکدیگر نیستند، و هر کشوری قوانین و فرهنگ، سنتها و رهبران خودش را دارد. ولی یک پیام جهانی که می‌تواند دنیا را در بر بگیرد فریضه‌ای که می‌تواند برای تمام رژیمهای مختلف، نژادهای متفاوتی که هیچ شباهتی با هم ندارند، فرهنگهایی که برای یکدیگر غریبند، وجود داشته باشد.

پیامی است که ملت یهود برای هزاران سال با خودشان حمل کرده‌اند، پیامی که در کتابها می‌توان یافت...**«بنابراین، از خودتان خوب مواظبت کنید».**

رهبران ملتها بایستی برای خود شرایطی را مهیا کنند، زیر بنایی، می‌توانید بنامیدش - که قادر باشند از زندگیتان لذت ببرید: **آزادی بیان و جابجایی، غذا و مسکن، و مهمتر از همه، خود زندگی.** یک انسان نمی‌تواند از حقوقش لذت ببرد اگر زنده نباشد. و بنابراین هر کشوری بایستی از عنصر اصلی و اعتقاد ملی خود حمایت و نگهداری کند: زندگی شهروندانش.

برای فقط دفاع از زندگی می‌توان آنان را به خدمت زیر پرچم خواند و برای دفاع از شهروندانمان در حین خدمت در ارتش، مقادیر زیادی را خرج هواپیما و تانک و غیره

می‌کنیم. با همه اینها برای حفظ زندگی شهروندان و سربازانمان موفق نیستیم. گورستانهای ارتش در هر گوشه دنیا شاهدان خاموشی برای ناکامی رهبران ملتهایی هستند در راه تقدیس زندگی انسانها.

تنها یک راه رادیکال برای تقدیس نمودن زندگی انسانها وجود دارد. این راه حل **رادیکال، صلح واقعی است...**حرفه سربازی یک تضاد مشخصی را داراست. ما بهترین و شجاع‌ترین مردان جوانمان را به ارتش می‌فرستیم. آنان را با وسایل بسیار گران قیمت تجهیز می‌کنیم. با تلاش فراوانی آنان را برای انجام وظیفه آموزش می‌دهیم. و انتظار داریم که کارشان را بخوبی انجام دهند. با این همه به شدت دعا می‌کنیم که آن روز هرگز نیاید که هواپیماها هرگز بلند نشوند، تانکها راه نیافتند، سربازان هرگز حمله‌ای که برای آن بخوبی آموزش دیده‌اند را شروع نکنند.

دعا می‌کنیم که هرگز اتفاق نیافتد، بخاطر تقدیس زندگی. تاریخ بصورت کل، و تاریخ مدون بطور اخص، زمانهای دهشتناکی را دیده است که رهبران ملتها به اسم مکتب‌های شریرانه‌ای مثل فاشیسم نفرت‌انگیز و نازیسم مخوف، جوانان خود را جلو توپ فرستاده‌اند. تصاویر بچه‌هایی که به کشتارگاهها روانه‌اند، عکسهای زنان وحشتزده در برابر درهای کوره‌های آدم سوزی بایستی در برابر چشمان هر رهبری در این نسل و نسلهایی که پس از ما می‌آیند جلوه‌گر شود. بایستی بعنوان اعلام خطری باشد برای کسانی که قدرت را در دست دارند.

تقریباً تمام رژیمهایی که بدون داشتن قدوسیت زندگی در قلب خود به دیدگاه جهانی نگاه نکرده‌اند، تمام آن رژیمها سقوط کرده‌اند و دیگر وجود ندارند. شما می‌توانید به همین دوره خودتان نگاه کنید.

با این همه این تمام تصویر نیست. برای نگاهداری قدوسیت زندگی، گاهی به ریسک کردن نیاز است. بعضی اوقات برای دفاع از شهروندانمان راهی بجز جنگیدن نیست، برای امنیت و آزادیشان و **این مرامنامه هر کشور دموکرات است.**

در کشور اسرائیل، جایی که امروز من از آنجا می‌آیم، در نیروهای دفاعی اسرائیل که من افتخار خدمت در آن را داشته‌ام، ما همیشه به قدوسیت زندگی بالاترین ارزش را داده‌ایم. ما هرگز به جنگی نرفته‌ایم مگر آنکه به ما تحمیل شده باشد.

تاریخ کشور اسرائیل، ترازنامه **نیروهای دفاعی اسرائیل از هزاران داستان سربازانی که جان خود را قربانی کرده‌اند** انباشته است. که جان همرزم زخمی شده خود را نجات بدهند، یا جان خود را دادند که به مردم بی‌گناه طرف دشمن چشم زخمی نرسد.

برای سالهای زیادی در آینده...این کلمات بعنوان شعله‌هایی از آتش گرما بخش کمپ ما، نوری هدایت کننده برای مردم ما باقی خواهد ماند...این باعث افتخار و غرور ماست.

ما در بحبوحه ساختن صلح هستیم. معماران و مهندسین این بنا حتی در اثنای این گردهمایی امشب ما مشغول به کارند، مشغول به ساختن صلح، رج به رج، آجر به آجر، کاری است دشوار، بغرنج، می‌کوشند. اشتباهی می‌تواند تمام بنا را ویران کرده و بر سر ما خراب شود...

ما مصممیم که کار را به نحو احسن انجام دهیم. علیرغم تمام تروریسم آدمکشانه، علیرغم تمام دشمنان فناتیک و قسی‌القلب صلح.

ما راه صلح را با اراده و بردباری دنبال خواهیم کرد. ما از پای نخواهیم نشست. ما تسلیم نخواهیم شد. صلح بر تمام دشمنانش پیروز خواهد شد، چراکه انتخابی دیگر، بسیار شوم‌آور خواهد بود...ما پیروز خواهیم شد. ما پیروز خواهیم شد زیرا ساختن صلح نعمت بزرگی برای ما و برای بچه‌های ماست. ما آن را نعمتی برای همسایگان اطراف خود می‌دانیم، و برای شرکایمان در این کار شجاعانه.

حالا ما هر روز که بیدار می‌شویم، آدمهای دیگری هستیم. صلح امکان پذیر است. امید را در چشمان فرزندانمان می‌بینیم، در چشمان سربازانمان نور می‌بینیم. در خیابانها، در اتوبوسها، در مزارع. ما نبایستی آنها را ناامید کنیم. ما آنها را ناامید نخواهیم کرد.

من امروز تنها اینجا نایستاده‌ام. پشت این تریبون کوچک در اوسلو. من بنام نسلهایی از اسرائیلیها و یهودیان صحبت می‌کنم، از چوپانان اسرائیل، و شما می‌دانید دیوید پادشاه یک چوپان بود، او ۳۰۰۰ سال پیش شروع به ساختن اورشلیم نمود. چوپانان و باغبانان درختان چنار و همانطور عاموس پیامبر،



یاغیانی بر علیه نهادهای معمول بودند، همانطور که یرمیای نبی بود و مردانی که در اعماق دریا رفتند، مثل یونس پیامبر.

من اینجا هستم تا بنا به شاعرانی و کسانی صحبت کنم که رویای خاتمه برای جنگ را دیده‌اند، مانند ایزیای پیامبر. من همچنین اینجا هستم که بنام پسران قوم یهود مثل آلبرت انیشتن، باروخ اسپینوزا، هارامبام، زیگموند فروید و فرانتس کافکا، صحبت کنم.

و من فرستاده اورشلیم هستم، که در برابر دروازه‌های محاصره شده آن در روزهای محاصره جنگیدم، اورشلیمی که همیشه بوده و امروز پایتخت ابدی کشور اسرائیل و در قلب ملت یهودیست که هر روز سه بار به طرف آن نماز می‌خواند.

و من همچنین فرستاده بچه‌هایی هستم که رویای خود را از صلح کشیده‌اند، و مهاجرانی از سن پیتسبورگ و آدیس آبابا.

من عمدتاً اینجا ایستاده‌ام برای نسلی که خواهد آمد، تا ما بتوانیم ارزش دریافت مدالی که شما بر سینه من و همکارانم آویزان کرده‌اید را داشته باشم.

من امروز اینجا بعنوان فرستاده‌ای ایستاده‌ام. اگر به من این اجازه را بدهند، از طرف همسایگانمان که دشمنان ما بودند. من اینجا ایستاده‌ام بعنوان فرستاده‌ای از امیدهای بلند پروازانه مردمی که بدترین هدایای تاریخ را تحمل کردند ولی با این همه اثر خود را بجای گذاشتند، نه تنها در یادوراه ملت یهود بلکه تمام بشریت.

با من ۵ میلیون شهروند اسرائیل اینجا هستند، یهودیان، اعراب، دروزها و سرکاسیانها. ۵ میلیون ضربان قلب صلح و ۵ میلیون جفت چشم که با انتظار صلح به ما نگاه می‌کنند.

می‌خواهم تشکر کنم، اول و بیش از همه، از شهروندان کشور اسرائیل، از تمام نسلها، از تمام انگیزه‌های سیاسی، که مبارزه بی امان و فداکاری آنان برای صلح ما را متدرجاً به هدفمان نزدیک‌تر نمود.

می‌خواهم از شرکایمان تشکر کنم، مصریها، اردنیها، و فلسطینیها، که تحت رهبری رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین آقای یاسر عرفات که با او این جایزه نوبل را سهیمیم. راه صلح را انتخاب نموده و صفحه جدیدی را در ترازنامه خاور میانه می‌نویسد.

می‌خواهم از اعضای دولت اسرائیل تشکر کنم، و بالاتر از همه شریکم وزیر امور خارجه آقای شیمون پرز که انرژی و سرسپردگی او به صلح سر مشقی برای همه ماست.

به من اجازه بدهید سخنانم را با یک دعای سنتی یهود که توسط ملت من در اوقات خوب و بد بعنوان نشانی از عمیق‌ترین آرزوهایشان خوانده می‌شود، خاتمه بدهم.

«خداوند به ملت خود قدرت عطا خواهد کرد، خداوند ملت خود را برکت خواهد داد، و به تمامی ما، با صلح و صفا». □

«قربانی قُقنوس»

پیشکش به روانِ زنده قهرمانِ
حماسه‌ی صلح: اسحق رابین

گوش فرا دارید
فرزندان داوید
شیون شوفار
غم تُندَرانه از بلندی گولان نفیر می‌کشد
تا قلب خسته‌ی مادر - خاک‌ام
اورشلیم پیر را
به لرزه در آورد، آنک
ز داغمرگِ ققنوس تپه‌های مقدس جِلعاد.

□

کدام بریده دستِ تطاول
پرواز صلح را
در آستانه‌ی معبد ما
به مذبح ظالمانه‌ی جهل
گردن زد؟
ابلیسِ کورِ دریده چشمِ کژ آهنگ
پیام آشتی را مگر ندید
به منقارِ مرغِ سپید شهپر تاریخ؟
مگر ندید
نشتِ خونابه‌ی قربانیان قرون را
از دَرزا درزِ زخمیِ قامتِ قائم دیوار،
و مگر نشنید
استغاثه‌ی روانِ تکواران زمان را
برای رهائی نسل‌ها
از کابوسِ هراسِ تداومِ آواره گانگی،
و وارهیدن
از خوفِ خرافه و
خون و
جنون؟

بنگرید
- جسارتِ بینائی تان اگر هست -،
بنگرید
خلف زادگانِ ابراهیم:
موسی،
آزاده راد مرد حماسه‌ی جاودانه‌ی اعصار
دیگر باره فرود می‌آید انگار
از چکادِ کوه میعاد
تا دوباره فرو بشکند از خشم
میثاقِ ثبت به سینه‌ی سنگ را
که خیانت،
موسی را حتّا
طاقتِ تحملِ تکرار نیست.

□

های!
هم امیدانِ جهان
به خود آئیم،
و به هم، در دایره‌های مکرر آشتی
تا زایش دوباره‌ی ققنوس را
شاهد شویم
بر تارک صخره‌های ستبر سینه‌ی تاریخ.

* * *

«ققنوس مرغی افسانه‌یی است...بر بلندای کوه زید و چون عمر هزار ساله‌اش به آخر آید، خود آتشی از بال زدن بسازد و بسوزد...و از خاکسترش بیضه‌یی پدید آید تا دیگر ققنوسی...»

جهانگیر صداقت فر
۵ نوامبر ۹۵ - تیبوران

A SONG OF PEACE

Let the sun rise, the morning shine,
The finest of prayers can bring us back no more.
And he whose flame has been extinguished,
Who's buried in the ground,
No bitter wails will wake him, will him restore.
No one can bring us back from the dark of the grave
Here, neither the joy of victory
Nor paeans for the brave; can help.

Just sing therefore, a song to peace
Don't whisper prayers,
Far better sing a song to peace,
And sing it way out loud.

Let the sun in through the flowers.
Don't look back, let the fallen rest.
Raise your eyes in hope, not through the barrels of a gun.
Sing a song to love and not to victories.
Don't say "a day will come": go bring that day yourself,
For it is not a dream.
In all the squares, ring out a song for peace.

שיר לשלום

מלים – יעקב רוטבליט
לחן – יאיר רוזנבלום

תנו לשמש לעלות
לבקר להאיר.
הזכה שבתפילות
אותנו לא תחזיר.
מי אשר כבה נירו
ובעפר נטמן.
בכי מר לא יעירו
לא יחזירו לכאן.

איש אותנו לא ישיב
מבור תחתית אפל
כאן לא יועילו
לא שמחת הניצחון
ולא שירי הלל.

לכן רק שירו, שיר לשלום
אל תלחשו תפילה.
מוטב תשירו שיר לשלום
בצעקה גדולה.

برگردان: دکتر موسی میکائیل (مایکل)
فیلادلفیا، نوامبر ۱۹۹۵

«نغمه و سرودی برای صلح»

بگذار آفتاب برخیزد و صبح نور افشانی کند
زیباترین ورد و دعاها را برای ما بازگشتی نیست
و نه برای آنانیکه شعلهٔ جانشان خاموش و در قعر زمین مدفونند
و با تلخ ترین سوگواریها از جای برنمی خیزند و حیات دوباره باز نمی یابند
هیچکس ما را از قبر تاریک نجات بخش نیست
نه پیروزی شادی بخش کنونی و نه سرود فاتحین دلاور
پس چه بهتر که بخوانیم سرودی از صلح
دگر دعا و خواهش زمزمه مکن
بهتر است سرودی بسرائیم از صلح
با نوائی رسا
بگذار بار دیگر آفتاب از میان گلها نور بخشد
بعقب باز نگرد
بگذار شهیدان بیارامند
چشمان خود را در راه امید بگشا
نه برای دیداری از توپ و تفنگ
بسرای بسرای سرود عشق را نه نوای جنگ را
دیگر مگو آنروز فرا خواهد رسید
برخیز و آنروز را بدست آر
زیرا این دیگر رؤیائی نیست
زیراکه در تمام خیابانها و میدانها غریو صلح طنین افکن است.

نغمه و سرود برای صلح که در این جا مشاهده می‌شود ترجمهٔ فارسی آن از انگلیسی است. این سرود در تظاهرات صلح در تل‌آویو، در روز شنبه چهارم نوامبر ۱۹۹۵، (روز شهادت شادروان اسحق رابین) توسط شرکت کنندگان خوانده شد و مرحوم رابین و معاونش پرز در خواندن آن نیز با مردم هم صدا گردیدند. پس از آن مرحوم رابین نسخه‌ای از آنرا در جیب بغل خود نهاد که آن نسخه بضرب گلوله‌ای بخون پاکش آغشته شد.

نظرخواهی از ربانیم محترم جامعه در مورد قتل زنده یاد ایتصحاک رابین

در پی‌آمد ترور ایتصحاک رابین لازم دیدیم برای روشنگری مواضع فکری و عقیدتی برخی از مقامات مذهبی یهودی ایرانی و ایرانی تبار که در اثر هیجانات ناشی از این ترور در هاله‌ای از توهمات و شایعات فرو رفته بود با آنان مصاحبه‌ای داشته باشیم، آنچه را که در زیر می‌خوانید پاسخ به سؤالاتی است که ربانیم محترم جامعه ابراز داشته‌اند که این جواب‌ها را به ترتیب حروف الفباء برای آگاهی هر چه بیشتر خوانندگان عزیز درج می‌کنیم. با کمال تشکر از محبت و وقت این سروران عزیز.

● **نظرتان در مورد قتل رابین چیست؟**

ربای اسحق بعل هنس: چنانچه در «اطلاعیه بسیار مهم ربانوت ایران» اشارت نمودیم، این ترور ناجوانمردانه و هولناک که زائیده مغزی بیمار بوده با موازین و تعلیمات انسان دوستی و اخلاقی توراتنو هقدوشا مغایرت داشته مجدداً آنرا بشدت محکوم می‌نماییم.

باستناد نص صریح توراتنو هقدوشا، جنایت و دست زدن به چنین اعمالی جزو دستورات موکد بوده و از گناهان و معاصی کبیره محسوب می‌گردد. یک فرمان از ده فرمان که در جمع کثیر جامعه تازه آزاد شده از یوغ فراعنه مصر در کوه سینای بجهانیان عموماً و به یهودیان خصوصاً اعلام گردید منع آدم کشی و خونریزی و قتل و کشتار است (سفر خروج «شموت» فصل ۲۰ آیهٔ مقدسه ۱۳ و سفر تثنیه «دواریم» فصل ۵ آیهٔ ۱۷).

حتی محکومان بمرگ (طبق آیه‌های مقدس توراتنو هقدوشا با شرایط و ضوابط بسیار دقیق و قوانین عدیده روبرو بوده، منجمله صلاحیت شاهدان عینی، اخطار به جانی قبل از ارتکاب قتل، تحقیقات و بررسی‌های لازمه در دادگاه بیست و سه نفره قضات متخصص و ماهر و یا دادگاه هفتاد و یکنفره، و دیگر نکته‌ها... آنهم در زمانی که معبد مقدس آباد و بر جا بوده و مراسم و عبادات لازمه برگزار می‌شده است،

معنی و مفهوم میداشته، حتی چهل سال قبل از ویرانی معبد مقدس (بت همیقداش) دادگاه جنائی فعالیت خویش را مطلقاً متوقف نموده و از آن تاریخ به بعد که قریب دو هزار سال می‌گذرد اجرای حکم اعدام به هیچ وجه مجاز نمی‌باشد - تلمود سنهدرین برگ ۴۱ و برگ ۵۳ صفحه دوم - کتاب فقه هارامبام «یاد هحزاقا» قضات سنهدرین فصل

چهاردهم بندهای یازده و سیزده.

ربای دیوید زرگری: درست بعد از این جنایت بنده در بیسرائل بودم و با مرتجع تقلید سفاردی‌ها دنیا هاریشون لصیون راو عوودیا یوسف، هاراو مردخای الیاهو و هاراو بکشی دورون ملاقات نمودم. هر سه این ربانیم بشدیدترین وجه ممکنه این قتل و جنایت را محکوم نموده و فرمودند این عمل زیر پاگذاشتن فرمان صریح «قتل مکن» ده فرمان میباشد. ناگفته نماند که عموماً این قتل را بعنوان هیلول هشم یعنی خوار نمودن و سبک نمودن نام متبارک الهی در نظر مردم (اعم از یهودی و غیر یهودی) تلقی نموده‌اند.

حاخام یدیدیا و راو داوید شوفط: قتل نفس هر انسانی به طور مطلق در تورا منع شده است. فرمان ششم از ده فرمان، محلی برای تفسیر و تعبیر در این مورد باقی نمی‌گذارد. امر این است: «قتل مکن» شموت فصل ۲۰ آیه ۱۳ و دواریم فصل پنجم آیه ۱۷.

هارمبام (ربی مشه بن میمون) فقیه و فیلسوف عالیقدر در سر آغاز قوانین مربوط به «قاتل و حفظ جان» در اثر سترگ خود «یدهحزاقا» می‌نویسد: هر کس جان آدمی (آدم به معنای هر انسانی حتی کافر. مذهب و نژاد و رنگ مطرح نیست) را بکشد، مرتکب قتل شود، حتی اگر مقتول یک ماهه باشد، از امر ششم یعنی «قتل مکن» عدول کرده است و چنانکه در تورای مقدس آمده است: اگر فردی با قصد بد و عمداً همنوع خود را با حیله و نقشه قبلی به قتل برساند، مجازات او به وسیله شمشیر است. شموت فصل ۲۱ آیه ۱۴. به عبارت دیگر سر او را باید با شمشیر زد.

نکته بسیار آموزنده در اینجاست که «هارمبام» در بند چهارم همین فصل متذکر می‌شود که دادگاه به هیچ وجه حق ندارد در ازای خون بها، حتی در ازای تمام ثروت و مال جهان، ولو اینکه خانواده مقتول از سر تقصیر قاتل بگذرد، قاتل را تبرئه کند زیرا جان مقتول از آنِ ولیِ خون نیست بلکه متعلق به خداوند است. (کتاب میشنه تورا، قوانین قاتل و حفظ جان، فصل اول هلاخای اول و چهارم).

بنابراین قتل ناجوانمردانهٔ اسحق رابین تحت هر دلیل و علت سیاسی، فلسفی و مذهبی توسط فردی که ظاهراً خود را پیرو تورا و مذهب جلوه می‌دهد، غیر قابل بخشایش از دیدگاه تورا است.

تورای مقدس، مقام یک رئیس منتخب را چنان محترم و معزّز می‌داند که صریحاً تأکید می‌کند: بزرگ قوم یا قاضی را ناسزا مگو و بزرگ قوم خویش را نفرین نکن. (شموت فصل ۲۲ آیه ۲۷). از این آیه به خوبی موضع تورا که مؤمنان و پیروان واقعی به آن وفا دارند، معلوم میگردد که حتی در قلب و فکر، ناسزا و بی احترامی نسبت به مقام رهبری کشور منع شده است. به طریق اولی ضرب و قتل.

ربای روبن ملکان: بشدت این عمل را محکوم میکنم. این عمل خلاف شریعت یهود است. و این فاجعه یکی از ننگین‌ترین و غم‌انگیزترین واقعه تاریخی یهود میباشد.

● روند و شرایط صلح را قبول دارید؟

ربای اسحق بعل هنس: این مهم در ید متخصصین و اهل فن بوده که بنحو مطلوب مسأله را دنبال کنند.

ربای دیوید زرگری: مرجع تقلید یهودیان سفارادی دنیا هارلو عوودیا یوسف همیشه موافق مذاکرات صلح بوده و جزو کابینهٔ مرحوم اسحق رابین بوده‌اند و حزب ایشان حزب شاس همواره رأی موافق در «کِنِست» در این باره داده است. ناگفته نماند که هاراو عوودیا یوسف بخاطر پشتیبانی‌اش از صلح در لیست اشخاصی که افراطیون دست راستی قصد سوء قصد به ایشان را داشتند قرار داشته‌اند. (نقل از نیویورک تایمز).

از نظر توراه هر اقدامی که منجر به نجات جان انسان‌ها گردد (بجز سه مورد) فرامین توراه را عقب زده و بنابراین پس دادن زمین‌ها و حتی قسمت‌هائی از سرزمین موعود اگر به امنیت جانی ملت کمک نماید مجاز میباشد.

البته چه زمین‌هائی پس داده شود باید مورد تصویب اکثریت قاطع ساکنین کشور یسرائل باشد. همانگونه که وقتی مرحوم مناخم بگین صحرای سینا را به مصر پس داد این اقدام با تصویب و موافقت اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان قوم بود.

حاخام یدیدیا و راو داوید شوفط: صلح، شالم، از آرزوهای همیشگی هر یهودی مؤمن است. در آخر تفیلای «لَحَش» سه مرتبه در روز، این آرزو به صورت فرض مذهبی تکرار می‌شود و به صورت آرمانی بزرگ در یهودیت حفظ شده است. تورای مقدس امر می‌کند: هر گاه برای جنگ به شهری نزدیک می‌شوی به آن پیشنهاد صلح کن. (دواریم فصل ۲۰ آیه ۱۰). هارمبام (ربی مشه بن میمون) این امر را به صورت یک قانون چنین توجیه میکند: با هیچ انسانی در جهان نباید جنگ کرد مگر این که در آغاز به او پیشنهاد صلح داد. (میشنه تورا

قوانین پادشاهان فصل ششم).

بنابراین قوم یهود از آغاز موجودیت خویش طالب صلح بوده است. اما سئوال این است که آیا برای رسیدن به هدف می‌باید همه چیز را فدا کرد؟ و اگر قرار باشد همه چیز را فدا کرد، چهار چوب این گذشت و فداکاری چه باید باشد؟ البته ما موافق قرارداد صلحی می‌باشیم که حدود مالکیت ملی و تاریخی ما مورد احترام همسایگان باشد و از آن مهمتر در این حدود و ثغور جان هر شهروند یهودی مصون از تعرض و تجاوز و نابودی باشد. معنای شرایط نوشته شده در قرار دادهای صلح بین ملل و کشورها، طبق گواهی تاریخ، آماده شدن برای جنگی دیگر است. قلب مسأله صلح شهر یروشالیم است که بدون تردید و سئوال حق مسلم تاریخی و قوم یهود است و اعراب منکر آنند و اگر قرار باشد در راه رسیدن به صلح، دولتمردان ایسرائل این شهر را نیز فدا سازند، به صلح راستین دست نیافته‌اند.

ربای روبن ملکان: کلمه شالم بمعنی دوستی و صلح و صفا علاوه بر آنکه در تمام کتب مقدسه ما به وفور از آن نام برده شده آرزوی هر یهودی برای تمام جهان بوده و هست.

● در مورد ایگال امیر و ربای‌هایی که از افکار او پشتیبان کرده‌اند چه نظری دارید؟

ربای اسحق بعل هنس: این روند مورد تأیید نبوده و مفصلاً در جواب شماره یک علت آن توجیه شده است.

ربای دیوید زرگری: اقدام ایگال امیر مورد تأیید هیچ کدام از رهبران مذهبی قاطبهٔ یهودیان مذهبی نبوده است. افراطیون سیاسی در هر قطب وجود دارند. بنده بیاد دارم که وقتی در دانشگاه عبری اورشلیم دانشجو بودم شخصی بنام «اوری ادیو» که دست چپی افراطی و جزو یکی از کیبوتص‌های معتبر یسرائل بود توسط نیروهای ضد جاسوسی کشور یسرائل به اتهام فروختن اسرار نظامی یسرائل به کشورهای عرب و بخطر انداختن جان عموم اهالی کشور یسرائل به حبس ابد محکوم شد.

اگر احیاناً ربای‌هایی جنایت ایگال امیر را تأیید کرده‌اند مطمئن باشید که این افراد بنام خود عمل کرده‌اند و بدینگونه که ذکر شد هیچکدام از رهبران ما که حکم مرجع تقلید را دارند نه تنها این امر را تأیید نکرده بلکه بشدیدترین لحن ممکنه محکوم نموده‌اند و بقول هاراو عوودیا این شخص خود را از جرگهٔ قوم یهود تا ابد بیرون برده است.

حاخام یدیدیا و راو داوید شوفط: ایگال امیر انسانی مبتلا به بیماری روانی است. به عقیده ما و چنانکه در مراجع قانونی ثابت خواهد شد، بدون تأیید مقام مسئول و ذیصلاح و تنها با ارادهٔ بیمار خود دست به چنین عمل ننگینی زده است. از زمان انحلال شورای عالی سنهدرین که دادگاه عالی در شهر یروشالیم بود، هیچ دادگاه شرعی، حکم مجازات، حتی برای قاتلین صادر نکرده است. علمای شرع یهود، حفظ جان را در ردیف اول اولویت‌های مذهبی و اجتماعی قرار داده‌اند و هرگز حکمی که در آن احتمال خطر جانی باشد صادر نمی‌کنند.

ربای روبن ملکان: این عده افراد فناتیک و قشری از نفس واقعی دستورات تورات و روح بزرگی که در آن نهفته است بی اطلاعند. امیدوارم خداوند آنها را به راه راست هدایت نماید و جامعه را از این نوع افکار تجزیه کنند.

● آیا با پس دادن زمین برای صلح موافقید؟

ربای اسحق بعل هنس: مسائل سیاسی راههای پر پیچ و خم دارد، و منبع حکمت که توراتنو هقدوشا میباشد خواهان و طالب صلح و آشتی است، چنانچه در سفر تثنیه فصل ۲۰ آیه مقدس ۱۰ آمده است. علاوه بر این کدام عقل سلیم است که با آرامش و صلح و برابری و برادری و همزیستی مسالمت آمیز موافق نباشد!

حاخام یدیدیا و راو داوید شوفط: به طور کلی ما موافق با نظریه بزرگترین عالم و فقیه معاصر قوم یهود «عالیجناب هاراو عوبدیا یوسف» می‌باشیم که صریحاً گفتگو را برای صلح تأیید کرده و با پس دادن زمین‌ها در ازای صلح واقعی موافقت کامل دارند. زیر بنای این نگرش بر این پایه استوار است که حفظ جان مهمتر از فدا کردن جان در راه زمین است.

به امید و آرزوی نیل به صلح حقیقی، وحدت قلوب و افکار و ساختن جامعه بشری که انبیای یهود آن را بشارت داده‌اند. در این جامعه کمال مطلوب صلح و صفا و مساوات و برادری بین همهٔ نوع بشر بر قرار باشد. .

ربای روبن ملکان: کاملاً موافق با صلح برای اسرائیل و همسایگانش هستم و در این موقعیت استثنایی چاره‌ای جز این برای دولت اسرائیل وجود ندارد.

نقش یهودیان در تحولات جهان

منبع : کنگره جهانی یهود



▣ اروپا

عدم علاقه

دولت آلمان برگزاری کنفرانسی را که در آن کشورهای مسلمان و غربی شرکت داشتند را به علت حضور ایران در این کنفرانس به تعویق انداخت. علت مخالفت پارلمان آلمان که با رأی ۲۶۸ رأی مخالف در برابر ۲۲۵ رأی موافق در مورد عدم حضور ایران در این کنفرانس بود سخنان رئیس جمهور ایران در مورد قتل اسحاق رابین بود که وی آنرا «جزای الهی» توصیف کرده بود.

پادشاه خائن

بر اساس یک برنامه مستند تلویزیونی در تلویزیون انگلستان مدارکی عرضه شد که بر اساس آن ادوارد هشتم پادشاه انگلستان که به علت عشق خود به یک زن مطلقه آمریکائی از سلطنت انگلستان استعفا داد جزو هواداران نازی‌ها بوده است. ادوارد هشتم از مخالفین جنگ با آلمان بود و باور داشت که آلمان فاتح جنگ دوم جهانی خواهد شد و آنها دوباره وی را به سلطنت انگلستان منصوب خواهند کرد. وی در خیانت خود تا آن حد پیش رفت که اسرار متفقین را برای نازی‌ها افشا کرده بود.

▣ آمریکای لاتین

یهودیان دولتی

رئیس جمهور کشور بولیوی یک یهودی را به سمت وزیر توسعه و محیط زیست آن کشور منصوب کرد. آقای جارموس لوی که دارای پست مهمی در یکی از احزاب آن کشور است از یهودیان سرشناس بولیوی می‌باشد.

در کشور ونزوئلا سفیر آن کشور در اسرائیل که یک یهودی است به سمت دبیر کل وزارت امور خارجه آن کشور منصوب گردید.

خاور میانه

ارتباطات جدید

یک شرکت خصوصی هواپیمائی در شیخ نشین قطر مشغول مذاکراتی با دولت اسرائیل جهت برقرار خط هوائی بین تل آویو و قطر می‌باشد. این خط هوائی از فراز عربستان سعودی عبور خواهد کرد و مقامات عربستان موافقت ضمنی خود را ابراز داشته‌اند. همچنین در نظر است که خط هوائی ما بین تل آویو و کشورهای خاور دور از طریق شیخ نشین قطر انجام پذیرد که بدین ترتیب ساعات پرواز بین بانکوک و تل آویو را از ۱۱ الی ۱۴ ساعت به ۸ ساعت تنزل خواهد داد.

مدرنیزه کردن

۵۴ فروند از جت‌های فانتوم متعلق به نیروی هوایی ترکیه توسط کشور اسرائیل مدرنیزه می‌شود. این پروژه ۶۰۰ میلیون دلاری شامل نصب دستگاه‌های جدید که در فانتوم‌های نیروی هوایی اسرائیل قرار دارد می‌گردد.

اسرائیل

آموزش و پرورش

کشور اسرائیل از لحاظ اختصاص دادن بودجه برای آموزش و پرورش از بسیاری کشورهای جهان مقام بالاتری را دارد. کشور اسرائیل ۹/۵ درصد از بودجه کل خود را صرف آموزش و پرورش می‌نماید. در مقایسه کشور فنلاند ۷/۹ درصد، ایالات متحده ۷ درصد، فرانسه ۵/۹ درصد، استرالیا ۵/۵ درصد، آلمان ۴/۹ درصد و ژاپن ۴/۸ درصد بودجه خود را صرف آموزش و پرورش می‌نمایند.

شکوفایی

کارخانهٔ اسرائیلی *INTEL* که یکی از بزرگترین سازندگان مدارهای الکتریکی کامپیوتری می‌باشد اخیراً اعلام داشت که بزودی اقدام به احداث کارخانهٔ مدارهای الکتریکی در جنوب اسرائیل خواهد نمود. این پروژه عظیم ۱/۶ میلیارد دلاری بزرگترین سرمایه گذاری بخش خصوصی در اسرائیل است.

طلاق سریع

دادگاههای شرعی اسرائیل به منظور تسریع در انجام مراسم طلاق اخیراً اعلام داشتند که متقاضیان می‌توانند هزینه‌های انجام طلاق را توسط کارت‌های اعتباری بپردازند. برنامهٔ مخصوص کامپیوتری، در دادگاههای شرعی نصب شده است که بدینوسیله امر طلاق تسریع خواهد شد. بسیاری از مراجع دادگاههای شرعی در حال تعلیم دوره‌های کامپیوتری چهار روزه جهت فراگیری کامپیوتر در این زمینه می‌باشند.

صادرات شراب

کارخانه شراب سازی بارکان در اسرائیل بر طبق قراردادی که با دولت تایلند امضاء کرده است اقدام به صادرات ۳۰،۰۰۰ شیشه شراب به تایلند خواهد نمود. در سالهای گذشته این کمپانی ۱۰،۰۰۰ شیشه ودکای اسرائیلی به تایلند صادر کرده بود.

برنامه ۲۰۰۰

وزارت آموزش و پرورش اسرائیل طرح جدیدی برای کودکستان‌های این کشور تهیه کرده است. این برنامه جدید که آنرا «برنامه ۲۰۰۰» نامیده‌اند شامل تدریس ریاضیات مقدماتی - هنر - ادبیات - علوم انسانی و اجتماعی و همچنین تکنولوژی در سطح کودکستان می‌باشد.

دست چین کردن

یک واحد کشاورزی اسرائیلی که به کشت انجیر اختصاص دارد اخیراً دستگاه الکترونیکی اختراع کرده است که به کمک آن می‌توان محصولات کشاورزی را دست چین نمود.

این دستگاه نسبتاً ارزان قیمت به طور الکترونیکی محصولات کشاورزی را وزن نموده و آنها را دست چین می‌نماید. این دستگاه هم اکنون در بسیاری از مزارع کشت مانگو، فلفل و انجیر مورد استفاده است. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله بیست و سوم

۴۲ - استاد جلالی سوسن آبادی



طبق قرار قبلی، که هنگام اقامتم در اورشلیم (نوامبر ۱۹۹۴) با من در میان گذاشته شده بود، میبایست در ۲۳ ژوئیه ۱۹۹۵ در اورنج کانتی در بارهٔ یهودیان ایران سخنرانی کنم. در این تاریخ بود که شب هنگام، پیش از ورودم به سالن سخنرانی، مرا به اطاقی، که نمایشگاه آثار هنری استاد جلالی سوسن آبادی بود، هدایت کردند. سبک نقاشی هایی را که من بر در و دیوار آن اطاق دیدم تا آن دقیقه جایی دیگر ندیده بودم. از خانم راهنما پرسیدم آیا ممکن است آفریننده این آثار را بمن معرفی کنند. ایشان گفتند: «استاد در کنار شما ایستاده اند.» وقت زیادی برای صحبت باقی نمانده بود، ولی هنگام سخنرانی مقداری از حواسم متوجه آثار او بود.

سخنرانی به پایان رسید و معرف ما، خانم پروین رفیعی، با سرعت خودشان را به روی سن رساندند و تقاضا کردند دقیقه ای همانجا بمانم. طولی نکشید تابلوی زیبایی را که از آثار استاد بود از سوی استاد به بنده اهداء کردند. متعاقب آن خود استاد به روی صحنه آمدند. در حالیکه چند کلمه ای میان ما رد و بدل میشد، دستان هنرآفرین آن بزرگمرد را با احساسی عمیق فشردم. علو طبع، فروتنی غیر تصنعی، گشاده دستی، و بالاخره سبک نقاشی استاد مرا بخود مجذوب کرد. سخنرانی به زبان انگلیسی بود و محتوای آن از رنج همکیشان در طول تاریخ، به ویژه در دوره صفویه، حکایت میکرد.

پاسی از نیمه شب میگذشت. دوستان مرا به لس آنجلس برگرداندند. در ماشین با من از هر دری سخن میگفتند، ولی من حواسم در کار استاد و در روحی بزرگ بود که خدا در جثه ای کوچک جای داده بود. بی اختیار در نیایش از حفظ جان او بیاد شعر حافظ افتادم: **تنت بناز طبیبان نیازمند مباد / وجود نازکت آزرده گزند مباد.** سخنانی تلخ از گذشته یهودیان با زبانی نا آشنا چه انقلابی ممکن بود در وجود آن استاد ایجاد کند؟ آیا همکیشان من هم درک و تأثر و بینش او را دارند؟

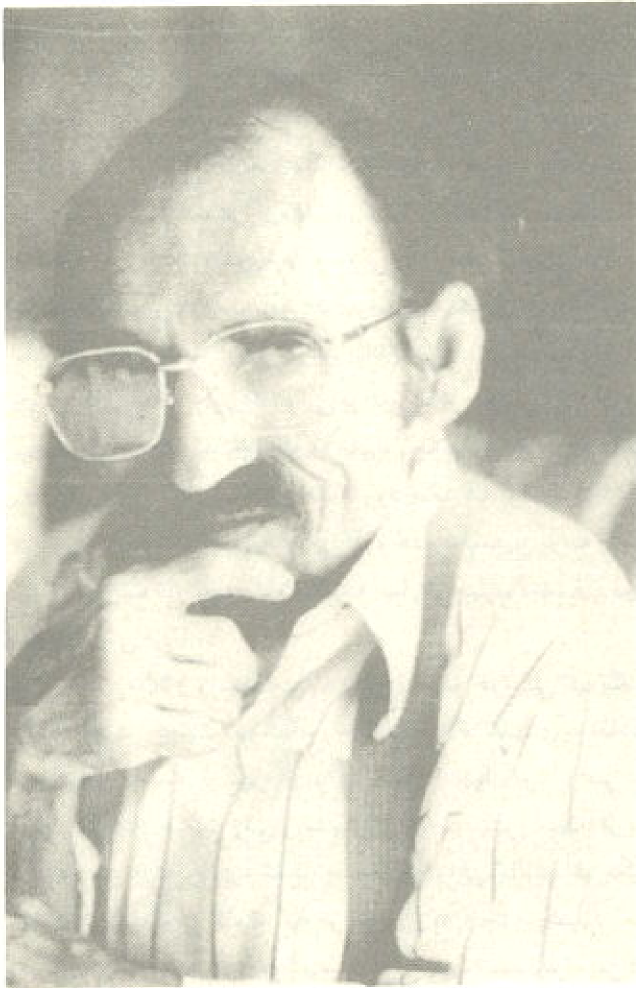
من نقاش، یا به قول سره گویان، نگارگر نیستم. باید

اعتراف کنیم، ملت یهود در طول تاریخ سه چهار هزار ساله خود، لااقل تا قبل از قرن نوزدهم، آثار نقاشی چشمگیری از خود بجای نگذاشته است. اگر بگوییم که ملت یهود و ملل اسلامی به علل مذهبی، و شاید انگیزه های دیگر، در هنر نقاشی از ملل مسیحی پیشی نجسته اند گزاف نگفته ایم. صورتگری و مجسمه سازی در یهود و اسلام مقبول شرایع دین و مورد پسند علمای دینی نبود. هم اکنون گروهی از مذهبیون افراطی یهود در کشور اسرائیل تا پایان عمر از گرفتن عکس، حتی برای شناسنامه، سرپیچی میکنند، گرچه کروبیان بالدار تندیس گونه از صندوق عهد الواح مقدس حفاظت میکردند، و نقوشی چند بر در و دیوار بیت المقدس زینت بخش خانه خدا بود. وانگهی، مگر در بارهٔ استاد ازل و معمار کائنات نگفته اند:

اینهمه نقش و نگار از قلم صنع خداست.

نمیدانم به چه علت به شعر و موسیقی علاقمند بودم، ولی در موزه ها با سرعت از کنار تابلوهای نقاشی با لذتی نامفهوم میگذشتم، و زیاد به چون و چرای رنگ آمیزی ها و القاآت محتوای آن توجهی نداشتم. یک سنگنبشته رنگ و رو رفته، یا یک جسد مومیایی شده، و یا یک مشت لوبیای سه هزار ساله پاهای مرا بیشتر سست میکرد. می ایستادم و دقایق طولانی به آنها نظر میدوختم. پرده های نقاشی چند میلیون دلاری پیکاسو یا میدان نبرد رستم با افراسیاب برای من مانند یک ورق چند صد ساله فارسیهود ذوق آفرین نبود.

سر و کار من با نقاشی تاریخ رنگ پریده جالبی دارد. در مدرسه معلم نقاشی کوتاه قدی داشتیم که نامش را بیاد ندارم. سر کلاسِ او به کشیدن دو چیز علاقه داشتم، یکی سماور و دیگری خروس. از من نپرسید چرا، چون خودم هم نمیدانم. جوابی ندارم. در جنگ جهانی دوم وقتی روس ها آمدند شمال ایران را گرفتند ما بچه های رشت عاشق و شیفته استالین شدیم. ارمنی های شهر هم ما را تشویق میکردند. یک روز تصمیم گرفتم صورت استالین را با آن سبیلهای کلفتش نقاشی کنم، وکردم. نقاشی سیاه و سفید را قاب گرفتم و از صندلی بالا رفتم روی میز ایستادم که تصویر آن آفتاب عالمتاب را به دیوار بکوبم. دیدم جایی که میخواهم آویزان بکنم کوتاه است و به شأن آن «پیامبر زحمتکشان» نمی خورد. آنموقع من فقط یک سر و گردن از میز اطاق بلند تر بودم. یک صندلی روی میز گذاشتم و رفتم بالای صندلی وخواستم با چکش و میخ آن حضرتِ زمین و زمان را بر دیوار قبله خودم میخکوب کنم، که



نا گهان صندلی لغزید و من با سر به زمین خوردم و بینی ام شکست و مدتها با سر و صورت شکسته بستری شدم. ولی بالاخره آن آقا را بالا بردم.

دومین جسارت من در نقاشی با موسیقی سر و کار دارد. جنگ تمام شده بود. نتایج تلخ این جنگ اثر ویران کننده ای بر خانواده ما گذاشت. عکس استالین را اینبار با مدد یک صندلی و چوب جارو از روی میخ به یک طرف انداختم.

روزی نیمرخ یهودی منوحین بدستم آمد که سرش با حالتی الهام آور روی ویلن خم شده بود. تصمیم گرفتم صورت او را با یک مداد پر رنگ بکشم. به گمان خودم نیمرخ یهودی منوحین را بهتر و با حال تر از اصل کشیده بودم. سالهای بلاغت روحیه مرا روز به روز به عصیان میکشید، و من میکوشیدم این توسن تازنده را با شعر و موسیقی رام کنم. عشق به موسیقی، به شعر، به ادبیات، و به طبیعت مرا دیوانه میکرد. تصویر آن خداوند موسیقی سالها تنها بر دیوار ماند و در کنار او چیز دیگری نبود جز پنجره ای که از درون آن طبیعت با همه

زیبایی هایش مرا مفتون کرده بود.

شمال ایران خود تابلوی نقاشی است که دست آفریننده کائنات آنرا امضاء کرده است. کسی که در میان خوشه های اقاقیا و در کنار شاخه های بید مشک و در جوار رودخانه های در چمن و درخت فرو رفته روزگار میگذارند، کسی که صدایی جز بانگ چلچله ها و بویی جز عطر گلهای درخت نارنج به گوش و به مشامش نمیرسد، به تصویر کدام استاد نگارگر، بجز استاد ازل، میتواند بیاندیشد؟ در دنیای خیال من، خوشه های اقاقیا چون گیسوانی بودند که بر دور پستانی نارس پیچیده و آویخته اند. چلچله ها مانند بچه های کوچه بی هدف به اینطرف و آنطرف میدویدند. رودخانه ها آرام غزل عشق میسرودند. دو دلداده با صورتی افروخته نخستین بوسه را در کنار درخت نارنج و گل همیشه بهارش میربودند. این بود دنیای نقاشی من.

سال ۱۹۵۰ رسید. من به تهران آمدم. دوستی که بامن نسبت خویشی داشت، هوشنگ رحیمیان، علاقه شدیدی به نقاشی مینیاتوری داشت. او قهرمان بوکس ۱۹۴۹ ایران بود، و سر در نیاوردم میان مشت زنی و قلم زنی چه نسبتی است. او با مینیاتوریست، تجویدی، که در خیابان فردوسی گالری کوچکی داشت دوست بود. گاه به گاه مرا به زور به آنجا میکشاند. من به آثار او نگاه میکردم. خوشم میآمد ولی نمیدانستم چرا. پس از مدتی احساس کردم که تمام نقاشی های مینیاتوری در واقع یک طرح و یک شکل اند: زنها با چشمان درشت و خمار، گیسوان بلند پر پیچ و تاب، سینه نیمه باز، قامتی کشیده چون سرو، چهره ای مخلوط ازغرور و ناز و تبختر و مکر و رندی و ریا که نه خدا را قبول دارند و نه بنده خدا ...، و در زیر سایه آن رشک دو عالم، پیرمردی افسرده و رنگ پریده، با کوزه ای شکسته وگردنی شکسته تر، حسرت دنیا را میخورد که آن لعبت طناز گوشهٔ چشمی به این انسان از دنیا برگشته بکند. گاهی دو سه تا پرنده، دو سه تا آهو با دو سه تا درخت دور و بر این دو بنده نا متجانس دهن کجی میکردند. راستش، خسته شده بودم.

آمدیم اسرائیل که هنوز دو سال بیشتر از تولدش نمیگذشت. کی جرأت میکرد به شعر و موسیقی ایرانی بیاندیشد، تا چه رسد به نگاره های مینیاتوری. مردم روز ها حواسشان به جاده سازی و خانه سازی و شبها کشیک کشی دور و بر چادرهای مخروطی برزنت بود که زیر هر کدام دسته دسته آدم از لهستانی و لیتوانی و رومانی گرفته تا عراقی و یمنی



و ایرانی خسته و نیمه جان بر روی تشک های مملو از ساقه های علف خشک یک دنده تا صبح خُر خُر میزدند. بعد ها که اوضاع بهتر شد و از زیر چادر ها در آمدیم و رفتیم زیر اطاقک های حلبی، عشقمان کشید که در و دیوار متموج و کج و معوج این قصر خورنق را مصور کنیم. دوست ایرانی من با خودش یک بسته نقاشی های میناتوری آورده بود و چهار طرف این اطاقک را با این عکسها و با یک عکس پدر بزرگ پیرش مزین کرد. من، مثل همیشه، عکسی با خودم نداشتم. از میان این تصاویر، قیافه موقر آن پیرمرد، که عذاب دو هزار و هفتصد ساله از سر و صورتش میبارید، بیش از همه جلب نظر میکرد.

سالها گذشت. تحصیلات دانشگاهی من به پایان رسید. از استادان گرانمایه غرب، که بر خلاف اغلب مورخین شرق بیطرفانه و عمیقانه تاریخ مینویسند، آموختم که هنر مینیاتور نگاری را مغول ها در قرن سیزدهم میلادی به ایران آوردند. یادم آمد، یکسال و اندی پیش، ضمن سخنرانی در کانون سخن (لس آنجلس)، از سوی یک هموطن مسلمان ایرانی، که تاریخش را از مورخین نه چندان بیطرف زادگاهش آموخته بود، در مورد حمله مغول به ایران پرسشی خشونت بار از من شد. گفتم کشتار بیرحمانه مغول را باید نکوهش کرد، ولی در دورهٔ مغول کارهای مثبتی در علم، هنر، ادب، اقتصاد، امور اداری و کشورداری در ایران صورت گرفت. یکی از اینها هنر مینیاتور نگاری بود.

از نیمه پایانی دورهٔ تیموریان تا اواسط دوره صفویه مینیاتور نگاری به اوج عظمت خود رسید. هنرمندانی بزرگ چون کمال الدین بهزاد و رضا عباسی در شکل، فرم، طراحی و رنگ آمیزی آثار ارزنده ای از خود بجای گذاشتند. آنچه بعداً دیگران کردند در حقیقت تکرار و کپی کار این دو هنرمند بزرگوار بود. نام چند تن که اعتباری در این هنر اندوختند و استادی آنان در خور تقدیر است، مستلزم یاد آوریست. یکی از اینها فردی بود بنام محمد زمان که در دوره صفویه به ایتالیا رفت، مسیحی شد و با نام کارلو زمان به ایران برگشت و کارهایی که تلفیقی از سبک ایرانی و اروپایی بود به هنر دوستان دورهٔ خود ارائه داد. در دورهٔ قاجار هم با نام استادان ناموری چون مصور الملکی و کمال الملک آشنا میشویم. کار مینیاتور نگاری کم و بیش بهمان گونه و سبک اسلاف ادامه داشت تا بار دیگر در قرن ما استادانی چون حسین بهزاد، مقیمی تبریزی، یوسفی و حسین الطافی ظهور کردند.

بیست و یک سال پس از مهاجرت از ایران، به آن سرزمین برگشتم (۱۹۷۶) تا ضمن کارهای پژوهشی و ثبت و ضبط تاریخ شفاهی و فرهنگِ از یاد رفته، نسخه های خطی فارسیهود را جمع آوری کنم و به اسرائیل بیاورم. گذارم به خیابان فردوسی افتاد. در کنار و امتداد گالری تجویدی، همکیشان من

سرگرم نابود ساختن بزرگترین و گرانمایه ترین ثروت فرهنگی ما بودند. در مغازه های عتیقه فروشی کمتر کسی حاضر بود نسخه های خطی فارسیهود را با رقمی مناسب بفروشد. این بی انصاف های فرهنگ نشناسِ خرد ستیزِ دانش گریز ورق های داخل نسخه های قدیمی را یک یک از جا کنده و با تردستی قسمت داخلی این اوراق را بریده به دور میانداختند، و سپس با نقشی مینیاتوری، که در ظاهر کهنه و قدیمی مینمود، جای خالی اوراق را پر میکردند، و آنگاه آنها را به مبلغ هنگفتی به توریست ها میفروختند. دیدار صحنه ای چنین دردناک برای من از فاجعه قتل عام یک ملت کمتر نمینمود. روزی ضمن سخنرانی در کنیسای ابریشمی از ته دل فریاد زدم: **جلوی قاتلین فرهنگ ما را بگیرید!** رهبران قوم، در گیر و دار شکوفایی اقتصادِ داغ و پر برکت، و یا به هزار و یک دلیل دیگر، وقت و فرصتی برای چنین کارهای «مبتذل و بی ارزش» پیدا نکردند. **من از هرچه مینیاتور و مینیاتوریست بود متنفر شدم.**

ساعت چهار بعد از ظهر نوزدهم اوت ۱۹۹۵ بود که در ماشین یکی از دوستان از کوچه ها و خیابانهایی که تا کنون با آنها آشنایی نداشتم میگذشتم. میگویند زمان در آمریکا با سرعت میگذرد. این در مورد نیویورک صائب است، ولی نه چندان در بارهٔ لس آنجلس که روستایی است بزرگ. در این روز، گویی دنیا از حرکت باز ایستاده بود. میخواستم به دوستم بگویم که پایش را بیشتر روی گاز بفشارد. مقصد ما خیابان جکسون در کالْوِر سیتی بود.

داخل خانه ای، که هیچگونه شباهتی با خانه های بورلی هیلز نداشت، جلالی سوسن آبادی و همسرش با صدایی گرم ما را پذیرا شدند. از هر دری سخنی میرفت. استاد با زبانی غنی از اصطلاحات ادبی، عرفانی، فلسفی و هنری با ما سخن میگفت. او فقط یک مینیاتوریست نبود. من در مقابل انسانی ایستاده بودم که او را یک سر و گردن از همه والا تر میدیدم. او همان سالک طریقت کمال انسانی است که چون من و شما سبک باران ساحلها سرگردان نیست. او عشق خود را در هنرش و در زندگی سرشار از غنا و استغناء در جوار همسرش، زینت، و فرزندانش یافته است. زینت و هاله، دخترش، با اشتیاق تابلو های مینیاتوری استاد را یکی پس از دیگری روی سه پایه ای بلند گذاشته به ما نشان میدادند. استاد توضیح میداد: «اینها با سه عدد موی گربه نقطه گذاری شده ... همه این تصاویر از مجموع میلیونها نقطه در کنار هم ساخته شده ... جغد ها، اسب ها، پرندگان، آدم ها، صحنه های انقلابی، رنگ آمیزی ها ... همه نقطه است.» جلالی سوسن آبادی، این روستا زاده ۶۱ ساله، همه کائنات را از درون نقطه می بیند. نقطه ای که هم وجود دارد و هم ندارد.

من نقاش نیستم و هرگونه نقدی بر کارهای هنری نقاشان از من ساخته نیست. ولی کار استاد جلالی سوسن آبادی را تحولی انقلابی در هنر مینیاتور نگاری میدانم. استاد به کارش جان می بخشد و معمای زیبایی را با راز های نهفته در نقطه میگشاید و ما را شیفته و آشفته در برابر عظمت اثری که انگشتان او آفریده اند قرار میدهد. او سنت چند صد ساله مینیاتور نگاری را با سه تار مو شکسته است. او با بدعت های خود به این هنر زیبا ابعاد تازه ای اهداء کرده است. رنگ ها با آنچه من تا کنون در نقاشی ها دیده ام متفاوتند. آیا این رنگ عرفان، رنگ انتزاع طبیعت، رنگ تولدی دیگرست؟ جلالی سوسن آبادی کوه آتش فشانی است که با نقطه بازی میکند. او دریایی است که با قطره گوهر میسازد. برخاستم خدا حافظی کنم. در آن لحظه، خود را نقطه ای از غبارِ ره گم کرده در کویر آرزوهای بیکران یافتم. دمی بود از زندگی بی عمر من در کنار استادی که آثارش یادگاریست ماندگار از فرهنگ ما.

تسلیت

درگذشت روانشاد پرویز اربه را به بازماندگان محترم خانواده اربه تسلیت عرض می‌کنیم.

سازمان سیامک

دکتر مایکل طاهری

جرّاح و متخصّص در زنان و زایمان از NYU

دارای فوق تخصص در جرّاحی های نازایی، عدم کنترل ادرار و سرطان از Mayo Clinic

عضو کادر پزشکی

Century City Hospital, Brotman Hospital, Midway Hospital, Cedars Sinai

عضو انجمن پزشکی زنان و زایمان آمریکا

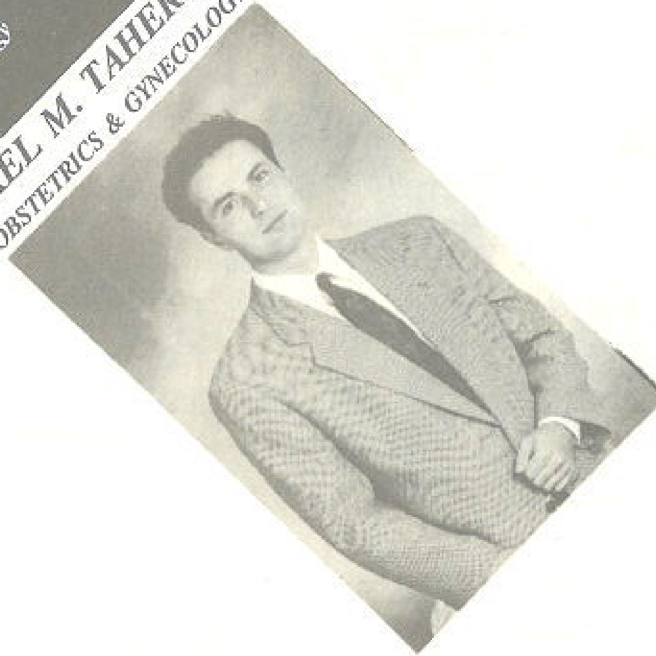
Junior Fellow of American College of Obstetries & Ginecology

عضو انجمن جلوگیری از عدم کنترل ادرار در زنان

Junior Fellow of American Urogynecology Society

MICHAEL M. TAHERY, M.D.

OBSTETRICS & GYNECOLOGY



Obstetrics
Infertility
Urogynecology
Laser Surgery
Cancer Screening & Surgery / Papsmear
Cantraceptive Counseling
Menopause
Family Planning
Breast Disease & Mamography
Amniocentesis, Sampling, Ultrasonography
Vagino Plasty, Hymone Plasty, Pelvic Surgery

* مامائی و زایمان بدون درد
* نازائی
* کنترل ادرار
* جرّاحی زنانه با اشعهٔ لیزر
* تشخیص سرطان زنانه و معالجه
* جلوگیری از حاملگی
* پیشگیری از یائسگی
* تنظیم خانواده
* بیماریهای سینه و مموگرافی
* تعیین جنسیّت نوزاد و بیماری‌های ژنی
* بازسازی محتویات لگن و جرّاحی پلاستیک زنان

Cedar Sinai Medical Office Tower
8635 W. 3rd. Street, Suite 1195W
Los Angeles, CA 90048
(310) 360-0067

Glendale Medical Arts Building
1030 S. Glendale, Suite 308
Glendale, CA 91205
(818) 265-9499

Design: Morteza Khanali

خلاصه و تنظیم: شهلا کشفی
از نوشته و بررسی مقاله‌ای از:
یوسف آبرام هویتس

یهودیت در آمریکا افول یا طلوع دوباره؟



هر چه به سال ۲،۰۰۰ نزدیک‌تر می‌شویم قوه‌ای که معمولاً یهودی آمریکایی را نزدیک به هم و متحد نگهمیدارد روز بروز متزلزل‌تر به نظر می‌آید و هر چه ازدواج با خارج از مذهب افزایش می‌یابد تعداد بچه‌هایی که یهودی به دنیا می‌آیند کاهش می‌یابد.

سازمانها و مؤسسات یهودی که قبلاً با قدرت و علاقه هر چه بیشتر برای رسیدن به هدفهای خود فعالیت می‌کردند با کمبود بودجه مواجه‌اند و حتی اعضای خود را هم از دست می‌دهند.

عده‌ای بر این عقیده هستند که تا ۵۰ سال دیگر فقط سایه کمرنگی از اجتماع یهودی امروز امریکا باقی خواهد ماند. در حالی که گروهی دیگر این طور بدبینانه به آینده اجتماع یهودی نمی‌نگرند و نظر خوش بینانه‌تری به آینده یهودیان امریکا دارند.

بعقیده آنها هر چه اسرائیل به صلح نزدیک‌تر می‌شود و منابع اطلاعاتی مردم وسیع‌تر می‌شود، یهودیان با انرژی و خلاقیت بیشتر در راه تعلیم و تربیت جوانان یهودی به پیش می‌روند.

ما سعی می‌کنیم در این مقاله نظرات مثبت و منفی قضیه را با خوانندگان عزیز در میان بگذاریم، **«قضاوت با خود شماست»**.

گروهی بد بین عقیده دارند که:

تقریباً بیشتر ابعاد یهودیت در حال نزول است. تنها عاملی که در حال صعود است ازدواجهای خارج از مذهب می‌باشد. زوجهای یهودی هر کدام در حدود ۱/۸ بچه به دنیا می‌آورند در مقابل آمار گذشته ۲/۱ را نشان می‌دهد.

آمار ملی جمعیت یهودیان در سال ۱۹۹۰، ازدواجهای خارج از مذهب را ۵۲٪ اعلام کرد که اگر ارتدکسها را حساب نکنیم این رقم به ۶۰ در صد میرسد. باید در نظر داشت یهودیان از محله‌هایی که تجمع یهودیان زیاد است دور می‌شوند و این حقیقت حتی امکان اینکه جوانان یهودی با هم آشنا شوند و ازدواج کنند را ضعیف‌تر می‌کند.

طبق آمار کمیته یهودیان آمریکایی فقط ۲۵٪ بچه‌های زوجهایی که فقط یکی از آنها یهودی هستند یهودی بار می‌آیند و ۹۰٪ این بچه‌ها با غیر یهودی ازدواج می‌کنند.

بنا به عقیده «پرفسور استیو کهن» بیش از ۹ تا از ۱۰ تا نوه‌های زوجهایی که فقط یکی از آنها یهودی هستند چیزی بجز یهودی بار می‌آیند.

اگر همه چیز بدین متوال پیش برود ربای «ایتز گرین‌برگ» هشدار می‌دهد **«تا ۵۰ سال دیگر جمعیت یهودیان آمریکا ۲۰ تا ۳۰ در صد تعداد جمعیت امروزی آن خواهد بود»**.

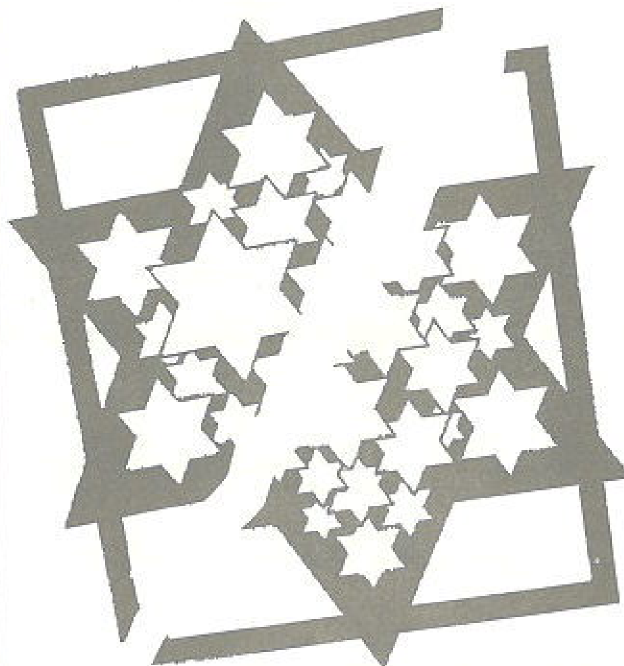
به گفته آقای «بیم» اوضاع از این هم وخیم‌تر است. یعنی تعداد یهودیانی که خارج از مذهب ازدواج میکنند دو برابر مسیحیانی است که با یهودی ازدواج می‌کنند. آقای «بیم» همچنین اضافه می‌کند **«من نگران اثر روانی این موضوع روی یهودیان آمریکا هستم که**

خود را متعلق به گروهی بدانند که در حال کاهش است».

طبق مرکز آمارگیری یهودیان آمریکا ۴۱۵،۰۰۰ یهودی خود را غیر یهودی می‌دانند ۷۰۰،۰۰۰ کودک که در خانواده یهودی به دنیا آمده‌اند غیر یهودی یا بدون هیچ اعتقاد مذهبی بار می‌آیند. همچنین ۱/۱ میلیون یهودی وجود دارد که ادعا می‌کنند پیرو هیچ مذهبی نیستند.

به زبان ساده‌تر یک سوم جامعه یهودی‌الاصل آمریکا سعی می‌کند هویت اصلی خود را پنهان کند.

به گفته ربای «سیدنی شواترز» **«جامعه یهودی آمریکا در حال**



از هم پاشیدن است». با کمال تأسف باید اذعان کنم که در دهه‌های آینده جمع‌آوری پول برای مؤسسات یهودی امری مربوط به گذشته خواهد بود. نکته نگران کننده اینکه گروهی که الان به مؤسسات یهودی کمک می‌کنند در آینده به گروه دیگری تبدیل خواهد شد. فقط ۱۳ در صد زوجهایی که فقط یکی از آنها یهودی هستند به مؤسسات یهودی کمک می‌کنند در مقابل ۴۵ در صد زوجهای یهودی.

۸۱ در صد یهودیان بالای ۶۵ سال به مؤسسات یهودی کمک می‌کنند در مقابل فقط ۵۰ در صد یهودیان زیر ۴۰ سال. در مورد تحصیلات یهودی بدبینان عقیده دارند که فعالیت در این مورد خیلی کم و بسیار دیر است. چون ساختار اجتماعی بصورت تراژیکی از مردان مسن که از جامعه بدورند تشکیل شده که از طرز تفکر جدید

بدور مانده‌اند.

فقدان قوه ابتکار در سازمانهای یهودی و آمریکایی وقتی بیشتر خودنمایی میکند که مسایلی که زمانی یهودیان را دور خود جمع می‌کرد کشش خود را از دست داده است. بطور مثال اسرائیل با بالاترین سرعت رشد در کشورهای صنعتی - صلح با اعراب، اسرائیل قدیمی نیست. انتی سمیتیزم دیگر بالاترین مسأله یهودیان آمریکایی بشمار نمی‌رود و غیره...

بیشتر از ۷۰ در صد یهودیان آمریکایی با قرارداد صلح موافقند که مخالفین از افراطیون مذهبی هستند و این یکی از موارد اختلاف بین ارتدکسها و غیر ارتدکسهاست. در سال ۱۹۸۳ گروه یهودیان رفورم که در حال رشدترین بخش یهودیان آمریکاست اعلام کرد که بچه‌ای که از پدر یهودی به دنیا می‌آید یهودی بشمار می‌آید در گذشته فقط بچه‌های مادران یهودی، یهودی بشمار می‌آمدند.

تاریخ نویسان آینده دلیل سقوط جامعه یهودیان آمریکایی را در فقدان قوه ابتکار در جامعه‌ای که متداوماً نوآوری را می‌طلبیده، خواهند دانست.

جامعه نمی‌دانسته که چگونه زندگی یهودی و پروژه‌های جالب را عرضه کند، زیرا آدمهای مسن که از تکنولوژی می‌هراسند بر سر کار بوده‌اند.

ربای آرت ورنون رئیس توسعه تعلیماتی خدمات تعلیماتی یهودی آمریکای شمالی می‌گوید: **«من به ایدئولوژی و آینده نگری معتقدم و برای بقای یک اقلیت یا بایستی مرزهای معین و مستحکمی از بیرون وجود داشته باشد و یا هدف ایدئولوژیک قوی در درون. من هیچکدام را امروزه نمی‌بینم و مطمئن نیستم در آینده هم وجود داشته باشد».**

در مقابل گروهی که بدبینانه به مسائل یهودی و یهودیت مینگرند، گروهی هم وجود دارد که با دید مثبت‌تری به این موضوع نگاه می‌کنند. بهتر است از عقاید آنها هم مطلع شویم:

خوشبینان عقیده دارند که یک جامعه یهودی جدید در حال ایجاد شدن است. هجوم یهودیان به کنیساها، سطح بالای زندگی روحانی و تعلق به جامعه دوباره پیدا و در حال گسترش است. مردم می‌خواهند بودنشان را نشان بدهند. بیش از دو میلیون یهودی آمریکایی «یوم کیپور» را روزه می‌گیرند. ۲ میلیون و نیم یهودی آمریکایی، بطور مرتب و یا نیمه مرتب، شمع شبات روشن می‌کنند. یهودیان زیادی بطور مرتب به کنیسا می‌روند. مردم زیادی فقط غذای



۸۶ در صد یهودیان یعنی نزدیک به ۵ میلیون در برنامه «پسح» کاشر میخورند.

(سدر) شرکت می‌کنند. تقریباً ۴/۵ میلیون شمع حنوکا روشن می‌کنند. این افزایش فقط منحصر به مراسم مذهبی نیست. تعلیم و تربیت یهودی رکورد محبوبیت را شکسته است. بیش از نیم میلیون بچه یهودی به ۲۵۰۰ مدرسه ابتدایی که بطریقی تعلیم و تربیت یهودی در آنان تدریس می‌شود وارد شده‌اند.

بنا به عقیده دست اندرکاران آموزش و پرورش، مدارس یهودی از محبوبیت بی نظیری برخوردار شده است. زیرا تحصیلات مدارس یهودی، بخاطر فشردگی و تساوی بهترین راه انتقال دانش و ارزشهای یهودی است.

به عقیده «لەاورا آیزک» رئیس مطالعات و تحقیقات خدمات تعلیمات یهودی آمریکای شمالی، در سال ۱۹۶۰ فقط ۹۰،۰۰۰ شاگرد در مدرسه‌های روزانه بود که در حال حاضر این رقم به ۱۶۰،۰۰۰ افزایش یافته که نشان دهنده ۳۷ در صد بچه‌های یهودی است که از آموزش و پرورش یهودی برخوردار می‌شوند.

گروهی که فقط بعد از ظهرها یا یکشنبه‌ها بمدرسه یهودی میرفتند ۲۰ سال پیش هفته‌ای یک روز بود و حالا به ۲ روز افزایش یافته است.

از همه مهم‌تر ۷۵ در صد بچه‌های یهودی بین ۲ تا ۵ سال به مدارسی که مخارج آنها توسط یهودیان تأمین می‌شود میروند. این انقلاب اجتماعی فقط اختصاص به بچه‌ها ندارد بزرگسالان هم بنوبه خود علاقه مفرطی به این امر نشان می‌دهند. برای مثال تعداد بزرگسالانی که علاقه به فراگیری تاریخ و تعلیم و تربیت یهودی نشان می‌دهند در دهه گذشته دو برابر شده یعنی از ۷ در صد به ۱۵ در صد افزایش یافته است. ۳ سال پیش تعداد دانشگاههایی که در آنها تاریخ یهود تدریس می‌شد از انگشتان یک دست تجاوز نمیکرد ولی حالا دانشکده تاریخ و علوم یهودیت ۱۰۰۰ معلم و کارمند دارد. در این دانشکده‌ها موضوعاتی مربوط به یهودیت و تاریخ یهود هر ساله به ۵۰،۰۰۰ دانشجو تدریس می‌شود.

علی رغم عقیده گروهی که ازدواج خارج از مذهب باعث نگرانی آنها شده، ارقام دلگرم کننده‌ای وجود دارند. باین معنی که در بین مذهبیون فقط ۱۰ در صد خارج از مذهب ازدواج می‌کنند.

«ایگون مایر» عقیده دارد با تسهیل شرکت دادن همسران غیر یهودی به مجامع و فعالیتهای یهودی به مرور آنها به یهودی بودن و یهودیت علاقمند خواهند شد.

این موضوع در بعضی از ایالات امتحان شده (مثل آلاسکا) و نتیجه بخش هم بوده است.

دکتر «گری توبین»، رئیس مرکز کوهن مطالعات یهودی مدرن دانشگاه براندیز، توضیح می‌دهد چرا بیشتر آمارگران عقیده دارند که جمعیت یهودیان آمریکا در حال افول است و او می‌گوید: **«شاید آمارگران و کارشناسان پیر و خسته و بدبین هستند و یا رو بهمرفته از یهودیت قطع امید کرده‌اند».** در حالی که طبقه جوان عقیده‌ای کاملاً متفاوت با افراد مسن دارند. این نوجوانان با انرژی و ایده‌آلیزم خود نخواهند گذاشت یهودیت بمیرد. بنا به عقیده «ابی هولند»، ۱۸ ساله، تا ۵۰ سال دیگر جمعیت یهودیان آمریکا به ۷ تا ۸ میلیون خواهد رسید.

«اندرو اشکنازی» ۱۷ ساله، «ایتان گوتین» ۱۸ ساله، و «جفری گولدبرگ» که همه در سازمانهای مختلف یهودی عضو هستند و نقش رهبری دارند، هر کدام بطریقی با این تئوری موافق هستند.

سازمان جوانان یهودی ۱۲۰،۰۰۰ عضو و گروه سازمان اردوهای جوانان یهودی ۱۷۵،۰۰۰ عضو و ۱۰۰ اردو تحت نظارت یهودیان، دلیل واضحی بر این ادعا است. طبق پیش بینی «پیتر گفن» هر ساله ۵۰،۰۰۰ نوجوان آمریکایی یهودی از اسرائیل دیدن خواهند کرد.

ربای «ایتر گرین برگ» عقیده دارد که **«تاریخ را صد در صد مردم یک جامعه نمیسازند فقط ۳ تا ۵ یا بلکه ۱۰ در صد مردم فعال یک اجتماع برای پیشبرد اهداف یک جامعه لازم است».**

بنابراین طبقه جوان بسیار امیدوار است و دلایل خوبی هم برای این امیدواری وجود دارد.

حتی مذاکرات صلح هم که بعضی از یهودیان آمریکایی با آن مخالفند نتوانسته روابط یهودیان امریکا و اسرائیل را قطع کند.

طبق آمار سال ۱۹۹۴، ۳ نفر از ۴ نفر آمریکایی خودشان را موظف می‌دانند به اسرائیل کمک کنند و از هر ۳ آمریکایی یهودی ۲ نفر عقیده دارند اگر کشور اسرائیل از بین برود به آنها بزرگترین لطمه روحی وارد خواهد آمد.

۲ میلیون یهودی آمریکایی تا بحال از اسرائیل دیدن کرده‌اند و نیم میلیون نفر بیش از یک بار. تنها در سال گذشته ۲۰۰،۰۰۰ نفر یهودی آمریکایی از اسرائیل دیدن کردند.

طبق پیش بینی «ربای برایان لوری» در عرض ۲۰ سال آینده ۲۰ تا ۳۰ مؤسسه که توسط یهودیها اداره می‌شود سیل پول را به مؤسسات خیریه یهودی سرازیر خواهند کرد. او در ادامه سخنان خود ۳ میلیارد یهودی را مثال میزند که مؤسسات یهودی تأسیس کرده‌اند و اشاره می‌کند این یک نشانه امیدوار کننده است.

ربای «گرین برگ» هم اظهار می‌دارد اگر علاقه و حس یهودیت در افراد وجود داشته باشد، پول مسأله‌ای نیست. «کارولین استارمن هس» مدیر عامل شرکت نشریات یهودی می‌گوید: «در دفتر کار من دیگر جای خالی برای کتاب نیست».

صدها کتاب راجع به یهودیان و یهودیت هر روز منتشر می‌شود.

در حدود ۲۰۰ شرکت چاپ با نامهای یهودی وجود دارد. به عقیده آقای «توبین» مدیر مؤسسه نشر کوهن، تاریخ و منابع گوناگون دست بدست هم داده تا آینده‌ای مطمئن‌تر برای یهودیان بسازند.

در حال حاضر ما هم پول و هم قدرت داریم. سرزمین غنی و آزاد اسرائیل را داریم. قدرت سیاسی و ساختار اجتماعی مذهبی داریم. راز بقای ما در این ۴۰۰۰ سال، قدرت و انعطاف پذیری، جهد و کوشش بی حد و حصر نیاکان ماست. بنابراین اگر ۴۰۰۰ سال زنده ماندیم و هیچ قدرتی نتوانست ما را نابود سازد، در آینده هم این توانائی را خواهیم داشت که روی پای خود بایستیم.

بنابراین شنبه سنا نان «خالا» را در عسل فرو بردن را بایستی با شیرینی رنسانس باور نکردنی و ویژه یهودیان آمریکا توأم ساخته و آنرا زنده نگهداریم. □

برگردان: فلور پوراطی

نوشته: Avi V. Stieglitz

تین ایجرها چگونه فکر میکنند

مطالعاتی در مورد عقاید و هویت نوجوانان از طرف دانشگاه براندیز

آمار دانشگاه براندیز نشانگر شناخت هویت تین‌ایجرهای یهودی است. برای جاش اپشتاین - یک جوان تین‌ایجر اهل گریت نک نیویورک - تعطیلات مذهبی یهودی برابر است با هویت مذهبی او.

اپشتاین در اثنای چند دقیقه استراحت که بعد از مسابقات قهرمانی بازیهای مکابی که در ماه آگوست در مرکز تجمّع یهودیان لانگ آیلند نیویورک انجام می‌شد گفت: «**من واقعاً جشنهای دین یهود را دوست دارم و در تمام طول سال برای رسیدن آنها انتظار می‌کشم**».

طبق آمار جدید دانشگاه برندایز - توجه نشان دادن بیشتر اپشتاین به تعطیلات و مراسم یهودی بیشتر از جنبه‌های دیگر یهودیت در میان جوانان یهودی امریکائی نادر نیست.

این آمار جدید اولین آماری است که از ارزشها و طرز رفتار تین‌ایجرهای یهودی گرفته می‌شود. این آمار از بین ۱۰۰۰ تین ایجری که در مسابقات مکابی در سال ۱۹۹۳ در JCC انجام شده بود گرفته شده است. بنابراین آمار برای ۵۶٪ جوانان یهودی تعطیلات مذهبی تنها و مهمترین علامت هویت یهودی گری آنهاست.

موضوع نظر خواهی «**ارزشها و اولویت‌های جوانان یهودی امریکائی**» می‌باشد.

اِمی سیلز که بر مطالعاتی که توسط مرکز مطالعات یهودیت مدرن در دانشگاه براندیز انجام می‌شود نظارت دارد معتقد است که «**برای رهبران یهودی که به ادامهٔ یهودی گری و آمار ازدواجهای بین ادیان توجه زیاد نشان می‌دهند، علاقهٔ جوانان یهودی به مراسم و جشنهای مذهبی ممکن است جوابی باشد**».

تعداد جوانانی که معتقدند تعطیلات مذهبی یهودی نشانگر دین یهودیت است ۴۴٪ بوده است و ۳۰٪ معتقد هستند که داشتن نوعی رابطه با دولت اسرائیل ماهیت یهودی بودن آنها را کامل می‌کند.



سیلز می‌گوید: «**اگر شما بصورت یک یهودی بزرگ شده‌اید سعی می‌کنید که به طریقی خود را به یهودیت مرتبط کنید**». شما ممکن است که به تمام قوانین و میتصواها عمل نکنید ولی هنوز می‌دانید که تعطیلات و مراسم مذهبی در چه زمانی هستند. اگر چه جوانان تعطیلات مذهبی را دوست دارند ولی الزاماً مراسم دعا و نیایش را که همراه با جشنهای مذهبی انجام می‌شود را دوست ندارند. به همین دلیل است که فقط ۲۵٪ جوانان معتقد بودند که شرکت کردن در مراسم دعای کنیساها برای آنها مهّم است. او اضافه کرد که ما باید به مراسم شادمانی برانگیز دین یهودیت توجه بیشتری نشان دهیم.

برعکس بزرگسالان، تین‌ایجرها بین قرار ملاقات بین دخترها و

پسرها و ازدواج بین مذاهب، فرقی نمی‌گذارند. بیشتر از نیمی از تین‌ایجرها - ۵۲٪ آنها معتقد بودند که ازدواج کردن با یک یهودی برای آنها بسیار مهم است ولی فقط ۳۷٪ آنها معتقد بودند که قرار ملاقات گذاشتن با یک یهودی همان اهمیت را دارد که ازدواج با یک یهودی. این تین‌ایجرها معتقد بودند که این تصمیم را وقتی بزرگتر شدند خواهند گرفت.

تین‌ایجرها مسأله بیرون رفتن با غیر مذهب را اینطور توضیح می‌دهند که «**ما نمی‌خواهیم با هم عروسی کنیم فقط می‌خواهیم با هم به Prom** (مهمانی مدرسه) برویم.

کیت جیکوبسون ۱۴ ساله اهل هارتفورد می‌گوید: «**تا زمانی که رابطه به مرحلهٔ حساسی نرسد او با یک غیر یهودی قرار ملاقات می‌گذارد**». جیکوبسون معتقد است که: «**بهر حال ازدواج با غیر یهودی بهترین تصمیمی نیست که می‌شود گرفت. من می‌خواهم فرزندانم در یک محیط یهودی و تحت تربیت یهودی مستحکم بزرگ شوند**».

ولی تمام تین‌ایجرها قرار ملاقات گذاشتن و ازدواج را دو امر خیلی متفاوت نمی‌دانند وقتی اندرو بیتین ساکن مونترال گفت که می‌خواهد با یک غیر یهودی قرار ملاقات بگذارد، همبازی او در تیم شنای مونترال، مونیکاوش بلافاصله با عقیده‌اش مخالفت کرد. «**وقتی که با یک غیر یهودی قرار ملاقات گذاشتی، بعد برایت عادی می‌شود و بعد با یکی دیگر قرار ملاقات میگذاری و قبل از اینکه بفهمی با یک غیر یهودی ازدواج کرده‌ای**».

برای بقیه مثل اندرو روزن تال، از اسپرینگ فیلد، که قهرمان شنا و یک هوا شناس معتبر است، مسأله ازدواج با غیر یهودی خیلی مهم به نظر نمی‌رسد او معتقد است: «**همه انسان هستند و چه مذهبی دارند خیلی مهم نیست**» ولی او بهر حال معتقد است که می‌خواهد فرزندانش تربیت یهودی مستحکمی داشته باشند. روزن تال کسی است که از مراسم و جشنهای دین یهود برای نشان دادن هویت یهودی خود استفاده می‌کند. سال گذشته او یکی از همکلاسی‌های غیر یهودی خود را به مراسم سفرهٔ پسح در خانه‌اش دعوت کرد و دوستش از این دعوت خیلی خوشحال به نظر می‌رسید.

نظر خواهی اخیر نشان دهندهٔ عقیدهٔ تین‌ایجرهای یهودی امریکائی می‌باشد. نشان می‌دهد که آنها که هستند، چگونه وقت بیکاری خود را می‌گذرانند و چه چیزی برایشان مهم است. نظر خواهی نشان می‌دهد که درجهٔ بالای حبّ یهودیت در کسانی یافت می‌شود که از دوران کودکی با آن آشنا شده و رشد کرده‌اند.

تنها و بزرگترین نگرانی تین‌ایجرها - ۸۴٪ در مورد آیندهٔ آنها و مدرک دانشگاهی آنهاست. سیلز معتقد است که خانواده نقش مهمی در تشویق بچه‌ها به رسیدن هدف مهمشان ایفا می‌کند. آنها قبل از اینکه حتی دبیرستان را تمام کنند فکر این هستند که در آینده چه حرفه‌ای می‌خواهند داشته باشند و خود را برای آن آماده می‌کنند.

آمار همچنان نشان می‌دهد که تین‌ایجرها نگران ایدز نیز هستند و این نشان دهندهٔ یک رشد عقلانی در مورد مسائل سکسی در جوانها می‌باشد. ایدز در نظر جوانان از اهمیت بالاتری از ضد یهودیت، فقر، و اعتیاد به مواد مخدر برخوردار است و آنها می‌خواهند که برای از میان برداشتن آن تلاش کنند.

جکوبسون معتقد است که با آگاهی و تعلیمات لازم شیوع این مرض مسری محدود می‌شود. «**چیزی است که کنترل آن امکان پذیر است تا زمانیکه بدانیم چگونه باید عمل کنیم**». □

با فرا رسیدن انتخابات ۱۹۹۶ آمریکا چاپ مقالهٔ زیر را برای روشن نمودن اذهان و آگاهی جامعه‌مان، بی مناسبت ندیدیم. «چشم انداز»

برگردان: محمود عنایت

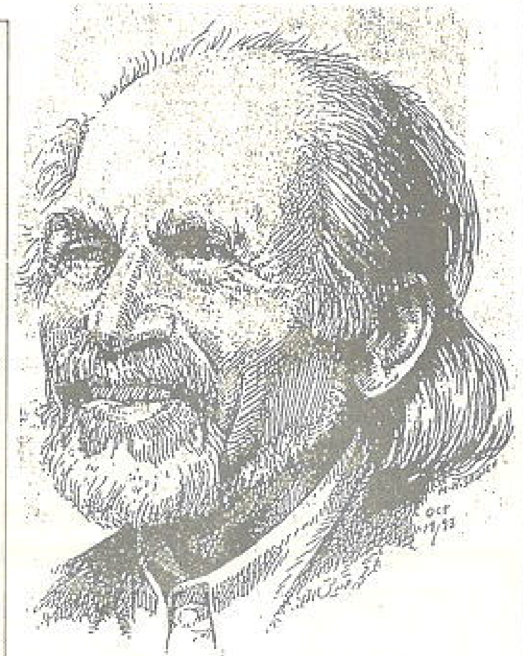
سنت لیبرال یهودیان

لوسی اس. داوید و ویجزو و لئون ل. گلدستین

دکتر محمود عنایت از نویسندگان مطبوعات است و روزنامه‌نگاری را از سال ۱۳۳۰ آغاز کرد و مدتها سردبیر مجله هفتگی فردوسی بود. در سال ۱۳۴۴ امتیاز مجلهٔ «نگین» راگرفت و مستقلاً به انتشار این مجله پرداخت.

من در این نشریات با افکار آزادیخواهانه ایشان آشنا شدم. در هنگام محاکمات دکتر محمد مصدق با توجه به جوّ سیاسی حاکم گزارشات و مقالات مسئولی در دفاع از ایشان چاپ می‌کرد. در همین نشریه بود که با مقالات متعددی در زمینهٔ ظلمی که به یهودیان در زمان حکومت هیتلری رفته بود آشنا شدم و فرانتس کافکا نویسندهٔ بزرگ یهودی اهل چکسلواکی را شناختم. دکتر عنایت در مجلهٔ نگین نیز مدتها شرح زندگی روزنبرگ‌ها، زن و شوهر یهودی آمریکائی که به اتهام جاسوسی و تحویل اسرار اتمی آمریکا به روسها محاکمه و اعدام شدند را بصورت پاورقی چاپ می‌کرد و از حقانیت و بیگناهی آنها دفاع می‌نمود. تاکنون ۲ جلد کتاب با عناوین «انقلاب و روشنفکران» و «ارتجاع یا انقلاب» در آمریکا منتشر کرده‌اند و با بعضی از نشریات همکاری دارند. کتاب بازخوانی آیشمن را ترجمه کرده‌اند و بدنبال ناشری هستند که آنرا بچاپ برسانند.

با دکتر عنایت در سال ۱۳۶۶ در آمریکا آشنا شدم و این دوستی و الفت هنوز ادامه دارد. ایشان قول داده‌اند که با نشریه چشم‌انداز همکاری خود را ادامه دهند و اولین مقاله خود را که بنام «سنت لیبرال یهودیان» آمریکاست به خوانندگان مجله چشم‌انداز هدیه کرده‌اند. ایرج صفائی



مقاله زیر از کتاب *Voice of The People* برگرفته شده که مجموعه مقالاتی است به زبان انگلیسی از متفکرانی چون برتراند راسل، آرتور کستلر، والتر لیپمن و غیره در مورد نقش افکار عمومی و فعالیتهای گروهی در تکوینِ دمکراسی.

ترجمه فارسی این کتاب در بهار ۱۳۶۵ توسط انتشارات کتابسرا در ایران بچاپ رسیده است. در مقدمه‌ای که بر ترجمه این مقاله نگاشتم، اشاره‌ای هم به مسألهٔ فلسطین و مصائب ناشی از آن کرده‌ام و در اینجا نیز آرزو می‌کنم که این مسأله بیاری وجدان‌های آزاد و ترقیخواهان عرب و یهود بسود مردم منطقه و صلح جهان حل شود. «مترجم»

* * * *

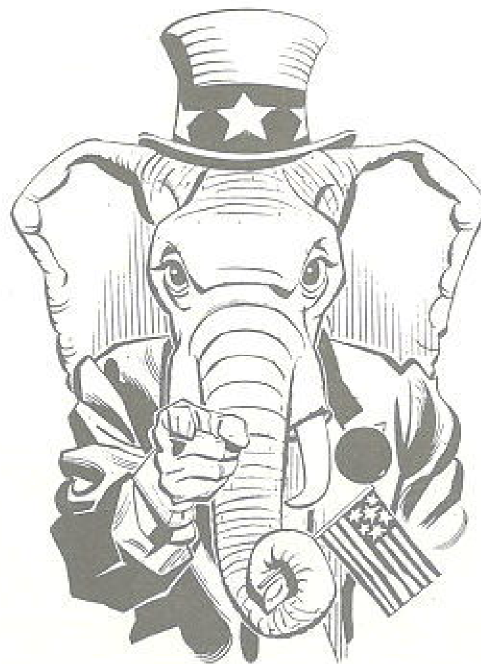
لیبرالیسم ریشه‌دار یهودیان آمریکایی به کرات مورد توجه و یادآوری محققان و سیاستگران قرار گرفته است. تمایل یهودیان همیشه معطوف به آن بوده است که در مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، به نحوی یکسان و ثابت، موضع لیبرال داشته باشند، در حالی که فی‌المثل کارگران فقط در موضوعات اقتصادی، و تحصیل کرده‌ها و فرهیختگان جامعه فقط در موضوعات سیاسی، نظیر آزادی گفتار - و نه در مسایل اقتصادی - و سیاهپوستان فقط در مسایل مربوط به حقوق مدنی - و نه در امور خارجی - موضع لیبرال داشته‌اند.[۲]

اکثر رأی دهندگان یهودی در ایالات متحده، خودشان را مستقل و بیطرف پنداشته‌اند. ولی عملاً آنها در طول چهل سال گذشته، یا چیزی در این حدود، دمکراتها را در انتخابات بر جمهوریخواهان ترجیح داده‌اند. این موضع گیری - به ویژه در دو دهۀ گذشته - غیر عادی جلوه کرده است زیرا سایر آمریکائیانی که از نظر اجتماعی - اقتصادی موقعیتی شبیه یهودیان داشته‌اند اکثراً به جمهوریخواهان رأی داده‌اند.

امروزه یهودیان آمریکایی اکثراً بومی (و

خانه زاد) شده‌اند. غالب آنها از لحاظ درآمد در طبقهٔ متوسط و مافوق متوسط جای دارند، بسیاری از آنها دارای تحصیلات دانشگاهی، و در شمار سوداگران، توانگران و مدیران و عناصر مجرب و متبحر جامعه هستند. و تعداد روزافزونی از ایشان شیوهٔ زندگی حومه نشینی را پذیرفته‌اند، اگر چه هنوز اکثرشان در داخل محدوده‌های شهری زندگی می‌کنند. از لحاظ شغل و درآمد، بیشترشان تقریباً شبیه پرسبیترین‌ها[3]، اپیسکوپالین‌ها[4]، پروتستانهای عالیمقام، و گروههایی از این قبیل هستند. پروتستانها و کاتولیکهایی که در وضعی مشابه با این گروهها باشند معمولاً به تعداد زیاد به نفع جمهوریخواهان رأی می‌دهند - و علی‌القاعده - حمایت یهودیان از حزب دمکرات باید روز به روز کاهش پذیرد. در واقع، با ارتقاء روزافزون منزلت اجتماعی - اقتصادی یهودیان در آمریکا گرایش ایشان به خط دمکراتها رو به نقصان نهاده است. شاهدی بر این معنا نتیجهٔ حاصله از آرایی بود که در لانگ آیلند و هایلند پارک در خارج از شیکاگو به صندوقها ریخته شد. آنچه بر خلاف انتظار بود این نبود که فقط شصت در صد از یهودیان به نفع دمکراتها رأی داده‌اند بلکه این بود که فقط رأی چهل در صد از آنها به نفع جمهوریخواهان بود.

این نوع جهت گیری حزبی به ظاهر بر خلاف تصور رایج است که رأی موافق یهودیان در انتخابات به یک کاندیدای یهودی، صرفنظر از وابستگی حزبی وی صورت می‌گیرد، همچنانکه رأی موافق کاتولیکها به نامزد کاتولیک، و رأی ایتالیاییها به نامزد ایتالیایی، و رأی سیاهپوستان به کاندیدای سیاهپوست، و قس علیهذا. در واقع، این نوع رأی دهی بازتاب کوشش هر گروه برای کسب منزلت اجتماعی، و نیاز آن به احراز رسمیت سیاسی است[5]. تقریباً همهٔ گروههای قومی، مذهبی و اجتماعی در آمریکا در تلاش برای کسب قدرت و حیثیت در جامعه، مقام و منصب اجتماعی را به منزلهٔ نشانهٔ شاخصی از منزلت خود در بدنهٔ سیاسی جامعه تلقی می‌کنند و برای احراز آن اهتمام می‌ورزند. هر قدر که گروهها بیشتر به چنین



منزلتی علاقه داشته باشند، احتمال اینکه اعضاء آنها به نفع **«فردی از بین خودشان»** رأی دهند بیشتر است - و این ملاحظه‌ای است که سیاستمداران بر حسب معمول در لیستهای **«عادلانه»**[6] انتخاباتی آن را رعایت می‌کنند. چنین رقابتهایی در بین گروهها به خاطر کسب حیثیت و گاه به خاطر مشارکت در نظام سیاسی غالباً در فعالیتهای سیاسی محلی به ظهور می‌رسد، گر چه در مواقعی هم در مقیاس ملّی و مملکتی به آثار آن برمی‌خوریم، که نمونه‌های شاخص آن را در انتخابات سال ۱۹۲۸ و ۱۹۶۰ می‌توان دید.

از آنجا که مسائل به نحو فزاینده‌ای پیچیده شده‌اند بسیاری از رأی دهندگان نیز بیش از پیش متحول شده و به این نتیجه رسیده‌اند که لزوماً نه به کاندیدایی که **«از خودشان»** باشد بلکه به کاندیدایی رأی بدهند که گذشته از مذهب، رنگ یا اصل و نسب قومی احتمالاً بیش از دیگران به منافع فردی، طبقاتی، و گروهی خدمت خواهد کرد[7]. یهودیان در جذب و دریافت این درس سیاسی استعداد خاصی داشته‌اند، و سایر گروهها نیز ظاهراً دارند آن را یاد می‌گیرند.

رأی دهندگان یهودی احتمالاً بیشتر تحت تأثیر موضع گیری سیاسی یک کاندیدا قرار می‌گیرند تا اصل و نسب یا مذهب او، زیرا آنها مسائل سیاسی را با دید عقیدتی بیشتری از سایر گروهها می‌نگرند. حتی در انتخابات شهرداری - که رأی دادن به **«خودیها»** برای گروهها از همه جا بیشتر رایج است - یهودیها، حداقل در نقاطی که چندان تشنه و طالب حیثیت و اعتبار سیاسی نیستند، معمولاً کاندیدای دمکراتی را که یهودی نیست بر کاندیدای جمهوریخواهی که یهودی هست ترجیح می‌دهند. به عنوان نمونه، در انتخابات مقدماتی شهرداری در بروکلین در سال ۱۹۶۱ بالغ بر شصت و سه در صد از رأی دهندگان در ۲۳ حوزهٔ انتخاباتی که اکثراً یهودیان ساکن آنها بودند به رابرت اف. واگنر[8]، دمکرات تجدد خواهی که کاتولیک و دارای اصل و نسب آلمانی - ایرلندی بود رأی دادند و حال آنکه فقط ۳۷ در صد به رقیب یهودی او به نام آرتور لویت[9] که یک دمکرات معمولی و اعتدالی بود رأی دادند[10].

نمونهٔ دیگر، انتخابات شهرداری سال ۱۹۴۵ بود که اکثریت قاطعی از رأی دهندگان یهودی، ویلیام ئو دوایر[11]، یک دمکرات کاتولیک ایرلندی را بر یوحنا

گلدستین، رقیب یهودی او، ترجیح دادند. این الگو از سال ۱۹۰۳ که رأی دهندگان یهودی در حمایت از سایروس سالزبرگر، نامزد جمهوریخواهان، کوتاه آمدند و به جای آن به رقیب دمکرات او، یعنی جان آهرن که یک غیر یهودی بود، رأی دادند در نیویورک عملی شده است.

خصلت غیر عادی موضع گیری یهودیان در انتخابات، به میزان قابل توجهی مورد بحث و تحلیل اهل سیاست و دانشجویان سیاسی قرار گرفته است. در سال ۱۹۴۸ یک بررسی انتخاباتی در مورد هشت گروه مذهبی (باپتیستها[۱۲]، لوترنها[۱۳]، متدیستها[۱۴]، اپیسکوپالینها، پرسی بی‌ترینها، کنگره گاسیونالیستها[۱۵]، کاتولیکهای رمی، و یهودیان) نشان داد که گروههای وابسته به طبقات بالا، محافظه‌کار و گروههای وابسته به طبقات پایین، لیبرال هستند. ولی یهودیان استثنا بودند: گر چه به طبقات بالا تعلق داشتند، معهذا از لحاظ سیاسی لیبرال مانده بودند. تمایلات آنها به عنوان عده‌ای یهودی، علی‌رغم منافع اقتصادی‌شان، به ظاهر سیاق رأی آنها را معین می‌کرد. تصور محققان این بود که یهودیان به واسطهٔ آنکه کاملاً در گروههای خودی[۱۶] جامعه پذیرفته نشده‌اند، احساس ناایمنی می‌کردند و همین ناایمنی آنها را مجبور کرده بود که با گروههای غیر خودی[۱۷] یعنی طبقات پایین توأم شوند.[۱۸]

شاهدی بر این معنا، تجربهٔ سیاسی یک بانکدار یهودی در فیلادلفیا بود که تمکنی در املاک و مستغلات به هم رسانده بود[۱۹]. در ابتدای کار به حزب جمهوریخواه پیوست و در کنوانسیون ملّی جمهوریخواهان از نامزدی هربرت هوور برای ریاست جمهوری حمایت کرد. طولی نکشید که در بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ بانکدارهای فیلادلفیا که همگی جمهوریخواه بودند برای مقابله با بحران با هم متحد شدند، ولی بانکدار یهودی را به بازی نگرفتند و حتی کمک او را نپذیرفتند. بعد از آن بود که وی به حزب دمکرات روی آورد. این تجربه در اوایل دهه ۱۹۳۰ به عنوان نمونه‌ای از موقعیت یهودیان در عرصهٔ سیاست تلقی شد:

...یهودیان، به عنوان یک قشر تجارت پیشه، از صدقهٔ سربند و بست با مراجع مالی و بازرگانی که وابسته به خانوادهٔ قدیمی سوداگران بودند، و یا در سایهٔ همکاری با حزب سیاسیی که در آن نفوذ داشتند حداکثر

می‌توانستند به یک موقعیت دست دوم دسترسی پیدا کنند. مشکل یهودیان در حزب جمهوریخواه این است که...صندلیهای ردیف اول را قبلاً دیگران اشغال کرده‌اند...در چنین شرایطی، چرا آنها با حزبی که از مزد بگیران صنعتی، سیاستگران اقلیت، و کارگران ناآزموده و نافرهیخته تشکیل شده همکاری نکنند؟ با روی گرداندن از حزب و طبقه‌ای که در هر حال آنها را تحویل نخواهد گرفت، این امید وجود دارد که «حزب دست دومیها» وقتی قطارشان به قدرت رسید، صندلیهای ردیف اول را در اختیار آنها بگذارد.[۲۰]

تعبیر اصولی‌تری از موقعیت سیاسی یهودیان این است که «لیبرالیسم یهودی» زمانی شکل گرفت که فرانکلین د. روزولت ضابطه بندی سیاست جدیدش را آغاز کرد. بر مبنای این تفسیر، یهودیان در سایهٔ تجاربی که در اروپا کسب کرده بودند در **سیاست جدید**[۲۱] روزولت، لیبرالیسمی می‌دیدند که به نظر آنها نقطهٔ مقابل سیاست دست راستیها بود که در نهایت به فاشیسم می‌رسید.[۲۲]

تفسیر دیگری در این زمینه حاکی از آنست که ارزشهای سنتی یهودیان که ریشه در فرهنگ مذهبی دارد، همچون احساس دایم همانندی با اقلیتهای مطرود و مورد آزار، بینش سیاسی یهودیان را شکل بخشیده است.[۲۳]

بدون شک، نقش این عوامل در گرایش سیاسی یهودیان به لیبرالیسم یکسان نیست و بر حسب اهمیت هر کدام فرق می‌کند. میراث اروپایی آنها، و تجارب سیاسی آنها در کوشش برای رهایی و استخلاص احتمالاً دارای بیشترین اهمیت است. با ظهور انقلاب فرانسه، و زمانی که نیل به تساوی سیاسی، هدف یهودیان منورالفکر شد، حمایت از حقوق یهودیان به بخشی از برنامهٔ لیبرالها و انقلابیون غیر یهودی در سراسر اروپای غربی مبدل گردید. به تدریج که یهودیان به حقوق سیاسی خود در ممالک غربی دست یافتند، متوجه شدند که لیبرالها و رادیکالهایی که دگرگونی و تحول اجتماعی را تعقیب می‌کنند متحدین آنها هستند، حال آنکه محافظه کاران و مرتجعینی که می‌خواهند نظام کاست و امتیازات اجتماعی را تثبیت کنند: اشراف، زمینداران، و کلیساهای رسمی، دشمن آنها به شمار می‌روند. به عنوان مثال، در انگلیس این سراسقف کانتربری بود که مجلس لردها را وادار به جلوگیری از جلوس یک یهودی در پارلمان کرد و بدین گونه خصلت مسیحی نظام حاکم را حفظ نمود. مخالفت دایمی محافظه کاران با حقوق یهودیان، این جماعت را به اردوگاه مخالف سوق داد. دیزرائیلی[۲۴] سالها



پیش گفت: «آزار و طرد نژاد یهود، جامعهٔ اروپا را از یک عنصر مهم محافظه کار محروم کرده است [۲۵]».

هنگامی که کوشش برای استخلاص یهودیان به شرق تسرّی پیدا کرد شدّت و حدّت بیشتری یافت زیرا که شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در امپراطوری هاپسبورگ و روسیهٔ تزاری از اروپای غربی بدتر و نومید کننده بود. روسیه نمونهٔ برجستهٔ حکومت مطلقه، استبداد و اختناق بود. اکثر یهودیان اروپایی طعم استبداد تزاری را چشیده بودند، و بیشتر مهاجران یهودی که در طول دههٔ ۱۸۸۰ دسته دسته عازم آمریکا شدند از امپراطوری تزار آمده بودند. برداشتهای سیاسی که آنها با خود به ارمغان آورده بودند نظریات سیاسی ایشان را در آمریکا شکل بخشید، و گرایش آشکار عقیدتی بسیاری از یهودیان نسبت به مسایل سیاسی آمریکا احتمالاً مولود همان تجربه و بینش اروپایی است. این بینش - همچنانکه معمول همه اقلیتهاست - قومیت گرایانه بود: بد و خوب در عرصهٔ سیاست عمدتاً بر حسب گرایش و رفتار احزاب مختلف نسبت به یهودیان تعیین و تسجیل می‌شد. آنها، به عنوان مطرودین جامعهٔ تزاری، خود را مردمی سوای مردم روس تلقی می‌کردند، و هر جا که از حق اظهار نظر برخوردار می‌شدند از احزاب یهودی طرفداری می‌کردند، که هم و غم و توجه خود را به جای مسایل عمدهٔ مملکتی، مصروف وضع یهودیان می‌نمودند.

تجربهٔ یهودیان در روسیه و امپراطوریهای اطریش - هنگری، آنچه را در اروپای غربی آموخته بودند بیشتر مسجل کرد، و آن اینکه راست سیاسی در بهترین حالتش محافظه کار، و قطعاً مسیحی است، و برای حفظ امتیازات کهن می‌کوشد، موضع این جناح ارتجاعی و ضد یهودی باشد و غالباً هم اینطور بوده است. اما جناح چپ یا معتدل است، که از تغییر تدریجی وضع موجود طرفداری می‌کند و مخالف روش ضد یهودی، و غالباً در مسایل مذهبی بیطرف است و یا انقلابی، ضد مذهبی، و طرفدار واژگونی نظام اجتماعی و اقتصادی است که چیزی جز فقر و فاقه و آزار و ایذاء یهودیان به ارمغان نیاورده است.

جاذبهٔ ایدئولوژیک و آرمانی حزب دمکرات - به عنوان نقطه مقابل پراگماتیسم جمهوریخواهان - برای یهودیان آمریکا با فعالیت انتخاباتی آلفرد اسمیت در ۱۹۲۸ آغاز شد. معمولاً گمان می‌رود که این جاذبه توسط فرانکلین روزولت، و ابتدا با «سیاست جدید» و سپس با روش ضد نازیسم او، به وجود آمده است. اما در واقع روزولت ظاهراً فقط پیوندی را که در طول چهار دورهٔ فعالیت اسمیت به عنوان فرماندار نیویورک (در سالهای ۲۰-۱۹۱۹ و ۲۸-۱۹۲۳) در حال تکوین و نشو و نما بود تقویت کرد.

اسمیت به عنوان اولین کاندیدایی شناخته شده که در یک جامعهٔ صنعتی از طرف کارگران سخن گفته است [۲۶]. او که در یک منطقهٔ فقیر کارگری نیویورک پرورش یافته و با امور سیاسی در مجالس ایالتی و تشکیلات تامانی [۲۷] آشنا شده بود، تجارب خود را در مواجهه با مسایل جنجالی و خطیر صنعتی شهر تکمیل کرد. او متوجه شده بود که هدیه‌های کریسمس سازمان تامانی و الطاف دیگری از این قبیل که در حق اطفال مبذول می‌شد، به هیچ وجه جوابی به جان کندن و کار و زحمت طاقت فرسای کودکان، و یا مصائبی از قبیل آتش سوزی در کارخانه ترایانگل شرت ویست [۲۸] نیست. او برای اینکه از مددکاران اجتماعی و کمیته‌های تحقیق چیزهایی بیاموزد، فرد سریع‌الانتقال و هوشمندی بود و به زودی از پیشقدمان و مبتکران قوانین اجتماعی شد.

هنگامی که اسمیت فرماندار نیویورک بود بیش از نیمی از یهودیان آمریکا در شهر نیویورک زندگی می‌کردند. آنها که اغلبشان از کارگران کارخانه‌ها و کسبهٔ خرده‌پا بودند با ملاحظهٔ توجه روزافزون حزب دمکرات به مفاسد و مظالم اجتماعی و اقتصادی جامعهٔ صنعتی به این حزب روی آوردند. در نظر ایشان شخص آل اسمیت [۲۹] نه تنها یک مقنن اجتماعی واقع‌بین و اهل عمل، بلکه وجدان اجتماعی و زبان گویای محرومین و مطرودین به شمار می‌رفت. او با تصوری که اروپائیان از یک رهبر لیبرال داشتند تطبیق می‌کرد، رهبری که در صدد است وضع موجود را به شیوه‌های مسالمت آمیزی به نفع یهودیان و سایر مطرودین دگرگون کند. به علاوه، گر چه وی از لحاظ زمینه‌های مذهبی و قومی با ایشان پیوندی نداشت معهذا یهودیان نیویورک وی

را مظهری از اقلیتهای ناراضی و خشمگین - منجمله خودشان - می‌شناختند. مظهری که می‌توانستند او را از قماش خودشان بشناسند.

در ۱۹۲۸، هنگامی که سرانجام اسمیت از طرف دمکراتها نامزد ریاست جمهوری شد، دیگر در جاذبه و محبوبیت او در میان اقلیتهای مذهبی، قومی و نژادی - و همچنین - کارگران صنایع شهری تردیدی باقی نماند. دمکراتهای قدیمی از این واقعه خوششان نیامد. یکی از آنها نوشت که اسمیت آشکارا در صدد جلب همفکرانی است که:

احساسشان این است که آمریکای بزرگسالتر، آمریکایی که از اصل و نسب انگلوساکسنهاست، چیز منفوری است که باید واژگون شود و مورد تحقیر قرار گیرد، او می‌خواهد سیاه پوستانی را که طالب مساوات اجتماعی و سیادت نژادی هستند، کاتولیکهایی را که با این باور خلق شده‌اند که برای کاخ سفید ساخته شده‌اند، و یهودیانی را که این احساس با وجودشان عجین شده که وقت آن فرا رسیده است که قوم برگزیدهٔ خدا آمریکا را گوشمالی دهد به سوی خود جلب کند.[۳۰]

مبارزهٔ سال ۱۹۲۸ بیش از آنچه پیش بینی می‌شد در ایجاد پیوند بین رأی دهندگان یهودی با اسمیت موفق شد. تبلیغات شیطنت آمیز ضد کاتولیکی، چنان وفاداری و اعتقاد یهودیان را به اسمیت تقویت کرد که قطعاً منافع طبقاتی نمی‌توانست همانند آن عمل کند. عالیجناب جان هینس هلمز[۳۱] کشیش کلیسای جامع در نیویورک نوشت:

برداشتی که من در این انتخابات از یهودیان پیدا کرده‌ام واقعیتی است که نه به حساب نقطه ضعفشان بلکه به حساب فضیلتشان می‌گذارم، و آن این است که قلوب ایشان از علاقه به مردمی نظیر فرماندار اسمیت - مردی که رنج تازیانه‌های آزار و شکنجه‌ای را که یهودیان در طول قرنها تحمل کرده‌اند احساس می‌کند - و از ستایش و تحسین شجاعت این مرد در مبارزه با تعصب، و پاسداری و دفاع از آزادی لبریز شد.[۳۲]

در همه شهرهای بزرگ، قاطبهٔ یهودیان به اسمیت رأی دادند[۳۳]. از آنجا که اسمیت آشکارا به نفع کارگران صنعتی شهرهای بزرگ سخن می‌گفت (وی سلطهٔ جمهوریخواهان را در شهرهای شمالی، و از آن جمله در ۱۲۲ ناحیه‌ای که قبلاً جولانگه آنها بود در هم شکست)[۳۴] و از آنجا که یهودیان عمدتاً از کارگران صنعتی بودند، حمایت آنها از لیست انتخاباتی دمکراتها - از دیدگاه عموم - ناشی از منافع طبقاتی تلقی شد. اما در واقع با این انتخابات، گرایش جدید

لیبرال یهودیان در امر انتخابات به ظهور رسید - گرایشی که در آن، دیدگاه طبقاتی تابع دیدگاه بزرگتر سیاسی قرار گرفت.

برای تشخیص اینکه احساس و ادراک یک رأی دهنده از موقعیتش به عنوان یک یهودی تا چه حد بر رفتار سیاسی او اثر می‌گذارد هیچ وسیلهٔ دقیقی در دست نیست. جای تردید است که آیا اکثر یهودیان وقتی به یک عمل سیاسی دست می‌زنند آگاهانه به یهودی بودنشان می‌اندیشند یا خیر. شاید فقط اکثر قوم‌گرایان چنین کنند. اکثر رأی دهندگان یهودی که از یک حزب یا کاندیدای لیبرال طرفداری می‌کنند احتمالاً با بینشی روشنفکرانه عمل خود را چنین توجیه می‌کنند که یک برنامهٔ لیبرال بیش از یک برنامهٔ محافظه‌کارانه متضمن منفعت و رفاه برای اکثر مردم است، و بیش از برنامه‌های محافظه‌کار از این امکان و توانایی برخوردار است که به ایجاد جامعهٔ خوبی منجر شود که در آن لیاقت فردی به جای خانواده و نژاد و مذهب معیار ترقی و پیشرفت باشد. ولی چه کسی می‌تواند بگوید که تا چه اندازه حساب صریح چنین رأی دهندگانی آنست که چنین جامعه‌ای لامحاله برای یهودیان هم خوب است، یا اینکه یهودیان در آن بلاگردان نخواهند بود؟ بررسیهای مربوط به رفتار سیاسی هنوز آنقدر بیطرفانه نیست که به ما توضیح بدهد که ناایمنیهای مخفیانه و ناخودآگاه تا چه حد و به چه نحو در تصمیمات حساب شدهٔ سیاسی اثر می‌گذارد و بر انگیزه‌های سیاسی سایه می‌افکند؟ به هر حال، ظهور احساس فراگیر یهودیان در مورد جامعهٔ خوب، احساسی که اکنون آن را به عنوان لیبرالیسم یهودی تلقی می‌کنیم، با حمایت از آل اسمیت در ۱۹۲۸ آغاز شد و از آن پس بود که ترجمان خود را در عرصهٔ سیاست پیدا کرد.

با روی کار آمدن روزولت و برنامهٔ «سیاست جدید» او، سیاستگران و دولتمردان آمریکایی خصلتی اختیار کردند که یهودیان در این تشخیص که آن را مشخصاً یک خصلت اروپایی تلقی کنند دچار هیچ مشکلی نشدند. اصلاحات ناشی از «**سیاست جدید**» تصویری را که اسمیت از حزب دمکرات ایجاد کرده بود از دیدگاه ایدئولوژیک به مراتب جذابتر ساخت. چپ و راست اکنون صفوفشان از همدیگر مشخص شده بود. به علاوه، یهودیان به نحوی مخصوص به خود پذیرای جاذبهٔ سیاسی روزولت بودند. شاهد این معنا لفاظی[۳۵] قاضی یوحنا گلدستین است که گفت: «یهودیان دارای سه *Velten* (یا جهان) هستند: این جهان، جهان دیگر، و

روزولت[۳۶]».

در ۱۹۴۰ هنگامی که ترس از مداخلهٔ آمریکا در جنگ اروپا موجبات گرایش به انزواجویی و مخالفت با روزولت را فراهم کرده بود رأی دهندگان یهودی بیش از پیش به حزب دمکرات گرویدند. در آستانهٔ انتخابات گزارشی که به روزولت داده شد، حاکی از این بود که فقط در نیویورک یهودیان یکپارچه طرفدار او هستند[۳۷]. در ۱۹۴۴ هنگامی که آمریکا عمیقاً در جنگ درگیر شد، دسته‌بندیهای سیاسی دستخوش تغییرات مهمی شد و ائتلاف روزولت شروع به تجزیه و از هم پاشی کرد، ولی یهودیان در این ائتلاف باقی ماندند. آنها حتی در ۱۹۴۸ - بجز پیمان شکنی نیم بندشان با هنری والاس[۳۸]، کاندیدای مترقی - دمکرات ماندند.

از سال ۱۹۲۸، رأی یهودیان از الگوی شهرهای صنعتی پیروی کرده است که در آنها کارگران مهاجر و فرزندانشان (تا مدتها) اکثریت یهودیان را تشکیل می‌داده‌اند. اما در دهۀ ۱۹۳۰، ترکیب شغلی یهودیان آمریکا شروع به تغییر و تحول اساسی کرد. نسل دوم آنها که تحصیلات بهتری از پدران مهاجر خود داشته‌اند، اندک اندک مشاغل بالاتری را - که شاغلین آنها اصطلاحاً «یقه سفیدها» نامیده می‌شوند - احراز کردند، وارد خدمت دولت شدند و در شمار حرفه‌ایها (یا اهل تخصص) در آمدند[۳۹]، گر چه بیکاری فراگیر و فقر رایج دورهٔ بحران تا حدودی دامنهٔ این تحویل و تحول را از نظرها مخفی کرد. بعضی از ناظران در توجیه اینکه چرا یهودیان در طی این دوره از حزب دمکرات حمایت کرده‌اند اشتباهاً عوامل اقتصادی را دلیل اصلی تلقی کرده‌اند. معدودی دیگر - باز هم با تلقی نادرست - از عوامل دیگری، سوای عوامل



اقتصادی، نام برده‌اند: **آنها چنین پنداشته‌اند که روزولت، به مدد جاذبه‌اش به عنوان یک ضد** نازی، باعث اقبال یهودیان به حزب دمکرات شده و به احساسات مساعد آنها نسبت به حزب نامبرده تبلور بخشیده است. اما به روزولت نمی‌آمد که از لحاظ عقیدتی و سیاسی، یک مبارز پیشتاز ضد نازی باشد. او سیاست فوق‌العاده محتاطانه‌ای را تعقیب می‌کرد، تا اینکه فشار افکار عمومی در پی جنگ بریتانیا در ۱۹۴۰ وی را به جناح طرفداران مداخلهٔ آمریکا در جنگ سوق داد[۴۰]. اکثر یهودیان جداً روزولت را - حتی در ایام اولیهٔ زمامداریش - به چشم یک ضد نازی پر شور و صمیمی می‌نگریستند، اما آنها در این تلقی ستایشگرانه در واقع احساسات و برداشتهای خودشان را به روزولت نسبت می‌دادند.

بعد از جنگ دوم جهانی، تغییر وضع شغلی و اقتصادی یهودیان نمایان‌تر و مسجل‌تر شد. آنها در توسعه و تحول روزافزون کشور شریک و سهیم شدند. در آغاز دهۀ ۱۹۵۰، اکثر یهودیان شاغل امور تجارتی و مشاغل مربوط به یقه سفیدها و حرفه‌ایها (یا اهل تخصص) بودند. وضع اجتماعی - اقتصادی آنها اکنون به نحوی فزاینده شبیه گروههای مرفه و توانگری شده بود که از حزب جمهوریخواه طرفداری می‌کردند، و ادامهٔ گرایش آنها در حمایت از حزب دمکرات بیش از پیش عجیب و غیر عادی جلوه می‌کرد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۵۲، قریب هفتاد و پنج در صد از یهودیان به کاندیدای حزب دمکرات رأی دادند[۴۱]. هیچ بخش دیگری از جمعیت، اعم از اعضاء اتحادیه‌های صنفی، سیاهپوستان یا جوانان، با چنین انسجام و توافقی به حزب دمکرات رأی نداده بودند. و در ۱۹۵۶ هنگامی که بسیاری از طرفداران حزب دمکرات به نفع آیزنهاور رأی دادند، بررسی مؤسسهٔ گالوپ نشان داد که ۷۵ در صد از رأی دهندگان یهودی همچنان موضع معهود را حفظ کردند.

در غیاب مدارک و شواهد مطمئن، کاری جز حدس و گمان دربارهٔ علل این گرایش از دست ما بر نمی‌آید. یهودیان به آدلای استیونسن[۴۲]، تمایلی شگرف داشتند، و این تا حدودی به علت خصایص تربیتی، و ظرافت فکری و فرهنگی او بود. ولی نکتهٔ مهمتر این است که محبوبیت استیونسن در میان یهودیان،

از بینش سیاسی - و در واقع ایدئولوژیک - آنها نسبت به مک کارتی[43] ریشه می‌گرفت. استیونسن آماج معرکه[44] «ضدکمونیستی» سناتور جوزف مک کارتی شده بود، معرکه‌ای که نه کاندیدای ریاست جمهوری جمهوریخواهان، و نه رهبری حزب جمهوریخواه از آن تبرا نمی‌کردند. صحنه‌هایی که مک کارتی به راه انداخته بود برای یهودیان وحشت‌آور بود: صحنهٔ غوغا و قشقرق گروههایی که در خیابانهای برادوی رژه می‌رفتند، صحنهٔ آمریکایی که جولانگه مردان ملبس به جامه‌های سرخ، سفید و آبی شده بود و خاطرهٔ پیراهن سیاهان و پیراهن قهوه‌ایهای هیتلر را در یادها زنده می‌کردند. گویی سناتور ویسکانسین به زبان حال می‌گفت که «آن واقعه در اینجا هم می‌تواند روی بدهد». اکثر یهودیان، گر چه در ترسهای خود راه مبالغه می‌پیمودند، بر روی هم مک کارتی را به چشم عوامفریبی می‌دیدند که برای پیشرفت و ترقی شخص خود مصمم است از ترس و نفرت مردم از کمونیسم بهره برداری کند. آنها در گرایش ضد کمونیستی مک کارتی خصوصیاتی شبیه راه و روش هیتلر می‌دیدند، گر چه مک کارتی ضد یهود نبود و حتی می‌کوشید که خود را طرفدار یهودیان قلمداد کند. آنها از مخالفت منفی بافانهٔ او با لیبرالیسم و تحقیری که نسبت به شیوه‌های معهود قانونی روا می‌داشت می‌هراسیدند. بسیاری از ایشان نه تنها به عنوان یک شهروند آمریکایی بلکه به عنوان یک یهودی امنیت خود را در خطر می‌دیدند و مک کارتی برای آنها مرام ضد یهود را تداعی می‌کرد. اکثراً به طور غریزی معتقد بودند که هیچ خیری از ناحیهٔ او عاید آنها نخواهد شد.

عمق خصومت یهودیان را با مک کارتی به شیوه‌های مختلفی برآورد کرده‌اند. یک نظر خواهی از جانب گالوپ در ژوئن ۱۹۵۴ حاکی از مخالفت ۶۵ در صد از یهودیانی بود که با آنها مصاحبه شده بود، و این در قیاس با ۳۱ در صد پرتستانها، ۳۸ در صد دمکراتها و ۴۵ در صد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی قابل ملاحظه بود. در مارس ۱۹۵۷، نظر خواهی دیگری از جانب مؤسسهٔ *Poper* گرایش نسبت به مک کارتی را با اعداد شاخص برآورد کرد. شاخص گروه یهودیان ۴۶ - بود، در حالی که شاخص گروه بعدی که شامل متخصصان و مجریان می‌شد فقط به ۱۸ - می‌رسید.

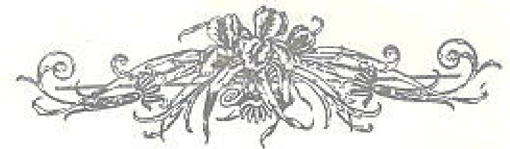
احتمالاً مک کارتی همانقدر در سوق دادن یهودیان به حزب دمکرات مؤثر بوده است که استیونسن در جذب آنها به این حزب. در معنا، استیونسن دارای تمام آن نظریاتی نبود

که یهودیان به وی نسبت می‌دادند. به عنوان نمونه، استیونسن در منازعهٔ اعراب و اسرائیل چندان طرفدار اسرائیل نبود اما اکثر یهودیان ظاهراً طرفداری او را از اسرائیل یک امر قطعی و مسلم می‌پنداشته‌اند. او، آنطورها هم که یهودیان و لیبرالها خیال می‌کردند، طرفدار طبقه زحمتکش نبود. در ۱۹۵۲، به عنوان یک مرحلهٔ ماقبل دوره‌ای که از آن سخن می‌گوییم، اختلافات سیاسی یا عقیدتی احزاب دمکرات و جمهوریخواه، بیش از اختلافات اقتصادی، تعیین کنندهٔ نحوهٔ رأی یهودیان بود. همین معنا در ۱۹۵۶ و ۱۹۶۰، و زمانی که نیکسون به میزانی قابل ملاحظه با همان سوءظنی که یهودیان نسبت به مک کارتی احساس می‌کردند مواجه شد، مصداق پیدا کرد. مطمئناً خصومت آنها نسبت به نیکسون از شدت کمتری برخوردار بود، معهذا همکاری و پیوستگی نیکسون با جریان ضد کمونیستی راست گرایان بار دیگر مسألهٔ خصومت با یهودیان را - گر چه با قطعیتی کمتر - پیش کشید.

آمیزه‌ای از سنتهای سیاسی گوناگونی که از اروپا (و علی‌الخصوص از اروپای شرقی) به ارمغان آمده، با تجارب اقتصادی موجود بین پرولتاریای شهری، و ناایمنیها و وحشت از ضد یهودی گری، به تشکیل پدیده‌ای به نام لیبرالیسم طبقهٔ متوسط یهودیان آمریکا منتهی شده که معمولاً خود را در آراء موافق با حزب دمکرات نشان داده است. این لیبرالیسم چندان رایج و فراگیر شده که بسیاری از اولاد مهاجران یهودی آلمانی، که پدرها و اجداد آنها جمهوریخواه بودند، در طول دو یا سه دههٔ گذشته به جانب حزب دمکرات متمایل شده‌اند. احتمالاً تاکنون موضع گیری لیبرال به جزیی از سنت خانوادگی یهودیان تبدیل شده است - رسم و سنتی که در آخرین دقیقه رأی گیری و زمانی که آنچه پل لازار - سفلد «وحشت آخرین» می‌نامد بر رأی دهنده چیره می‌شود و او را از مبادرت به هر نوع سنت شکنی باز می‌دارد.

به نظر می‌رسد که لیبرالیسم یهودی آمریکایی عمدتاً به مدد همین سنت خانوادگی و گروهی استمرار یافته است. ظاهراً عناصر اولیهٔ سازندهٔ آن در حال محو شدن است. تجارب و سنتهای اروپایی ماقبل جنگ اول جهانی برای سه چهارم از یهودیانی که در آمریکا خانه‌زاد شده‌اند بعید و ناآشناست. حتی تاریخ آلمان نازی و جنگ دوم جهانی

بقیه در صفحه ۵۹

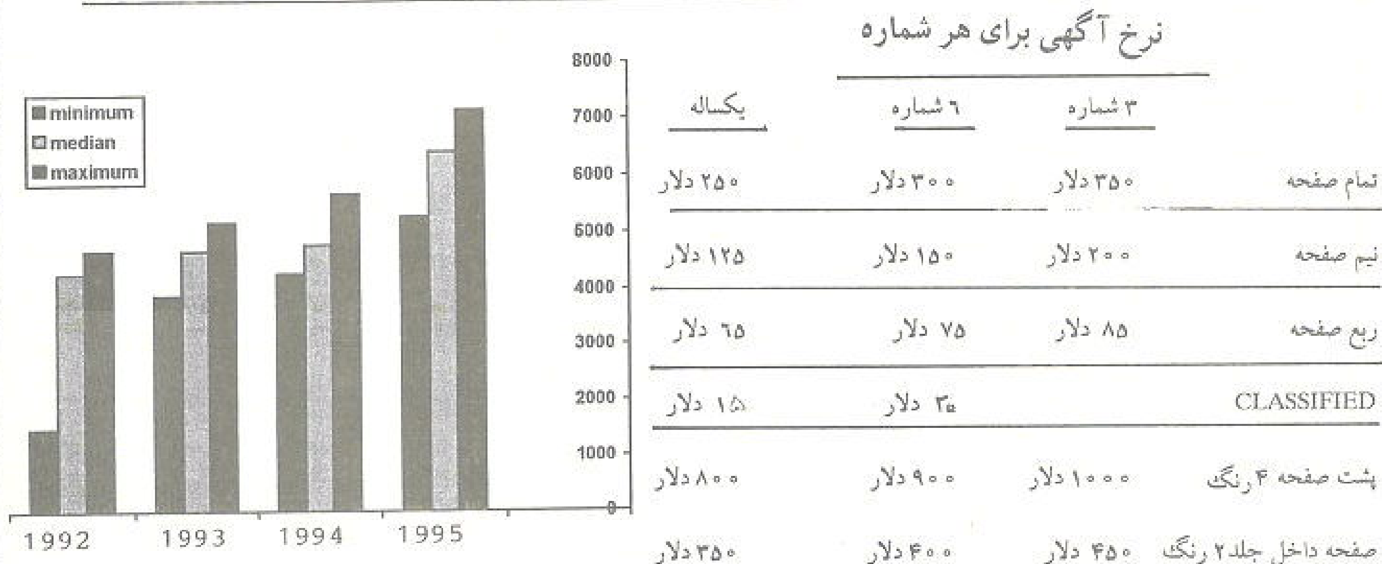


آگهی در چشم‌انداز بنفع شما و جامعه است

چشم‌انداز در عرض مدت کوتاه کمتر از پنج سال عمر خود پرخواننده‌ترین نشریه غرب آمریکا است.

گواهی اداره پست آمریکا برای شماره گذشته، نشان دهنده ارسال آن به **۷۱۶۳** خانواده میباشد. تیراژ کلی این نشریه ۸۵۰۰ شماره میباشد که مازاد آن در گردهمایی های لوس آنجلس پخش میشود و یا به کشورهای دیگر ارسال میگردد.

ادامه انتشار این نشریه کمکی به روشن شدن اذهان - بالا بردن غرور و نگهداری میراث‌های یهودی است و ارزشهای انسانی برای جهانیان.



نرخ آگهی برای هر شماره

	۳ شماره	۶ شماره	یکساله
تمام صفحه	۳۵۰ دلار	۳۰۰ دلار	۲۵۰ دلار
نیم صفحه	۲۰۰ دلار	۱۵۰ دلار	۱۲۵ دلار
ربع صفحه	۸۵ دلار	۷۵ دلار	۶۵ دلار
CLASSIFIED		۳۰ دلار	۱۵ دلار
پشت صفحه ۴ رنگ	۱۰۰۰ دلار	۹۰۰ دلار	۸۰۰ دلار
صفحه داخل جلد ۲ رنگ	۴۵۰ دلار	۴۰۰ دلار	۳۵۰ دلار

موضوعاتی است که نسل جدید باید آن را از لابلای کتابها بیاموزد. خاطرات مربوط به بیکاری و فقر در میان بسیاری از یهودیان آمریکا که بحران دههٔ ۱۹۳۰ را تجربه کرده و یا شاهد مشکلات اقتصادی والدین مهاجر خود بوده‌اند، احتمالاً هنوز از یادها نرفته، اما چنین خاطراتی نیز به نحوی روزافزون به جزیی از یک گذشتهٔ دور، و حتی نامربوط تبدیل شده است. زوال ضد یهودی گری علنی، و قبول تدریجی یهودیان در تقریباً همهٔ مشاغل و تقریباً همهٔ سطوح، احتمالاً بر رفتار سیاسی اثر خواهد گذاشت. اگر یهودیان احساس کنند که از طرف غیر یهودیانی که طبقه و منزلت اجتماعی‌شان آنها را به حزب جمهوریخواه متمایل کرده است، هم از نظر اجتماعی و هم از نظر حرفه‌ای، صمیمانه مورد پذیرش قرار گرفته‌اند راه و روش سیاسی یهودیان ممکن است دگرگون شود. در آن صورت توأم شناختن جناح راست سیاسی با ضد یهودی گری - روشی که به تقریب صرفاً بر تجارب سیاسی اروپائیان مبتنی است. احتمالاً معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد. تبادل فرهنگی و پذیرش کامل یهودیان از سوی مسیحیان نیز به موقع خود احتمالاً حساسیت و احساس ناایمنی یهودیان را از بین خواهد برد، و حداقل از شدت آن خواهد کاست. اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد منافع طبقاتی بیش از هویت گروهی یهودیان بر نحوهٔ آراء آنها تأثیر خواهد گذاشت. اما زمان چنین واقعه‌ای هنوز به آینده مربوط می‌شود.

زیرنویس:

۱ - Lucy S. Dawidowicz, Leon L. Goldstein اعضاء کمیتهٔ یهودیان آمریکا، مقاله بالا منقول است از:

Lucy S. Dawidowicz, Leon L. Goldstein. Politics in a pluralist Democracy, Institute of Human Relations Press. New York, 1963, pp. 76-81, 84-90.

۲ - برای مقایسه نگاه کنید به: *Lenski* اثر پیشگفته *pp. 121-153* و همچنین به:

Samuel A. Stouffer, Communism, Conformity and the Civil Liberties (Garden City, N.Y. Doubleday & Co., 1955). p. 143.

همین پدیده در میان یهودیان آمستردام، انگلیس، استرالیا، کانادا و وین قبل از نازیها، مشاهده شده است. برای مقایسه نگاه کنید به:

Seymour Martin Lipset, Political Man (Garden City, N.Y. Doubleday & Co., 1960). pp. 242-244.

۳ - *Presbyterian* کسی که معتقد به مرجعیت و تساوی مقام کشیشهای کلیساست و مرجعی بالاتر از ایشان نمی‌شناسد. م.

۴ - *Episcopalian* آئینی که معتقد است. حاکمیت کلیسایی باید در دست هیأتی از اسقفها، و نه یک فرد خاص باشد و شورای کاتولیک واتیکان در ۱۹۷۰ با آن با مخالفت برخاست. هر دو آئین فوق در پیوند با پروتستانیسم، نوعی جنبش در برابر حاکمیت پاپ به شمار می‌رفت. م.

۵ - نگاه کنید به *Rischin* اثر پیشگفته، ص. ۱۲-۳.

۶ - در اصل *"Balanced"* است که با وجه به منظور نویسنده معادلی رساتر از «عادلانه» به نظرم نرسید. و از آنجا که نویسنده هم این واژه را در داخل «گیومه» گذاشته است پیداست که منظور واقعی او لیستهای «حساب شده» است. م.

۷ - برای مقایسه نگاه کنید به:

John Slawson, "Guidelines", (American Jewish) Commitee Reporter, October 1960, p. 7:

«هر رأی دهنده قاضی منافع خاص خویش است، و اگر معتقد باشد که این منافع شامل موضوعات مذهبی، نژادی، یا قومی و غیره می‌شود رأی او احتمالاً بازتاب این اعتقاد خواهد بود. مشروعیت کار رأی دهنده‌ای که به عنوان یک آمریکایی یونانی‌الاصل به نفع افزایش تعداد مهاجرین یونانی رأی می‌دهد از وارد کننده‌ای که در کاهش ورود منسوجات خارجی ذینفع است کمتر نیست».

8 - *Robert F. Wagner.*

9 - *Arthur Levitt.*

۱۰ - از یادداشتهای غیر رسمی‌ای که دارای این مشخصات است:

"The Mayoralty Primary in New York City, September 1961", The American Jewish Committee, September 27, 1961. م.

11 - *William O'Dwyer.*

۱۲ - *Baptist*، عضو یکی از تیره‌های پروتستان که معتقد است فقط افراد بالغ باید مورد غسل تعمید قرار بگیرند.

۱۳ - *Lutheron* طرفدار لوتر، بانی مذهب پروتستان.

۱۴ - *Methodist* معتقدان به رعایت دقیق احکام مذهبی. آئینی که در نیمهٔ اول قرن هیجدهم به وجود آمد و به شاخه‌ای از مذهب پروتستان تبدیل شد.

۱۵ - *Congregationalist*، یک نظام کلیسایی که معتقد به همبستگی و اخوت همهٔ کلیساها و مراکز مذهبی محلی در عین حفظ استقلال آنهاست.

16 - *Ingroup.*

17 - *Outgroup.*

18 - *Wesley, Beverley Allinsmith, "Religious Affiliation and Politico-Economic Attitude: A Study of Eight Major U.S. Religious Groups", Public Opinion Quarterly. XII (1948), 386-388.*

19 - *James Reichley "The Art of Government: Reform and Organization Politics in Philadelphia, (New York: The Fund for the Republic, 1959), pp. 72-75.* م.

۲۰ - همان جا.

۲۱ - در اصل *New Deal* است که آن را «رفتار جدید» هم ترجمه کرده‌اند. این سیاست «پس از آنکه از همان ابتدا در همه بانکها را تخته کرد (و این امر تعطیلات بانکی نامیده شد) دوباره آنها را

گشود و از آن پس همهٔ بانکها را تحت نظارت دقیقی قرار داد...تملک یا تصاحب معادن طلا را برای بخش خصوصی ممنوع کرد...نظارت بر فروش اسناد بهادار را نیز که به افراط کاریهای بسیاری میدان داده بود بر عهده گرفت و تراستهای بزرگ خصوصی راکه خدمات عمومی را در اختیار خود داشتند تحت نظارت دولت قرار داد که ادارهٔ امور برق، گاز و آب از آن جمله بودند. ضمناً قانونهایی برای فعالیت بازرگانی به منظور پایان دادن به رقابتهای نامشروع و زیان‌آور وضع کرد. میزان مالیات بر درآمد ثروتمندان و شرکتها را بالا برد و... هیچیک از قلمروهای زندگی آمریکایی را از اثرات اصلاحی خود مصون باقی نگذاشت. به طور مثال تجربهٔ اصیل ممنوعیت مشروبات الکلی در سایهٔ آن انجام شد». فرانک ال. بشوئل: آمریکا چگونه آمریکا شد. ترجمهٔ ابراهیم صدقیانی.

22 - Werner Cohn, "The Politics of American Jews," in Marshal Sklare, ed., The Jews: Social Patterns of an American Group (Glencoe, III: Free Press, 1958), pp. 622-626.

23 - Lawrence H. Fuchs, The Political Behavior of American Jews. (Glencoe, III: Free Press, 1956), pp. 175-200.

۲۴ - دیزرائیلی: دولتمرد و نویسندهٔ انگلیسی (۱۸۸۱-۱۸۰۴).

25 - Benjamin Disraeli: Lord George Bentinck: A Political Biography (New York: E.P. Dutton, 1905), p. 324.

26 - Arthur M. Schlesinger., Jr., the Age of Roosevelt, Vol I: the Crisis of the Old Order: 1910-1933 (Boston: Houghton-Miffin 1957), pp. 95-100.

۲۷ - Tammany، سازمان سیاسی نیرومند دمکراتها در شهر نیویورک که در ۱۷۸۹ تأسیس شده است.

28 - Triangle Shirtwaist.

۲۹ - Al Smith، منظور همان آلفرد اسمیت است.

30 - George Fort Milton of Tennessee to W.G. McAdoo, July 1928, pp. 126-127.

31 - John Haynes Holmes.

32 - Jewish Daily Bulletin, October 30, 1928.

33 - Fuchs, OP. Cit., pp. 66-67.

۳۴ - Lubell، اثر پیشگفته، صفحات ۳۵-۳۴.

۳۵ - در اصل به جای لفاظی Pun آمده است که همان جناس باشد. و آن عبارتست از کاربرد الفاظی که به ظاهر همانند، و در معنا متفاوت هستند. در اینجا هم قاضی از پسوند «ولت» (که در آلمانی به معنای جهان است) در نام «روزولت» استفاده کرده است.

۳۶ - اصل عبارت کتاب اینست:

"The Jews have Three Velten: di Velt, Yene Velt and Roosevelt".

37 - James MacGregor Burns, Roosevelt: The Lion and the Fox (NewYork: Harcourt, Brace, 1956) p. 453.

38 - Henry A. Wallace.

39 - Nathan Glazer, "Social Characteristics of American Jews, 1654-1954", American Jewish Year Book, LVI (1955), 20-24.

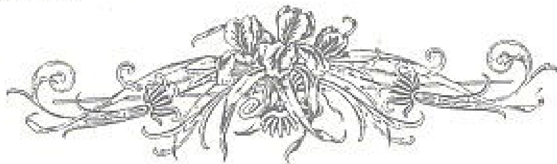
۴۰ - Burns، اثر پیشگفته، pp. 262-263, 397-404

۴۱ - بر طبق بررسیهایی که بعد از انتخابات ۱۹۵۲ توسط گالوپ صورت گرفت این رقم ۷۷ در صد بود. مرکز تحقیق عقاید ملی (Roper) رقم مذکور را ۷۴ در صد و مرکز تحقیقی دانشگاه میشیگان آن را ۷۳ در صد اعلام کرد.

42 - Adlai E. Stevenson.

43 - Joseph R. McCarthy.

44 - Campaign.





نوشته: الی ویزل

برگردان از متن اصلی فرانسه: نینا استوار



Professor Elie Wiesel

شب
NIGHT

همه چیز بخوبی سپری شد. کوچولو تو خیلی شجاعی. حالا دوهفته اینجا خواهی ماند تا آنطور که باید استراحت کنی. باید خوب غذا بخوری و خوب استراحت کنی بعد هم همه چیز بخوبی تمام خواهد شد.

من فقط حرکات لبهایش را تعقیب میکردم و بزحمت حرفش را میفهمیدم. اما طنین صدایش حالم را جا میاورد. ناگهان عرق سردی روی پیشانیم نشست، پایم، پایم را حس نمیکردم یعنی آن را قطع کرده‌اند؟

با لکنت باو گفتم - دکتر ...... دکتر ......

چه میخواهی کوچولو؟

جرات نداشتم از او سئوال کنم ..... دکتر ..... تشنه هستم.

دستور داد برایم آب آوردند. می خندید و داشت آماده میشد تا بدیدن بقیه بیماران برود. دکتر؟ بله؟ من بعداً از پایم میتوانم استفاده کنم؟

لبخندش را خورد. ترس زیادی مرا دربر گرفت. کوچولو تو بمن ایمان داری؟ خیلی ایمان دارم دکتر پس گوش کن، در عرض ۱۵ روز حالت کاملاً سر جا خواهد آمد و تو میتوانی مثل دیگران راه بروی کف پایت پراز عفونت شده بود و فقط میبایستی این آبسه را بشکافیم و خالی کنیم پایت را قطع نکرده‌اند. خواهی دید که در عرض پانزده روز مثل دیگران راه خواهی رفت.

و من چاره‌ای نداشتم جز اینکه پانزده روز صبر کنم.

اما دو روز بعد از عمل پای من، در اردوگاه شایع شد که دشمن بطور پیش بینی نشده‌ای نزدیک شده و ارتش روس بزودی (BUNA) را زیر آتش خواهد گرفت.

تا چند ساعت دیگر کار تمام است.

ما به این شایعات عادت کرده بودیم. این اولین بار نبود که پیغمبری نو مژده صلح در دنیا را بما میداد و یا نوید مذاکره با صلیب سرخ جهانی برای آزادی ما و یا افسانه‌های دیگر. و ما اغلب باور میکردیم ...... برای ما حالت تزریق مرفین را داشت.

اما این بار این نبوت و پیشگویی محکمتر بنظر میرسید. شبهای قبل صدای توپ را از دور دست شنیده بودیم و آنوقت هم اطاقی من، آن شبح نامریی شروع به صحبت کرده بود.

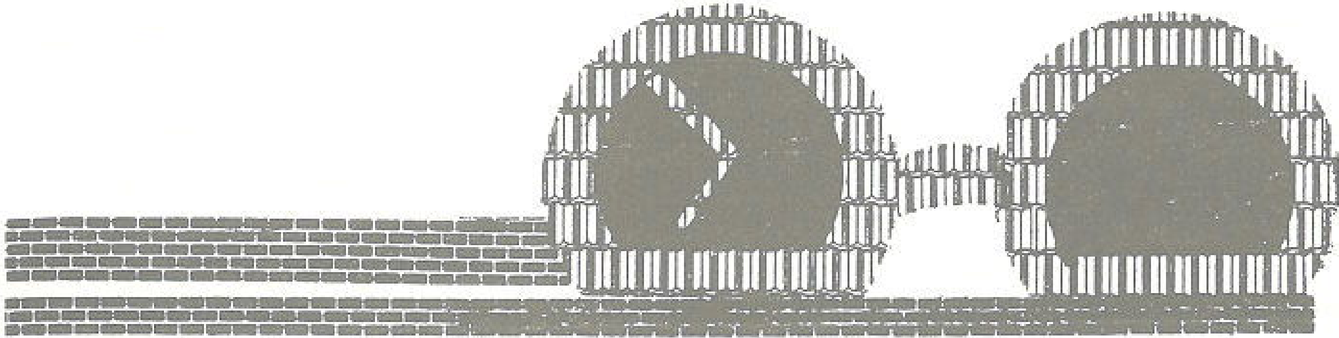
زیاد بخودتان امیدواری ندهید هیتلر صریحاً گفته است که قبل از اینکه ساعت ۱۲ ضربه را بنوازد تمام یهودیان را از بین خواهد برد. قبل از اینکه یهودیان فرصت کنند تا صدای آخرین ضربه را بشنوند

من باو پریدم که:

چه میخواهی بگویی، میفرمائید هیتلر را هم به پیغمبری قبول کنیم. چشمهای بی حال و نگاه منجمدش بمن خیره شد و آنوقت با صدایی خسته اینطور نتیجه گرفت. من اینطور که به هیتلر ایمان دارم به کس دیگری ندارم.

او تنها کسی است که سرقولش ایستاده است و به تمام قولهایی که به قوم اسرائیل داده وفا کرده است.

بعدازظهر آنروز، مثل همیشه زنگ ساعت ۴ بعدازظهر، مسئولان



تمام ساختمانها را برای گزارش خبر کرد . آنها آشفته و منقلب از گزارش برگشتند و فقط موفق شدند دهان باز کرده و بگویند ، اینجا را باید تخلیه کنیم اردوگاه میبایست تخلیه شده و ما به عقب جبهه برویم ، کجا ؟ جایی در اعماق آلمان در اردوگاههای دیگر چیزی که قحط نبود اردوگاه ، کی ؟ فردا شب مگر اینکه روسها سر برسند . مگر اینکه ...... وهمه خوب میدانستیم که روسها سر نخواهند رسید

اردوگاه عین کندوی زنبور عسل شده بود همه وزوزکنان به این سو و آنسوی میدویدند و از هم خبر میگرفتند . همه خود را برای حرکت آماده میکردند . من پای مجروحم را فراموش کرده بودم . یک دکتر وارد اطاق شد و گفت ، فردا بلافاصله بعد از غروب آفتاب اردوگاه تخلیه میشود . مریض ها میتوانند بمانند چون اینجا تخلیه نمیشود .

این حرف مارا بفکر انداخت . یعنی (S.S) ها صدهانفر بازداشتی را در بیمارستان رها میکردند تا در انتظار ارتش آزاد کننده مثل طاووس بخرامند . یعنی به یهودیان اجازه میدادند که منتظر باشند تا ساعت ۱۲ ضربه بنوازد ، معلوم است که نه . باز آن شبح نامریی گفت - تمام بیماران را از گود خارج میکنند یعنی با آخرین کوره آنهارا میسوزانند . دیگری خاطرنشان کرد ، اردوگاه مین گذاری شده است و بلافاصله پس از تخلیه منفجر خواهد شد .

اما من ، من به مرگ نمی اندیشیدم فقط نمیخواستم از پدرم جدا شوم ، تا اینجا باندازه کافی رنج برده و همه مصیبت هارا درکنار هم تحمل کرده بودیم .

حالا وقت جدایی نبود .

در جستجوی او بیرون دویدم . برف شدیدی می‌بارید و پنجره تمام ساختمانها از برف پوشیده شده بود ، من درحالی که یک کفش در دستم بود ، (پای مجروحم را نمیتوانستم در کفش بگذارم) بدون اینکه درد وسرما را حس کنم میدویدم .

پدر چکار کنیم ؟ او جوابی نداد . چه کنیم ؟ او غرق در تفکراتش بود برای اولین بار حق انتخاب با ما بود و برای اولین مرتبه خودمان میتوانستیم راجع به سرنوشتمان تصمیم بگیریم . یا در بیمارستان بمانیم ، من بیاری دکترم میتوانستم پدر را بعنوان بیمار و یا پرستار وارد بیمارستان کنم و یا بدنبال دیگران برویم . من مصمم بودم که همه جا بدنبال پدرم بروم .

پدر بالاخره چه کنیم ؟ او باز سکوت کرده بود .

باو گفتم بهمراه دیگران از اینجا برویم ؟ جواب نداد و به پایم نگاه کرد . فکر میکنی میتوانی - بله فکر کنم بشود .

امیدوارم که بعدها پشیمانی ببار نیاورد . بعد از جنگ از سرنوشت آنهایی که در بیمارستان بودند آگاه شدم . تنها دو روز پس از تخلیه اردوگاه آنها توسط روسها آزاد شدند . من دیگر به بیمارستان نرفته و مستقیم به ساختمانم رفتم . زخم پایم بازشده و خونریزی میکرد . بطوریکه برف زیر پایم برنگ قرمز درمیامد . مسئول ساختمان داشت جیره غذایی را تقسیم میکرد ، نان و مارگارین . لباس و یا پیراهن مردانه هرچند تا که میخواستیم میتوانستیم از انبار برداریم .

هوا سرد بود و آنشب زود به بستر رفتیم .

آخرین شب در (BUNA) یکبار دیگر آخرین شب . یک شب به آخرین شبها اضافه شد . آخرین شب در منزل ، آخرین شب در گتو ، آخرین شب در ترن و حالا آخرین شب در (BUNA) زندگی ما تا کی میبایستی لنگ لنگان از این آخرین شب به آن آخرین شب کشیده شود ؟

اصلاً نخوابیدم . از ورای پنجره‌های بخار گرفته و یخ بسته پرتو روشنی های قرمز رنگی بچشم میخورد و صدای توپها سکوت شب را درهم می شکست . چقدر روسها بما نزدیک بودند . بین ما و آنها فقط یک شب فاصله بود . آخرین شب ما . از این تخت به آن تخت پچ و پچ میشد ، اگر شانس یاری کند روسها قبل از تخلیه سر میرسند ، امید هنوز برحمت نفس میکشد .

یکنفر گفت ، سعی کنید بخوابید تا قوایتان را برای مسافرت فردا جمع کنید .
آخرین سفارشهای مادرم را در گتو بیادم آمد .
اما من نمیتوانستم بخوابم . پایم میسوخت .
صبح اردوگاه چهره دیگری بخود گرفته بود . بازداشتی ها با لباسهای عجیبی آشکار شده بودند . میشد گفت که یک بالماسکه است .
هرکسی تا جایی که دستش میرسید لباسی بر تن کرده بود تا در برابر سرما محفوظ بماند . بدبخت های مسخره ، طول قامتشان در برابر پهنای هیکلشان ناچیز مینمود و شانس زنده بودنشان در مقابل مرگ زودرس آنها ناچیز تر ، بیچاره‌ها ، دلقک های بینوا با چهره‌هایی شبح مانند که از درون انبوهی لباس زندانی سر درآورده بودند بیشتر شبیه مرده بودند تا به زنده .
من بدنبال کفش بزرگتری میگشتم ، اما بیهوده بود . بالاخره یک پتو پاره کرده و پای مجروحم را درآن پیچیدم و بعد در اردوگاه بدنبال تکه‌ای نان و چند سیب زمینی رفتم .
عده‌ای میگفتند که ما را به چکسلواکی میبرند به (GROS - ROEN) نه به (GLEIWITZ) .
ساعت ۲ بعدازظهر بود و برف بشدت میبارید . حالا دیگر ساعت بسرعت میگذشت . غروب فرا رسیده و روشنایی روز در تاریکی پنهان میگشت .
ناگهان مسئول ساختمان یادش آمد که ساختمان را تمیز نکرده‌ایم . آنوقت به چهارنفر از ما دستور داد که زمینها را بشوئیم . یکساعت قبل از ترک اردوگاه آنجا را تمیز کنیم ؟ چرا ؟ برای کی ؟ و او اظهارنظر کرد که برای ارتش رهایی بخش ، که بدانند اینجا یک عده انسان زندگی میکرده است نه یک طویله خوک . یعنی ما انسان بودیم . پس ما انسان بودیم و خبر نداشتیم ؟
ساختمان را حسابی تمیز کرده و تمام گوشه کنارش را شستیم .
ساعت ٦ بعدازظهر زنگ بصدا درآمد . نوای شوم زنگ و آغاز تشییع جنازه .
حرکت دسته جمعی میرفت که شروع به رفتن کند .
صف ببندید . در یک لحظه همگی به صف ایستادیم . شب فرا رسیده بود .
همه چیز طبق برنامه تدوین شده مرتب و منظم پیش میرفت ، پروژکتورها خاموش شدند و صدها (S.S) مسلح با سگهای پلیس از تاریکی بیرون آمدند .
بارش برف قطع نشده بود .

در تاریکی شب درهای اردوگاه بازشد اما بنظر میامد که درآن طرف شب سیاهتری انتظار ما را می‌کشد .
افراد اولین ساختمان براه افتادند و ما منتظر بودیم . میبایست صبر کنیم تا افراد ۵۶ ساختمان قبل از ما براه بیفتند . هوا خیلی سرد بود . در جیبم دو تکه نان داشتم که خدا میداند با چه ولعی میتوانستم آنهارا یک لقمه کنم اما حق نداشتم ، هنوز نه .
نوبت ما نزدیک شد ساختمان ۵۳ ، ساختمان ۵۵ ، ساختمان ۵۷ شروع کن .
برف یکریز میبارید .
باد یخ بسته‌ای به خشونت تمام میوزید ، اما ما بدون مژه برهم زدن راه میرفتیم . (S.S) ها قدمهای مارا سریعتر میکردند . تندتر ، تندتر ، سگهای شپشو ، کثافت ها ، تندتر چراکه نه ؟ تندتر حرکت کردن کمی گرممان میکرد . خون سریعتر و راحت تر در رگها به جریان میافتاد و احساس زنده شدن را بما میداد . تندتر ، تندتر . کثافت ها دیگر راه نمی‌رفتیم . میدویدیم . بطور خودکار میدویدیم . (S.S) هاهم اسلحه بدست میدویدند و ما در مقابل آنها حالت فراری ها را داشتیم انگار داریم از دستشان فرار میکنیم .
شب تاریک و ظلمات بود اماگاهگاه چیزی سکوت پر هیبت شب را می‌شکست .
(S.S) ها دستور داشتند که هرکه راکه نمیتوانست ریتم راه پیمایی را همراه با دیگران حفظ کند با تیر بزنند و آنها هم انگشت روی ماشه آماده بخدمت بوده و از این دستور سرپیچی نمیکردند . اگر یکی از ما یک ثانیه مکث میکرد بلافاصله یک ضربه خشک یک سگ شپشو را از جمع سگان کم میکرد .
من بطور خودکار یک پایم را بعد از پای دیگر جلو میگذاشتم و بدن اسکلتی خود راکه هنوز هم سنگین بود به جلو میراندم چه خوب بود اگر میتوانستم خود را از دست این بار سنگین راحت کنم . باوجود تلاش برای فکر نکردن باز حس میکردم که من بدو نیمه تقسیم شده‌ام . خودم و بدنم که از آن نفرت داشتم . باخود فکر میکردم فکرش را نکن ، نایست . بدو .
انسانها در اطراف من روی برف کثیف نقش بر زمین میشدند و بعد صدای تیر بگوش میرسید . در کنار من پسری راه میرفت بنام زلمان که در (BUNA) در انبار وسایل الکتریکی کار میکرد . اغلب بریش او می‌خندیدند چون همیشه درحال دعا خواندن بود و یا اینکه روی یک مسئله تلمود بحث میکرد . برای او این یک وسیله فرار از حقیقت بود فرار از دیدن و شنیدن ، مصیبت ها و گرفتاریها .

دنباله دارد

تورت حییم

آغاز یک سری جدید کلاسهای دِرَخ هَشم را

برای جوانان به زبان انگلیسی اعلام مینماید .

JEWISH MYSTICISM

Reach out and touch the spirit!

In response to popular demand,
Bet Midrash Torat Hayim is pleased to invite you
to a new series of lectures by

Harav David Zargari

based on the writings of the great Kabbalist
RABBI MOSHE HAYIM LUZATO

Topics discussed include
"The purpose of creation", "Life and afterlife",
"G-ods providence", "The soul", "Inspirstion" and
other fascinating topics
This new series of five lectures will G-od willing start on
Tuesday, Jan. 9 and will be

conducted in English

Where: Closer to G-od! on the beautiful top level of
Beverly Prescott Hotel
1224 Beverwil Dr.
corner of Beverwil Dr. & Pico Blvd.,

When: Tuesday Nights, 8:00 P.M.

Valet parking in the hotel or free parking on the streets

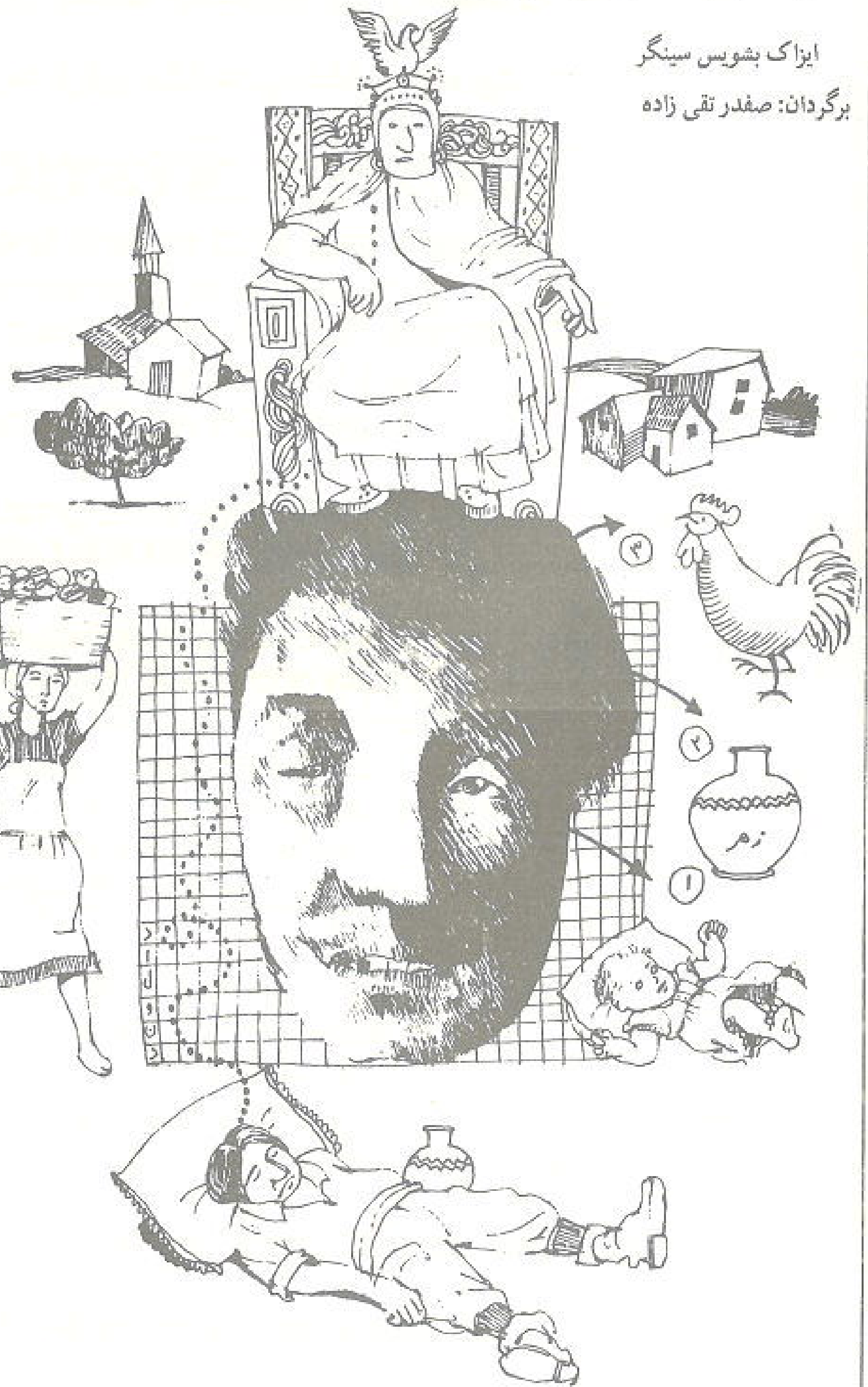
This classes are cosponsered by "Helkeynu"

ADMISSION FREE

For more information please call (310) 657-5500

شِلومی یل

ایزاک بشویس سینگر
برگردان: صفدر تقی زاده



در دنیا آدم خل و چل یا شِلومی یل فَت و فراوان است. امّا نخستین شلومی یل که در دنیا پیدا شد، شلومی یلی بود که از روستای «شِلِم» آمده بود. این آقای شلومی یل هر چند زنی داشت. خانم شلومی یل و بچه‌ای، شلومی یل فسقلی، اصلاً به فکر رزق و روزی و خرج و برج آنها نبود. زنش، خانم شلومی یل، صبح زود از خواب برمی‌خاست و سبزی‌های باغچه را می‌چید و می‌برد بازار می‌فروخت تا بخور نمیری دست و پا کند. آقای شلومی یل خودش در خانه می‌ماند و گهواره بچه را می‌جنباند و بچه را می‌خواباند. خروسی هم در خانه داشتند که آقای شلومی یل آب و دانه‌اش می‌داد.

خانم شلومی یل خوب می‌دانست که شوهرش دست و پا چلفتی و تنبل است و دلش می‌خواهد تا بوق سگ بخوابد و میل زیادی هم به خوردن شیرینی دارد. دست بر قضا، شبی خانم شلومی یل، یک ظرف مربای خوشمزه درست کرد امّا بعد با خودش گفت نکند فردا صبح که به بازار می‌رود، شوهرش همه مرباها را نوش جان کند، این بود که وقتی از خانه بیرون می‌رفت رو کرد به شوهرش و گفت «شلومی یل جون، من دارم میرم بازار و تا شب برنمی‌گردم، سه کار مهم هست که باید بهت بگم فراموش نکنی». شلومی یل پرسید: «چه کارهایی»؟

«اول، مواظب باش بچه از گهواره نیفتد».

«ای بچشم، مواظب هستم بچه نیفتد».

«دوم، مواظب باش خروس از خانه بیرون نرود».

«ای بچشم، نمی‌گذارم خروس از خانه بیرون برود».

«سوم، یک ظرف پر از زهر روی گنجه است. مواظب باش لب به آن نزنی که خدای نکرده نفله می‌شی آ».

خانم شلومی یل به ظرفی که آن بالا، روی گنجه گذاشته بود اشاره کرد.

خانم شلومی یل می‌خواست شوهرش را گول بزند، چون می‌دانست شوهرش اگر یک انگشت از آن مربای لذیذ بچشد، دیگر ته ظرف را بالا می‌آورد. یکی دو روز بیشتر به عید «حنوکا» نمانده بود

و خانم شلومی یل می‌خواست مربا را برای کلوچه‌های آن روز تعطیل نگاه دارد.

خانم شلومی یل هنوز از خانه بیرون نرفته بود که آقای شلومی یل شروع کرد به جنباندن گهواره بچه و خواندن لالائی:

لالالائی پسر جونم
ببین واست چه می‌خونم
منم بابا شلومی یل
بزرگم من، تویی فسقل
تو هم روزی بزرگ می‌شی
شلومی یل می‌شی، می‌ری
دیگه من پیر می‌شم، بابا
تو می‌شی بالغ و آقا
یه وقت هم بچه‌دار می‌شی
مث من بی قرار می‌شی
می‌شی واسه خودت بابا شلومی یل
منم بابا بزرگ می‌شم واسه اون بچهٔ خوشگل

چیزی نگذشت که بچه به خواب رفت و شلومی یل هم که داشت با پایش گهواره را می‌جنباند، خوابش برد.

خواب دید که ثروتمندترین آقای روستای «شلم» شده است. آنقدر خرپول شده است که می‌تواند نه تنها در عید «حنوکا» که هر روز خدا کلوچه با مربا بخورد. تمام روز همراه سایر افراد ثروتمند شلم با یک طاس چهار گوش طلا بازی می‌کرد، شلومی یل حقه‌ای بلد بود که وقتی طاس را می‌چرخاند، طاس روی حرف برنده «ج» می‌نشست. آنقدر معروف شده بود که اعیان و اشراف کشورهای دیگر پیش او می‌آمدند و می‌گفتند:

«حضرت آقای شلومی یل، ما همگی از شما دعوت می‌کنیم که بیایید و سلطان سرزمین ما بشوید.

شلومی یل به آنها پاسخ داد که اصلاً دلش نمی‌خواهد سلطان بشود اما اعیان و اشراف کشورهای دیگر ول کن نبودند و جلو پایش به زانو افتادند و آنقدر خواهش و التماس کردند که او به ناگزیر پذیرفت. بعد تاجی بر سرش نهادند و به سوی تخت طلایی هدایتش کردند. خانم شلومی یل که حالا ملکه شده بود، دیگر احتیاجی نداشت در بازار سبزی بفروشد. کنار سلطان نشسته بود و میان آنها قرص کلوچه بسیار بزرگی بود که روی آن مربا مالیده بودند. آقای شلومی یل از یک طرف و خانم شلومی یل از طرف دیگر کلوچه را می‌جویدند و می‌خوردند و پیش می‌آمدند تا صورت‌شان بهم می‌خورد.

همانطور که شلومی یل نشسته بود و در خیال آن خوابهای شیرین بسر می‌برد خروس ناگهان قوقولی قوئی سر داد. خروس صدای بسیار بلندی داشت و وقتی قوقولی قویش تمام می‌شد، صدایش مثل صدای ناقوس در هوا طنین می‌انداخت. حالا بشنویم از این ماجرا که هرگاه در شلم ناقوسی به صدا در می‌آمد معمولاً معنی‌اش این بود که جایی آتش سوزی بزرگی رخ داده است. شلومی یل پریشان از خواب پرید و از ترس در هوا جستی زد و گهواره را واژگون کرد. بچه از گهواره افتاد و سرش محکم به زمین خورد. شلومی یل با آن حالت آشفته، سراسیمه به سوی پنجره دوید و پنجره را باز کرد تا ببیند کجا آتش گرفته است، پنجره را که باز کرد، خروس هیجان زده از پنجره بیرون جست.

شلومی یل فریاد کشید: «خروس، آهای آقا خروس برگرد. اگر خانم شلومی یل بفهمد تو رفتی بیرون دمار از روزگار من در می‌آورد و چنان قشقرقی راه می‌اندازد که آن طرفش ناپیدا.

اما خروس گوشش به این حرفها بدهکار نبود و محل سگ به آقای شلومی یل نگذاشت. حتی پشت سرش را هم نگاه نکرد و چند لحظه بعد دیگر اثری از آثارش نبود.

وقتی شلومی یل فهمید که نخیر، نه آتش سوزی رخ داده نه چیزی، پنجره را بست و به سراغ بچه رفت که حالا دادش به هوا بلند شده بود و پیشانی‌اش ورم کرده و قلنبه شده بود. شلومی یل توانست با هزار زحمت بچه را آرام کند و گهواره را به جای اولش برگرداند و بچه را توی آن بخواباند.

بار دیگر به جنباندن گهواره پرداخت و لالائی را از سر گرفت:

بخواب آروم پسر جونم، شلومی یل
که بیداری واسه ما سخته و مشکل
تو خواب یه مرد پولدارم
تو بیداری ز بی چیزی، گرفتارم
مربا و کلوچه می‌خورم در خواب
تو بیداری فقط نون و پیاز و آب
تو مُلک خواب، سلطونه شلومی یل
ول در شهر بیداری همیشه عاطل و باطل

وقتی سرانجام بچه را خواباند، دلواپس مصیبتهایی شد که بر سرش آمده بود. می‌دانست وقتی زنش برگردد و خبردار شود

که خروس رفته و سر بچه ورم کرده، پاک از کوره در می‌رود و دیگر خدا را بنده نیست.

خانم شلومی یل صدای خیلی بلندی داشت و وقتی عصبانی می‌شد و جیغ می‌کشید شلومی یلِ بیچاره از ترس مثل بید می‌لرزید. شلومی یل پیشاپیش می‌دانست که شب وقتی زنش به خانه برگردد و از ماجرا سر در بیاورد، از همیشهٔ خدا غضبناک‌تر می‌شود و آبرو و حیثیتش را پیش در و همسایه‌ها می‌برد و هر چه سرکوفت و ناسزاست نثارش می‌کند.

شلومی یل ناگهان با خود اندیشید «این زندگی دیگر چه ارزشی دارد؟ مرگ صد شرف دارد به این زندگی».

این بود که تصمیم گرفت خودش را بکشد. اما چطور بکشد؟ آن وقت به یاد حرفهایی افتاد که زنش صبح آن روز دربارهٔ آن ظرف پر از زهرِ بالای گنجه زده بود. «راه چاره‌اش همین است، زهر می‌خورم و خودم را می‌کشم. وقتی کپهٔ مرگم را گذاشتم، آن وقت دیگر هر چه دلش می‌خواهد فحش بدهد و ناسزا بگوید. شلومی یلِ مرده، صدای هیچ داد و فریادی را نمی‌شنود».

شلومی یل قد کوتاهی داشت و دستش به بالای گنجه نمی‌رسید، چهار پایه‌ای زیر پایش گذاشت و ظرف را آورد پایین و شروع کرد به خوردن.

با خودش گفت: «عجب، ما که زهر به این شیرینی ندیده بودیم». شنیده بود که بعضی از زهرها مزهٔ تلخ دارند و بعضی دیگر مزهٔ شیرین. بعد پیش خودش استدلال کرد «زهر شیرین، خودمانیم، بهتر از زهر تلخ است». و نشست پای ظرف مربا و حالا بخور کی نخور، مربا از بس خوشمزه بود ته ظرف هم لیسید.

شلومی یل وقتی ظرف زهر را تمام کرد، روی رختخواب دراز کشید، یقین داشت که زهر همین الساعه، دل و روده‌اش را می‌سوزاند و نفله‌اش می‌کند. اما نیم ساعتی گذشت و بعد هم یک ساعتی و آب از آب تکان نخورد و کم‌ترین دردی در شکم خود حس نکرد.

شلومی یل با خود اندیشید «این زهر لابد خیلی دیر اثر می‌کند».

تشنه‌اش بود و دلش می‌خواست جرعه‌ای آب بنوشد اما در خانه حتی یک چکه آب هم پیدا نمی‌شد. در شلم مردم آب را از چاههای بیرون از خانه می‌آوردند و شلومی یل، تنبل‌تر

از آن بود که برود آب بیاورد.

بعد یادش آمد که زنش، شیشه‌ای شربت سیب تهیه کرده بود و برای روزهای عید کنار گذاشته بود. شربت سیب، شربتی گران قیمت بود اما وقتی آدم در حال مرگ باشد دیگر کجا به فکر ارزانی و گرانی شربت است؟ شلومی یل از جا برخاست و شیشهٔ شربت را برداشت و تا قطرهٔ آخرش را سر کشید.

دیگر شکمش شروع کرد به درد کردن و یقین پیدا کرد که زهر دارد اثر می‌کند. از آنجاکه دیگر پذیرفته بود که دارد می‌میرد با خود اندیشید «مردن در واقع چندان چیز بدی هم نیست. با یک همچو زهری بد نیست آدم هر روز خدا، هی بمیرد!» و گرفت خوابید.

بار دیگر خواب دید که سلطان شده است، سه عدد تاج یکی سوار بر دیگری روی سرش نهاده بودند. جلویش سه ظرف بزرگ طلا بود. یکی پر از کلوچه، یکی پر از مربا و سومی پر از شربت سیب. موقع خوردن، هر گاه چیزی روی ریشش می‌ریخت، پیشخدمتی با دستمال آن را پاک می‌کرد.

خانم شلومی یل، ملکه، کنار او روی تخت جداگانه‌ای نشسته بود و می‌گفت: «شما سرور من از همه سلاطینی که تاکنون بر شلم حکومت رانده‌اند، برتر و بزرگ‌ترید. همهٔ اهالی شلم حکمت و درایت شما را در فرمانروایی می‌ستایند. چه خوشبخت است آن کسی که ملکهٔ چنین سلطانی است. چه خوشبخت است آن «شاهزاده‌ای که پدری چون شما دارد».

شلومی یل با صدای باز شدن در، ناگهان از خواب پرید. اتاق تاریکِ تاریک بود و صدای گوشخراش زنش را شنید «آهای شلومی یل، چرا پس چراغ را روشن نکردی»؟

شلومی یل با خود اندیشید «انگار صدای زنم است، صدای خانم شلومی یل، اما چطور ممکن است که من صدایی بشنوم؟ مگر نمرده‌ام؟ مگر هفت کفن نپوسانده‌ام؟ نکند زهر اثر نگذاشته و من هنوز زنده باشم؟» از جا برخاست، زانوهایش می‌لرزید و به چشم خودش دید که زنش دارد چراغ را روشن می‌کند.

زن ناگهان جیغش به آسمان بلند شد. «ای داد و بیداد! ببین چه به روز بچه آورده! سرش چرا اینطور ورم کرده؟ آهای شلومی یل کدام

جهنم دره‌ای هستی؟ خروس کجاست؟ کی این شیشه شربت را زغنبوت کرده؟ وای بر من! حالا چه خاکی به سرم بریزم! ترا خدا نگاه کنید! شربت را تا ته سر کشیده، خروس را فراری داده و بچه را هم به این روز سیاه نشانده! آهای شلومی یل چشم منو دور دیدی، چه‌ها که نکردی»؟

«جیغ نکش، زن عزیزم. من دارم می‌میرم. تو داری بیوه می‌شی».

تو داری می‌میری؟ من دارم بیوه می‌شم؟ این حرفها چیه مرد؟ سُر و مُر و گُنده مثل فیل اونجا وایسادی وِر می‌زنی که چی»؟

شلومی یل جواب داد: «زهر خوردم، مسموم شدم».

خانم شلومی یل پرسید: «زهر خوردی؟ مسموم شدی؟ معلومه داری چه می‌گی» «ظرف پر از زهرت را تا ته خوردم». و به ظرف خالی مربا اشاره کرد.

خانم شلومی یل گفت: «زهر؟ برو بابا تو هم، حواست کجاست؟ این ظرف مربای منه که واسه عید حنوکا گذاشته بودمش».

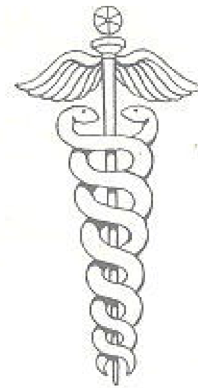
شلومی یل با اصرار گفت: «خودت گفتی پر از زهره».

زن گفت: «بی‌شعور، اینجور گفتم که تو لااقل تا روز عید ته‌شو بالا نیاری. حالا همه‌اش را لمبوندی دو قورت و نیمت هم باقیه»؟

خانم شلومی یل ناگهان زد زیر گریه. شلومی یل هم شروع کرد به گریه کردن اما نه از روی غم و غصه بلکه اشک شوق از چشمانش سرازیر بود چون که هنوز زنده بود.

شیونهای پدر و مادر، بچه را از خواب بیدار کرد و او هم شروع کرد به جیغ کشیدن. وقتی در و همسایه‌ها صدای این شیون و زاری را شنیدند، دوان دوان به سراغ آنها آمدند و چیزی نگذشت که سرتاسر شلم از ماجرا با خبر شد. همسایه‌های خوب دلشان به حال خانواده شلومی یل سوخت و یک ظرف مربای تازه و یک شیشه شربت سیب دیگر برایشان آوردند. خروس هم از بس که این ور و آن ور گشته بود، سرد و گرسنه‌اش شده بود و خودش به خانه برگشت و خانواده شلومی یل مراسم عید را به خیر و خوشی برگزار کردند.

مثل وقتی که یک حادثه ناگوار اتفاق می‌افتد، بزرگان و ریش سفیدان شلم دور هم جمع شدند تا دربارهٔ آنچه که اتفاق افتاده بود شور و مشورت کنند. هفت شبانه روز نشستند و ابروهایشان را گره کردند و به ریشهایشان دست کشیدند و به جستجوی معنای واقعی حادثه پرداختند. در پایان، بزرگان همگی به این نتیجه اخلاقی رسیدند: زنی که بچه‌ای در گهواره خوابانده و خروسی در خانه نگاه داشته، هیچگاه نباید به شوهرش دروغ بگوید و ظرف مربا را ظرف پر از زهر یا ظرف پر از زهر را ظرف پر از مربا جا بزند، حتی اگر شوهرش تنبل و بیمار باشد و کُشته و مرده شیرینی و از همه اینها گذشته آدمی خل و چل و شلومی یل. □



تازه‌های پزشکی

از
دکتر نیسان بامداد

سرطان پستان در بین یهودیان

در بین زنهای یهودی اشکنازی از هر یکصد نفر یک نفر دارای یک ژن ناهنجار می‌باشد که احتمال دچار شدن به سرطان پستان یا تخمدان را زیادتر می‌کند.

در کشور ایالات متحد آمریکا در حدود ۷ میلیون یهودی اشکنازی زندگی می‌کنند. یهودیان اشکنازی از تبار یهودیان اروپای مرکزی و شرقی می‌باشند که به این کشور مهاجرت کرده‌اند.

انستیتوی ملی سرطان آمریکا که در واشنگتن قرار دارد با کمک رهبران یهودی آزمایشهای ژنتیک را روی یهودیان اشکنازی شروع کرده است. آزمایش ژنتیک در مردها هم نشان داده است که این تغییر ژنتیک امکان ابتلا به سرطان کولون (روده‌ی بزرگ) و پرستات را افزایش می‌دهد.

در فرمول شیمیائی ژن‌ها، این تغییر حالت ***(Mutation)*** برابر است با اشتباه دو حرف در یکصد صفحه‌ی اطلاعات ژنتیک.

بررسی‌های مقدماتی ژنتیک روی ۸۵۸ نمونه‌ی خون یهودیان در واشنگتن، همراه بود با آزمایشهای دیگری که در سه مؤسسه‌ی دیگر آمریکا و اسرائیل انجام شد.

شمار یک در صد که دارای ژن ناهنجار هستند یک عدد بسیار بزرگ است. این شمار ۳ برابر عددی است که در بین جمعیت بطور کلی می‌توان یافت.

نام آزمایش شوندگان گرفته نمی‌شود و نتیجه‌ی آزمایش به آنها هم داده نمی‌شود. چه در غیر این صورت ممکن است به آنهایی که دارای ژن ناهنجار هستند از نظر بیمه‌ی بهداشتی و یا از نظر اجتماعی زیانی وارد آید و بطور کلی از نظر اخلاقی و قانونی صحیح نمی‌باشد که دیگران از ساختار ژنتیک شخص آگاه باشند.

از سوی دیگر در حال حاضر راهی برای پیش‌گیری از بیماری سرطان و یا درمان ژنتیک وجود ندارد. از اینکه شخص از نقص ژنتیک خود آگاهی داشته باشد هیچگونه بهره‌ای نمی‌گیرد و اقدامی نمی‌تواند انجام دهد.

بیماری پارکینسون *Parkinson's Disease*

بیماری پارکینسون یکی دیگر از بیماریهای دوران پیری می‌باشد و



در حدود یک در صد افراد بعد از سن ۵۰ سالگی بدان دچار می‌شوند. این بیماری در حال حاضر قابل درمان نمی‌باشد و با وجودی که خطری جدی زندگی بیمار را تهدید نمی‌کند ولی پیشرفت بیماری، بیمار را بکلی زمین‌گیر نموده و از کار می‌اندازد بطوری که حتی نمی‌تواند خود را تغذیه نماید.

علائم این بیماری نخست در ماهیچه‌های دست ظاهر می‌شود و بیمار احساس لرزش در انگشتان دست می‌نماید. سپس ماهیچه‌های بدن نرمی خود را از دست می‌دهند و حرکات مشکل و تدریجاً غیر ممکن می‌شود. این بیماری در فرم‌های پیشرفته روی خلق و خو و تفکر بیمار نیز اثر گذارده و حتی حافظه را همانند بیماری الزایمر از کار می‌اندازد و فراموشی ایجاد می‌شود. فراموشی در بین ۱۵ تا ۲۰ در صد بیماران دیده می‌شود و شماری از آنها به روان پریشی نیز دچار می‌شوند.

در حدود ۴۰ درصد بیماران مبتلا به پارکینسون دچار افسردگی می‌شوند. افسردگی حتی در میانسالان نیز دیده می‌شود.

علت بروز بیماری پارکینسون هنوز به روشنی مشخص نشده است ولی از دهها سال پیش دانشمندان دانش پزشکی دریافته‌اند که در بخشی از مغز بیماران یاخته‌ها برنگ تیره تغییر رنگ می‌دهند و رفته رفته می‌میرند. این یاخته‌ها به ویژه یاخته‌هایی هستند که ماده‌ی شیمیایی ***Dopamine*** را دریافت می‌کنند. این ماده‌ی شیمیایی پیام‌ها و علائم عصبی را منتقل می‌نماید. این بخش از مغز که ***Substantia Nigra*** نامیده می‌شود مسئول حرکات نرم و موزون بدن می‌باشد.

این بیماری باعث می‌شود که چهره‌ی بیمار قیافه ***(Expression)*** خود را از دست بدهد، توانایی بیان مختل می‌شود، سر به پایین خم می‌شود، بدن به جلو خمیده می‌شود، زانو و بازو خم می‌شود، انگشت شست به کف دست خم می‌شود. بیمار تمایل به افتادن به جلو پیدا می‌کند و احساس گرمی بدن می‌نماید.

درمان: این بیماری غیر قابل بهبودی می‌باشد و برای درمان داروهایی که علایم جسمی و روانی را برطرف کند بوسیله‌ی پزشک تجویز می‌شود. □

از: پویا دیانیم

آرامش قبل از طوفان

فاجعه در جامعه ما دیگر استثنا نیست. از کشتن و کشته شدن گرفته تا اتهامات و جرائم غیر قانونی گرفته تا حوادث دیگر. جامعه گویا در خواب خرگوشی است و سازمانها با برنامه‌های فراوان و دستور العملهای زیاد و همچنان بی نتیجه. رهبران اکثر سازمانها برای «فردا» برنامه‌ای ندارند یا اگر دارند به دلایلی اجرا نمی‌شود. بلکه به مسائل و حوادث روز عکس العمل نشان می‌دهند. مردم نیز بعد از چند هفته کم‌کم سرد می‌شوند.

دو سال پیش بود که فاجعه‌ای در ایران رخ داد از ایران خبر رسید که پیر مرد ۷۶ ساله‌ای را اعدام کرده‌اند. آقای «**مخوبات را به اتهام صیونیست**» بودن اعدام کردند. گزارش «**اورشلیم پست**» لرزاننده بود. اول چشمهای همکیش مرا از حدقه در آورده بودند، بعد همکیش ۷۶ ساله مرا اعدام کرده بودند و تازه حاضر نبودند جسد وی را به خانواده‌اش پس بدهند تا در قبرستان یهودیان تهران خاک شود.

در مجلس ماهیانه سازمان سیامک پیشنهاد تشکیل یک کمیته فعالیت سیاسی را دادم، کمیته‌ای که بتواند «**مخوبات**» و «**مخوبات‌ها**» را به سازمانهای جهانی برساند. ولی به وجود آوردن چنین کمیته‌ای خرج داشت.

در روز بعد از اعدام «**مخوبات**» به *Dee Dee Myers* سخنگوی آن زمان کاخ سفید زنگ زدم تا عکس‌العمل کاخ سفید را در نشریه مندرج کنم. *Dee Dee* پاسخ داد که ما بی خبر هستیم، این شما هستید که باید ما را در جریان این فجایع بگذارید. «مرجان کی‌پور» دختر خانمی که مرا در این اقدام در سیامک یاری می‌داد نیز همین پاسخ را از سخنگوی وزارت امور خارجه دریافت داشت. تعدادی نیز از گردانندگان فدراسیون یهودیان ایرانی در «کنیسای سایناى» سخنرانی ایراد کردند، از اقدام وحشیانه بعضی از مقامات ایران انتقاد کردند و مسأله به همین جا ختم شد بدون اینکه سازمانی برنامه‌ای برای آینده یهودیان ایرانی داخل ایران بریزد. دلم گرفت. از این همه بی تفاوتی سرد شدم.

در نوامبر ۱۹۹۴ در سفری به واشنگتن بعنوان خبرنگار مجله جوانان با «**سناتور جسی هلمز**» ملاقات داشتم. «**سناتور هلمز**» رئیس کنونی کمیته امور خارجه سنای آمریکا می‌باشد. «**سناتور هلمز**» همان کسیست که از شاهزاده رضا پهلوی درخواست کرده است که در برابر کمیته‌اش از اهدافش برای آینده ایران سخن بگوید. امّا متأسفانه در ملاقاتم با سناتور هلمز متوجه شدم که با وجود اینکه وی علاقه زیادی به مسائل ایران دارد کمترین علاقه‌ای به مسائل یهودیان ایران ندارد و بر این باور است که در ایران بر علیه یهودیان ایران تبعیضی نیست و بدین دلیل نیازی نمی‌بیند که چرا باید *Refugee Program* برای یهودیان ایران هنوز وجود داشته باشد. پس دلیلی نیز برای وجود برنامه‌های «**هایاس**» و «**راو تو**» نخواهد بود.

سخنان سناتور هلمز بدون اینکه مستقیماً از این سازمانها سخن بگوید مرا تکان داد. «**هایاس**» یعنی تنها راه فرار. «**هایاس**» یعنی تنها راه مهاجرت یهودیان ایرانی به آمریکا. «**هایاس**» یعنی سازمانی که بیش از ۱۰۰۰۰ نفر یهودی ایرانی را به صورت مهاجر به آمریکا آورده است و حالا این سناتور آمریکائی، این رئیس کمیته امور خارجه سنای آمریکا به صورت غیر مستقیم می‌گفت که برنامه مهاجرت یهودیان ایرانی از طریق هایاس باید بسته شود چرا که چون در ایران تبعیضی نیست نیازی نیز به مهاجرت یهودیان ایرانی نمی‌باشد.

متأسفانه سناتور هلمز نشریات داخل ایران را نمی‌خوانند و یا گرفتار هستند که بخوانند. روزی نمی‌گذرد که نشریات داخل ایران از یهودی و یهودیت بد نگویند بعضی از نشریات ایران که تا سه سال پیش پر از مقالات ضد اسرائیل و ضد صیونیستی بودند امروز روز پر از مقالات ضد یهودی شده‌اند. تکرار می‌کنم «**زنگهای خطر**» برای یهودیان ایرانی در داخل به صدا در آمده است و ما باید با برنامه ریزی صحیح و با تفکر بسیار با این مسئله روبرو شویم.

وقتی سناتور هلمز بر این باور است که در ایران تبعیض نیست این وظیفه ماست که او را از تبعیض بر علیه یهودیان آگاه کنیم. وقتی سخنگوی کاخ سفید و وزارت امور خارجه آمریکا از اعدام پیر مردی ۷۶ ساله بی خبر هستند این وظیفه ماست که آنها را با خبر کنیم.

ما هنوز به عنوان یک جامعه تماسهای صحیح و مداوم با سازمانهای آمریکایی نداریم که آنها را از این مسائل آگاه کنیم. به شما یادآوری می‌کنم که «**ابا ابان**» نخست وزیر پیشین اسرائیل در گفتگوئی با «ژرژ هارونیان» و در طی مصاحبه‌اش با همین مجله چشم انداز بدون تعارف عنوان کرد که سازمانهای جهانی یهود کمتر به فکر مسئله «یهودیان ایران» هستند و این شما هستید که باید خود اقدام کنید.

بدین دلیل بود که در سفر شخصی تابستانی خود به اروپا با گردانندگان سازمان هایاس ملاقاتهای مکرر و طولانی داشتم. علاقه‌مند بودم که از عملکرد «هایاس» آگاه شوم. علاقه‌مند بودم که با دیدگاه «هایاس» نسبت به مسائل یهودیان ایران آگاه شوم و بیشتر از همه

علاقه‌مند بودم که با همکیشانی که تازه از ایران «فرار» کرده بودند بنشینم و با آنها درد دل کنم و از آنها بپرسم: «**آنجا چه خبر است؟**» «**اوضاعتان خوب است؟**» همان سئوال هزاران ساله‌ای که هر یهودی از یهودی دیگر می‌پرسد، سئوالی که از آغاز «**گالوت**» تا بدین روز پرسیده شده. می‌خواستم تا می‌توانم آگاهی جلب کنم تا بتوانم پس از بازگشت خود این آگاهی‌ها را در اختیارش بگذاریم تا بتوانیم به عنوان یک جامعه تصمیم آگاهانه‌ای بگیریم.

پس هدف از این مقاله آگاه کردن است. آگاه کردن شما خوانندگان خوب. چرا که قبل از اینکه جهان را از اوضاع یهودیان ایران آگاه کنیم باید شما نازنینان را آگاه کرد. شمائی که دانشجوئید و وقت ندارید. شما که بازرگانید و شبها خسته و کوفته از «دان تاون» میائید و وقت ندارید، شما که بانوی خانه هستید و وقت ندارید. هدف آگاهی کردن همه افراد است که «**وقت ندارند**». افرادی که برای همکیشان باقی مانده در ایران «**وقت ندارند**». آگاه کردن «**شما**» که «**آنها**» را فراموش کرده‌اید. همان شماهائی که هنوز **پدرتان، برادرتان، پسرتان، دوستتان و یا همسایه‌تان** در ایران باقی مانده‌اند. من این مقاله را نوشته‌ام و بر اساس احساس مسئولیتی که نسبت به جامعه‌ام دارم با خرج خود و با وقت خود از پاریس به «ژنو» و «وین» رفتم و یک هفته از تعطیلات خود را با «هایاس» و با «همکیشانم» تقسیم کردم.

***

در دومین هفته ماه جولای خود را به «ژنو» می‌رسانم. با آقای «ارنست برگر» (به عنوان نویسنده جوانی و یک یهودی دلسوز) و با رئیس هایاس اروپا تماس می‌گیرم. پیشاپیش از طریق دفتر نیویورک از ورودم آگاهی پیدا کرده بود. با هم قرار می‌گذاریم و در ساعت ۱۰ صبح در دفتر هایاس همدیگر را ملاقات می‌کنیم. از آن ملاقاتهای محرمانه‌ای که گردانندگان دیگر سازمانها ادعا می‌کنند با رؤسای سازمانهای جهانی یهود دارند. «ارنست» وقت کم دارد. زمینه ملاقات را محدود به سوژه فعالیتهای هایاس و تماس هایاس با سازمانهای یهودی ایرانی می‌کنیم. به من قول می‌دهد که در «وین» دستهایم بازتر خواهد بود. «ارنست» می‌گوید که اوج مهاجرت یهودیان ایرانی از طریق هایاس سالهای ۸۶-۸۵ بود. در یک زمان بیش از ۲۶۰۰ نفر یهودی ایرانی در وین بودند. این همان زمانیست که ایرانیان کلاب داشتند و **راوبن حیئم** برای ارشاد مذهبی از اسرائیل به وین آمده بود. بعد از سال ۸۶ بخاطر قیمت گران دلار تعداد افراد کم شد و بعد از اتمام جنگ ایران و عراق هم کمتر. ولی جالب اینجاست که در سالی که گذشت ما ۱۹۶ نفر یهودی ایرانی را از هایاس وین به آمریکا رساندیم. و امسال این تعداد بیشتر از ۳۰۰ نفر خواهد بود. وقتی از او پرسیدم چرا امسال برای اولین بار تعداد مهاجرین یهودی ایران زیاد شده است نگاه عمیقی به چشمهایم کرد و گفت: «اوضاع خراب است». ارنست گفت به وین برو، آنها همه چیز را برایتان تعریف می‌کنند. از «ارنست» پرسیدم آیا شما با سازمانهای یهودیان ایرانی در آمریکا تماس دارید؟ «ارنست» پاسخ داد که افسوس در طی این ۱۵ سال هیچکس با ما تماسی نگرفته است. هیچ سازمان یهودی ایرانی به ما کمک نکرده است. شرمنده از او می‌پرسم کمک مالی چطور؟ آیا هیچ سازمان یهودی ایرانی‌ای به شما کمک کرده است؟ پاسخ می‌دهد: اکثر ایرانیان که در مدت اقامتشان در «وین» و «ایتالیا» از «جوینت» پول گرفته‌اند هیچوقت این کمکهای مالی را در آمریکا پس نداده‌اند، اگر ایرانیان یهودی این بدهی‌های خود را پس می‌دادند کافی بود. امّا در جواب تو باید بگویم که هیچ سازمان یهودی ایرانی و هیچ فرد یهودی ایرانی در طی تمامی این سالها به ما کمکی نکرده است. و من شرمنده‌تر می‌شوم. از خود می‌پرسم که در طی سال بیش از سه میلیون دلار پول سازمانهای یهودی ایرانی جمع می‌کنند پس این پولها به کجا می‌رود ما هنوز مثل انگل از جامعه یهودی جهان خون می‌مکیم بدون اینکه حتی مقداری از کمکهای آنها را پس دهیم. اینکه تا به حال هیچکس به هایاس یگانه نجات دهنده جامعه یهودی ایران کمک نکرده است باعث شرم جامعه ماست. از آقای «برگر» می‌پرسم آیا شما با سازمانهای یهودی ایرانی در تماس هستید؟ پاسخ می‌دهد که دو نفر از اعضای جامعه‌تان با ما نه ولی با «جوینت» در نیویورک در تماس هستند. این آقایان «**سلیمان رستگار**»، رئیس فدراسیون یهودیان ایرانی و «**مایکل ق**» می‌باشند. از آقای «برگر» می‌پرسم نظرتان درباره این افراد چیست؟ می‌گوید آنها را خوب نمی‌شناسم و با آنها ارتباط مستقیم نداشته‌ام. اما در «وین» نماینده جوینت برایت مفصل درباره آنها سخن خواهد گفت. آقای «برگر» از من می‌پرسد خوب تو نظرت درباره این آقایان و این فدراسیونتان چیست؟ نظرم را به او می‌گویم. می‌گویم که من هم مثل همه آنها را خوب می‌شناسم!

با آقای «برگر» دو ساعتی گپ زده‌ام. به من قول داده است که در «وین» تمام امکانات را در اختیارم بگذارند. با هر کسی که بخواهم سخن بگویم. در «وین» دکتر بروس لمسیدور انتظارم را می‌کشید. «لمسیدور» همان شخصیت جهانی، کسی که تمامی یهودیان ایرانی مهاجر که از «وین» به آمریکا آمده‌اند او را می‌شناسند. فردی که بیش از ۲۵ سال از عمر خود را صرف اوضاع یهودیان ایران کرده است. لمسیدور کسی که یهودیان ایرانی در «وین» به او لقب «**موسی جامعه یهودی ایران**» را داده‌اند. □

اخبار یهودیان ایرانی تبار در جهان

بولتن خبری انجمن کلیمیان تهران

در کنفرانس هنرهای دینی

روز دوشنبه هشتم آذر ماه جاری نخستین کنفرانس بین‌المللی هنر دینی در محل همایش های صدا و سیما جمهوری اسلامی ایرانی با سخنرانی آقای علی لاریجانی مدیر صدا و سیما آغاز شد و بمدت چهار روز ادامه داشت.

در این کنفرانس بدعوت برگزار کنندگان اعضای هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران و نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی شرکت نموده‌اند.

افتتاح آزمایشگاه مجتمع اتفاق به نام زنده یاد دکتر منوچهر نیکروز

روز پنجشنبه دوم آذر ماه با حضور مدیر و مسئولین مجتمع اتفاق و اولیاء دانش‌آموزان و گروهی از معتمدین جامعه کلیمی ایران آزمایشگاه شیمی، فیزیک و زیست شناسی مجتمع مدارس اتفاق بنام شادروان دکتر منوچهر نیک روز افتتاح شد.

انجمن کلیمیان تهران که برای تجهیز مدارس اختصاصی به آزمایشگاه و محیط های ورزشی از سال گذشته اقدامات عملی آغاز کرده است، هزینه‌های اولیه و اصلی احداث آزمایشگاه مجتمع اتفاق را به عهده گرفت و کمیته املاک انجمن کار ساختمان و آماده سازی محل آزمایشگاه را در کوتاه‌ترین زمان بانجام رساند.

تشکیل تیم‌های ورزشی جوانان

از اول آبانماه جاری تیم‌های ورزشی جوانان یهودی تمرینات مرتب خود را در سالن ورزشی استقلال تهران آغاز کرده‌اند. سرپرست گروه والیبال آقای سعید خلیلی است و تمرینات جوانان والیبالیست یهودی زیر نظر آقای خشایار ایلکا دنبال می‌شود.

میزان قبولی دانش‌آموزان

با مراقبت مدیر محترم دبستان و راهنمائی موسی ابن عمران (ابریشمی) و سعی و کوشش دانش‌آموزان میزان قبولی دانش‌آموزان مدارس موسی ابن عمران در سطحی مطلوب قرار داشته و موجب تشویق مسئولین و دانش‌آموزان شده است.

بموجب گزارش اعلام شده از طرف منطقه ۶ آموزش و پرورش تهران وضع قبولی دانش‌آموزان در جدول مدارس منطقه باین شرح بوده است.

سال اول راهنمائی از میان ۱۸ مدرسه رتبه سوم.

سال دوم راهنمائی از میان ۱۸ مدرسه رتبه هشتم.

سال سوم راهنمائی از میان ۱۷ مدرسه رتبه چهارم.

امیدواریم سال آینده شاهد موفقیت بیشتر دانش‌آموزان عزیز باشیم.

فعالیت‌های خانه جوانان

اخیراً بهمت هیئت رئیسه خانه جوانان یهود فعالیت جوانان گسترش چشمگیری یافته است.

در شهریور ماه امسال مراسم «بت میصوا» و «برمیصوا» در کنیسای ابریشمی برگزار شد و این مراسم مذهبی با استقبال خانواده‌های یهودی روبرو گردید. مراسم دیگری بمناسبت اهداء جوایز با حضور بیش از چهار صد نفر از همکیشان در تالار خراسانیها برگزار گردید که به متجاوز از پنجاه نفر از جوانان همکیش جوایزی اهداء شد.

گزارش فعالیتهای سازمان مرکزی یهودیان ایرانی تبار اسرائیل

فعالیت‌های ماه اکتبر

- در یک سوکای عمومی مراسم جشن سوکوت برقرار شد، نزدیک به ۲۰۰ نفر ایرانیان مقیم رمت هشارون و هرتصلیا در این مراسم شرکت جستند.

● در سالن زیبائی در مرکز خیابان دیزنگوب ۱۵۰ نفر از فارسی زبانان خولون، تل آویو در یک گرد هم آئی برنامه‌ای را اجرا نمودند که شامل سخنرانی قطعات موسیقی، و تشریح اوضاع اجتماعی، امنیتی و مسیر صلح با کشورهای عربی بود.

● یک گردش دسته جمعی از خولون، بت یام بناحیه رمت هگولان انجام گرفت. در خولون یک مرکز ثقل یهودیان ایرانی محسوب می‌شود یک کنیسای زیبائی بنام شهدای **زیر دریائی داکار** بنا شده، در کنار این کنیسا اخیراً سالن زیبائی افتتاح شده که هر هفته روزهای یکشنبه جلسات سخنرانی و هنری و موسیقی تشکیل می‌شود. مردم از این گرد هم آئی استقبال نموده و از برنامه‌ها ابراز خوش بینی نموده‌اند.

● یک گردش دسته جمعی بآبهای گرم **ال خما** واقع در جلگه یردن انجام گرفت.

فعالیت‌های ماه نوامبر

● در سالن زیبا و بزرگ یدلبانیم «بنام فرزندان شهید خولون» ۷۰۰ نفر از یهودیان ایرانی مقیم مرکز اسرائیل شرکت نمودند.

در این گردهم‌آئی از نخست وزیر مقتول مرحوم اسحق رابین قدردانی شد، شهردار خولون آقای موتی ساسون از رشد فعالیت سازمان ابراز خوش بختی نمود و گفت: کمتر سازمانی در اسرائیل موجود است که بتواند این مراسم فرهنگی، ادبی و اجتماعی را متشکل نماید.

آقای شمعون حناساب فصولی از تاریخچه زندگی پر شور مرحوم اسحق رابین را بیان داشت. در شعبه یروشالیم دو جلسه بیاد نخست وزیر شهید اسحق رابین تشکیل شد، که در آنها شمعون حناساب و وزیر کشاورزی اسرائیل آقای یعقوب صور شرکت نمودند. در پایان سخنرانی اعضاء شعبهٔ یروشالیم از مزار اسحق رابین دیدن نموده و دسته گلی به مزارش نثار نمودند.

فعالیت های ماه دسامبر

● مراسم حنوکا در شعبهٔ **اشدود**، ناتانیا و یروشالیم برقرار خواهد شد.

● مراسم حنوکا از طرف اتحادیه‌های عمومی مهاجرین در یروشالیم هیخال اسپورت که در آن رؤسای سوخنوت وزرا و اعضای کنست شرکت خواهند جست اجراء خواهد شد.

پانصد نفر از مهاجرین ایرانی بوسیله ۱۰ اتوبوس از نواحی مختلف اسرائیل در این مراسم که توأم با گردش در اطراف یروشالیم می‌باشد شرکت خواهند نمود. مراسم خنوکا در شعبهٔ **اور یهودا** برگزار خواهد شد. در خولون در سالن داکار مراسم خنوکا نیز اجراء خواهد شد.

سازمان برای بهبود وضع مسکن مهاجرین دائماً در تلاش است. تماس با وزرا و مسئولین امر ادامه خواهد یافت. امیدواریم در آینده نزدیک با بالا بردن قرضه‌های مسکن این مسئله دردناک حل شود. □

یهودیان مقیم لندن

شورای مرکزی یهودیان ایرانی مقیم لندن که سازمانی غیر انتفاعی است - روز یکشنبه ۱۷ دسامبر ۱۹۹۵ در سالن هتل ***Grosvenor House*** لندن با برگزاری جشن و گرد هم آیی یهودیان ایرانی مقیم انگلستان کلیه درآمد این جشن را به سرای سالمندان تهران اختصاص داده‌اند. با آرزوی موفقیت روز افزونشان این اقدام انسانی را بسیار ارج مینهیم.

جشنی که از طرف ایرانیان جوئیش سنتر برقرار شد دو هدف داشت



یکی بمناسبت حنوکا و دیگری که خیلی برای ما قابل اهمیت بود خانه پیران ایران که ما از طریق انجمن کلیمیان تهران و آقای بشیا که دوست صمیمی آقای حبیبی رئیس انجمن ماست با خبر شدیم که وضعشان خوب نیست و احتیاج مبرم بکمک مالی دارند و با وجود جمعیت کم لندن ۳۰۰ نفر شرکت کردند در ***Grosvenur House Hotel*** که یکی از مجلل‌ترین سالنهای لندن است با وضع خیلی آبرومندی با شام و ارکست برگزار شد.

از طرف افراد خیری هدایائی به کمیته برای شب جشن داده شده بود که از طریق لاتاری قرعه کشی شد و افراد خوبی که این هدایا را برده بودند گفتند که دوباره حراج کنیم که حدود ۴۰۰۰ پاوند درآمد حراج بود. در این جشن همه اعضای کمیته کمک کردند و بخصوص خانم فرخنده حبیبی از همه بیشتر بار این جشن بدوش ایشان بود.

در شب جشن آقای حبیبی گزارشی از وضع خانه پیران و بنیان گذاران خانه پیران و انجمن کلیمیان تهران بسمع مردم رساندند.

یهودیان کانادا

جامعه یهودیان ایرانی مقیم مونترال، کانادا با وجود کوچکی کمیتی جامعه خود، سازمانی دارد رسمی که هدفش گرد هم‌آیی خانواده‌ها می‌باشد.

در اول سال عبری روش هشانا، مراسم تفیلا و مراسم را طبق سنت ایرانی انجام داده‌اند ولی مراسم شبات، بخاطر پراکندگی خانواده‌ها در سطح شهر، مشترکاً با کنیسای سفارادی مراکشیها انجام میگردد.

این سازمان به مناسبت حنوکا و پوریم با ترتیب دادن برنامه‌های شاد همراه با شام و بازی برای بچه‌ها در راه همبستگی جامعه میکوشد. با امید موفقیت هر چه بیشترشان.

یهودیان لس آنجلس

کمیته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص، لس آنجلس

این کمیته فعال و ارزنده برنامه‌هایی را بشرح زیر برای تمام بانوان یهودی برای ماه ژانویه ۹۶ تدارک دیده است.

سه شنبه ۹ ژانویه: نهار ماهیانه با سخنرانی خانم مرسده فرخ زاده مشاور عموم اجتماعی و با شرکت خواننده محبوب آقای **«ستار»**.

سه شنبه ۱۶ ژانویه: کنسرت هنرمند جوان و موفق **«سیاوش»**.

سه شنبه ۲۳ و ۲۵: تور مسافرتی بمقصد رُزاریتا و انسنادا و توقف بین راه و صرف صبحانه در یکی از زیباترین پارکهای لس‌آنجلس و اقامت در بهترین هتل‌های رُزاریتا و دیدار از نقاط جالب و دیدنی انسنادا.

سه شنبه ۳۰ ژانویه: نمایش **«پاتوق خالی بندان»** با شرکت علی فخرالدین.

بنیاد مگبیت — لس آنجلس

بنیاد مگبیت نتیجهٔ انتخابات، تعیین مدیران مسئول و اعضاء هیأت مدیره و هیأت اجرائی دورهٔ سه ساله دوم را به اطلاع کلیه علاقمندان خود می‌رساند. بموجب اساسنامهٔ بنیاد مگبیت هر سه سال یکبار انتخابات برای تعیین افراد هیأت مدیره انجام می‌گیرد. هیأت مدیره متشکل از بیست و یکنفر است. هفت نفر از سوی هیأت امناء و چهارده نفر از سوی اعضای مگبیت انتخاب می‌شوند. طی ماه گذشته انتخابات سه ساله دوم هیأت مدیره بنیاد مگبیت بانجام رسید و افراد زیر بعضویت هیأت مدیره در آمدند:

از سوی هیأت امناء مگبیت: آقایان پرویز نظریان، نجات گبای، دکتر روبن ملامد، نورالله گبای، دکتر شکرالله برآوریان، نعیم پیری و ناصر نظریان انتخاب گردیدند.

با رأی کتبی از سوی اعضای مگبیت: خانم‌ها و آقایان فرح نورمند، مگی سلمیانی، ربای داوید شوفط، حمید نهایی، مایکل قدسیان، الیاس ابریشمی، دکتر باروخ بروخیم، لطف الله حی، ابراهیم ویکتوری، صمد کشفی، رامین آزادگان، عزری نامور، دکتر دانیال نظریان و بنژامن یادگار انتخاب گردیدند.

در تاریخ نهم نوامبر ۱۹۹۵ اولین جلسهٔ هیأت مدیره جدید تشکیل شد. در این جلسه آقای نجات گبای باتفاق آراء بسمت رئیس هیأت مدیره و آقای پرویز نظریان باتفاق آراء برای دورهٔ سه ساله دوم بسمت مدیر عامل انتخاب شدند.

در این جلسه آقای پرویز نظریان، مدیر عامل، مدیران مسئول در بنیاد مگبیت و اعضای هیأت عامل را به شرح زیر برای تصویب به هیأت مدیره معرفی کردند که عیناً مورد تصویب قرار گرفت.

مدیران مسئول: آقایان دکتر شکرالله برآوریان (قائم مقام مدیر عامل)، صمد کشفی (معاون ارشد مدیر عامل)، دکتر آونر منظور (معاون مدیر عامل)، الیاس ابریشمی (خزانه دار)، ابراهیم ویکتوری (دبیر) و حمید نهایی (مشاور حقوقی).

هیأت اجرائی: آقایان الیاس ابریشمی، رامین آزادگان، دکتر شکرالله برآوریان، دکتر باروخ بروخیم، نجات گبای، نورالله گبای، مایکل قدسیان، صمد کشفی، دکتر آونر منظور، بهروز میمند، دکتر روبن ملامد، ناصر نظریان، پرویز نظریان، نعیم پیری، ژوزف ریوانی، ابراهیم ویکتوری و بنژامن یادگار.

بنیاد مگبیت افتخار دارد ضمن تشکر از اعضای مگبیت که همکاری صمیمانه‌ای در انتخابات فوق نموده‌اند و از کلیهٔ افراد جامعه و سازمانهای مختلف که به هر نحوی برای استقرار یهودیان مهاجر در ایسرائل کمک می‌نمایند، سپاسگزاری نموده و امیدوار است حمایت و همبستگی خود را ادامه دهند.

بنی بریت، گروه فریبرز مطلوب

این گروه بمناسبت حنوکا روز یکشنبه ۱۷ دسامبر جشنی در هتل بورلی هیلتون برگزار نمود و جشنی نیز برای ۳۱ دسامبر ۱۹۹۵ و بمناسبت شب سال نو میلادی تدارک دیده است.

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن
۴۷۹۸ـ۴۷۹ (۳۱۰) تماس حاصل نمائید



آقایی هستم ۴۰ ساله ساکن نیویورک، قد ۵/۶، مهربان، نجیب، فوق لیسانس، شغل در رشته کامپیوتر، روشنفکر، علاقمند به آشنایی با دوشیزه‌ای ۳۵-۲۵، قد ۵/۶ تا ۵/۲، خانواده دوست و مهربان، زیبا، تحصیلات حداقل دیپلم، خوش اخلاق و روشنفکر. کد ۶۳۳

خانمی پزشک، ۳۸ ساله، یکبار ازدواج کرده، به گفته دوستان زیبا و خوش برخورد، اهل ورزش و موسیقی و مطالعه، خواهان آشنایی به منظور ازدواج با آقایی با تحصیلات مشابه، حدود سنی ۳۸ تا ۴۳ ساله، قد بلند و سالم، بدون اعتیاد به سیگار یا مشروبات، که خواهان تشکیل خانواده باشد می‌باشم. کد ۸۰۴

خانمی هستم ۵۲ ساله، فوق دیپلم، کارمند، قد ۵/۴، سبزه‌رو، شیک پوش و خوش اندام، بدون فرزند، مهربان و دوستدار خانواده، پای‌بند به اصول اخلاقی، مایل به ازدواج با آقایی ۶۳-۵۵، فهمیده و خوش برخورد، شیک پوش، پای بند به اصول اخلاقی و اهل مسافرت. کد ۸۱۰

آقایی ۵۱ ساله، پزشک، ۵/۷ فوت قبلاً ازدواج کرده، خوش قیافه، ورزشکار، صادق، مهربان، صمیمی مایل به ازدواج با خانمی تا ۴۵ سال، فهمیده، زیبا، خوش اندام و خوش اخلاق میباشد. کد ۹۳۵

آقایی هستم ۴۳ ساله، لیسانسه، خوش اخلاق، خانواده دوست، با مسئولیت و پایبند به اصول اخلاقی، قبلاً ازدواج کرده، علاقه به موسیقی، طبیعت و ورزش، مایل به اشنایی با خانمی ۳۸-۳۲ ساله، مجرد یا قبلاً متأهل، با تحصیلات دانشگاهی، خوش‌رو، مهربان، با مسئولیت که بتواند در مشترک دوست و تکیه گاه من باشد و مرا نیز دوست و تکیه گاه خود بداند. کد ۵۴

یهودیان لس آنجلس

مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی که گروهی نوپاست اولین کنفرانس بین‌المللی سالیانه خود را با عنوان «**یهودیان در ایران معاصر: از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی**» در روزهای ۱۳-۱۴ و ۱۵ ژانویه ۱۹۹۶ در موزه تالرنس مرکز سایمون وایزنتال لس‌آنجلس برگزار میکند.

برنامه‌های این کنفرانس - نمایشگاه عکسهای مستند - نشریات قدیمی و کتابهای یهودیان ایرانی است. نمایشنامه «از استر تا استر» با بازیگری شهره آغداشلو، نوشته هما سرشار - اجرای آثار مرتضی خان نی داود توسط شهلا سرشار و با رهبری ارکستر فرید فرجاد - شبهای شعر خوانی و کتابخوانی توسط شعرا و نویسندگان یهودی ایرانی از برنامه‌های جنبی این کنفرانس میباشد.

در بخش سخنرانیهای این کنفرانس، **پرفسور امنون نتصر** درباره یهودیان ایران و یهودیان کشورهای اسلامی - **یاسی گبای** در مورد معماری آثار باستانی یهودیان ایران و باز سازی آرامگاه استر - **میشل ستاین** درباره واکنش یهودیان تهران در رویارویی با هالاکاست، **فریار نیکبخت** درباره یهودیان و جنبشها و احزاب سیاسی، **دکتر ژاله پیرنظر** در مورد چند گانگی در چهره یهودی ایران در قرن حاضر، **پیمان نبونی و سامی سیم نگار** درباره تاریخ معاصر یهودیان ایران به زبان انگلیسی، **شموئیل کامران**، تاریخچه سازمانهای یهودیان ایران - **هایده سهیم**، گویش‌های یهودیان ایران و **شیرین‌دخت دقیقیان**، بررسی تطبیقی یهودی ستیزی در کشورهای اروپایی و ایران - **شکرالله برآوریان**، بانک بازرگانی و صنعت **مهندس جهانگیر بنایان**، محله‌ها و گورستانهای یهودیان تهران - و بالاخره نمایش فیلم مستند یهودیان مشهد، از موزه **دیاسپورا**، تل‌آویو. با امید موفقیت تمام دست اندر کاران این مرکز.



صفحه ازدواج

نشریه چشم انداز برای آشنایی جوانان یهودی در شرایطی ساده و سالم این صفحه را ترتیب داده است.

خواهشمندیم این فورم را کاملا" پر نموده و به آدرس زیر ارسال دارید.

روی پاکت مرقوم فرمایید **مربوط به صفحه ازدواج** در این صورت این نامه تنها توسط مسئول مربوطه باز خواهد شد و کلیه اطلاعات محرمانه خواهد ماند. به هر فرد یک شماره کد داده می شود.

نام و نشان افرادی که مایل به آشنایی با شخص آگهی دهنده باشند، در اختیار آگهی دهنده قرار خواهد گرفت تا در صورت تمایل با آنان تماس حاصل نمایند. **سازمان سیامک**، هیچ گونه مسئولیتی در قبال صحت و سقم اطلاعات داده شده از طرف آگهی دهندگان و افرادی که به آگهی ها جواب می دهند، نخواهد داشت.

● برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم احتمالی لطفاً کپی کارت شناسایی خود را با فرم بفرستید.

(۳۱۰)۴۷۹-۴۷۹۸

P.O. BOX 3074, BEVERLY HILLS, CA 90212

● اگر مایل به انتشار پیام خود در این صفحه نیستید خواهشمند است ما را مطلع کنید.

● هزینهٔ آگهی برای شش شماره ۲۰ دلار میباشد.

آگهی دهنده

نام .... نام خانوادگی .... قد ....

سن .... میزان تحصیلات .... شغل ....

آیا قبلا" ازدواج کرده اید؟ بله ☐ نه ☐ اگر بله، تعداد فرزند ....

نشــــانی:

تلفن خانه ( ) محل کار ( )

خصوصیاتی که مایلید در مورد شما بدانند

همسر مورد علاقه

سن .... قد .... میزان تحصیلات .... شغل ....

مجرد ☐ قبلا" متاهل ☐

خصوصیاتی که مایلید در همسر آینده بیابید.

Golden City Discount Store

Holiday Sale

فروشگاه گلدن سیتی

5518 Wilshire Blvd., Los Angeles
213 • 934 • 9306
Authorized Panasonic Dealer

انواع وسائل خانگی و کادوئی و الکتریکی
با نازلترین قیمت ۱۱۰ و ۲۲۰ ولت

Panasonic
FAX with INTEGRATED TELEPHONE SYSTEM, SPEAKERPHONE & AUTO PAPER CUTTER
•Multi-function LCD readout •64 level halftones •Paper curl reduction technology •Telephone directory with Alpha search



Panasonic
2-LINE CORDLESS PHONE with 10 CHANNEL ACCESS
•LCD readout on portable handset shows battery strength, channel number and more •Sound Charger noise reduction •KX-T3980



Panasonic
900MHz CORDLESS TELEPHONE
with pocket-size design •KX-T9500



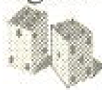
LATEST!

تعمیرات تلفن، انسرینگ ماشین و سماور پذیرفته میشود.

MALKA HADASSAH PROUDLY PRESENTS

MONTE CARLO NIGHT

a good time for a good cause



come & roll the dice with us

an evening filled with fun, music, excitement, games, and prizes

Sunday, January 14, 1996
Olympic Collection
7:30 p.m.

For tickets and more information, please contact:
(310) 275-3212 or (310) 273-2109

در اسرائیل

فیلم برداری و عکاسی از جشنهای شما

عکاسی از مدل‌های لباس برای جورنال لباس

عکس‌های پرتره و خانوادگی

استودیو شلی *SHELLY*

504-2656 خولون

661-622 تل آویو

A Day in the Life of a College Student

by : Sandy Pedram

It's lunch time and after a morning of never-ending classes I decide to settle down in the notorious Kerckhoff (a spot on the UCLA campus that Iranians have appropriated for their own purposes) to get a bite to eat and to do some studying as they call it! Sure enough, I find a place to crash and I'm surrounded by a whole Persian community. On my left someone has just lifted the top off his Tupperware filling the air with the pungent smell of ghormeh-sabzi. He seems to be a harmless fellow who wants nothing else but to be left alone to eat the lunch that his mother has labored to make for him in peace (one of the advantages of living at home besides free laundry). Directly in front of me is a group that consists of the "I got lucky" crowds who are collectively majoring in the disciplines of finding a spouse. A glance backwards reveals a group of aspiring UCLA alumni to be, who in the meantime are ditching classes at local high schools to " kick it" on the grounds of their future destination (so they dream!). In contrast, on my right is quite an interesting bunch of intellectuals. After about an hour of intense gawking, one of these guys makes his move on a girl sitting right next to him. She had been doing some intense "studying" of the subject herself and was glad that he finally broke the ice. So they get a conversation going and he asks her , "So what's your major?" and without even giving her a chance to respond he says, "Let me guess...Biology. Of course! What else! So am I." These two pioneers and their followers constitute one-zillionth of a fraction of the huge generation of Iranian Jews that will make up seventy-five percent, if not more, of the nation's medical professionals, if medical schools don't rule out biology majors in the near future.



Now where do I fit in to this chaotic community. For one thing, I absolutely refuse to be swept away by this huge tide of people who have either succumbed to pressure by their parents or their peers or are merely slaves of their desire for wealth (note: I have no intention of offending those rare individuals who have other motivations, such as contributing to their community or helping mankind, for pursuing a career in medicine), and be swept away into an ocean of competition. However, one thing I do heed to is my ambition. Unfortunately, I find my ambition compels me to stay in the race with these people, even though I know in my heart that taking the same route through life as these individuals may not be the best, or rather the most satisfying, choice for me. Nevertheless, before I allow myself to be reduced to a fish (goldfish, better yet tadpole) in the sea, I must explore the surrounding islands and become at least relatively certain that I'm not passing up a potential paradise. Don't misunderstand. I am not the least bit ungrateful for such an opportunity to meet my potential and do something good with my life. I just want to be sure I am reaching my potential and not what my immediate society thinks is my potential (Dr. Hood).

As for the "I got lucky" crew, whatever happened to ambition! I mean I think finding one's soul mate is very important, but I'd think twice before taking it up as a career. There is so much more to be gotten out of education ... life! Sooner or later we all settle down, whether or not it's into marriage. I, myself, am a firm believer that good things come to those who wait and have mastered the art of patience. So, meanwhile, you might as well pass up the time you spend waiting for Mr. Right to cross your threshold by making yourself the educated and achieved Miss Right!

Luckily, I don't have to concern myself with the group of rebelling teenagers who view themselves as a step ahead of their own generation. I have already earned, through laborious work and occasional ditching of my own, alumna status on campus and am currently enjoying every minute millisecond of it! People always told me I'd miss my high school years. So far, 3 hours of commuting in bumper to bumper traffic on the 405 Freeway has not even been enough to convince me to look backward rather than ahead. College life is "the bomb" as long as you're in good enough shape to get yourself from north campus to south campus (an obstacle course complete with hills and herds of unyielding people) in a mere 10 minutes for your next class.

And now if you will excuse me, I think I'll go join the lonesome fellow on my left. Maybe he has enough of that khoresht for two. Better yet, maybe he too feels lost amidst this Iranian community and hasn't quite found his niche either.

PERSIANS UNITE AT UNIVERSITY HIGH

By Brenda Bahareh Tavakoli

*U*niversity High has always been known for its large Persian population. However, this characteristic had recently proven to be disastrous. Although none of the facts have yet to be confirmed, it has been said that a small number of Persians were involved in a conflict with a local gang. Since then numerous rumors have been circulating as to what really happened and exactly who was involved. The start of the conflict still remains a mystery to many, however, the fact remains that numerous Persian teens at University still fear for their safety. Although there has been an increased amount of security around the campus located in West Los Angeles, students agree that the safety they used to feel on campus has now vanished.



*W*hile speaking to President of External Affairs Bobby Banafsheian, he explained the feelings of paranoia that surround him and numerous other Paradise Judea members while at school. He explains the feelings of fear while walking through the halls alone, and seeing two strangers walking towards him. Like Bobby, Hedieh Rabizadeh ,President of Communications ,confirms that Persians now attempt to travel in packs instead of alone. They feel safety in numbers and agree that if approached they would feel less vulnerable with a group of friends surrounding them. Hedieh adds that she now makes it a point not to give the impression of animosity towards any of her minority peers. She states that by smiling at everyone she hopes to convey the message that she means no harm and should not be affiliated with the incidents that occurred some three weeks ago. Most students I speak to agree that they do not understand why they are being punished for something that they had no involvement in. They remain frustrated that while they try to live a life free of gang activity, an incident like this instantly places them in an unconfortable and dangerous atmosphere that they do not deserve to be in. Their only ammunition seems to be to stick together and keep a low profile. While students used to congregate around the popular "Persian hill", students now leave the campus as soon as possible instead of socializing with their friends.



*W*hile unfortunate,, many feel that this incident has proven as an important wake up call for Persians. A student who wishes to remain anonymous states, " Persians like to act like gang members...they always start fights at parties and enjoy the feelings of intimidation they arouse from their peers. But they crossed over the line and messed with the wrong people. Now they are the ones feeling intimidated. Maybe now they will learn their lesson and stop trying to act like something that they are not." In addition, many popular hangouts that used to be filled with Persians are now left empty out of fear. However, Bobby disagrees that this incident has "scared" anyone out of resorting to violence. Bobby states that instead of striving for peace, numerous Persians have approached him in hopes of uniting Persians to have an all out brawl with the conflicting gang. The violence seems to be going into an endless circle.

*F*ortunately, students at University High state that relations are improving. At a recent Voices meeting, a racial relations group at the school, Persians students got the opportunity to approach Latino students and ask how to end the animosity towards one another. Bobby states, "Through talking we were able to accomplish some kind of peace." Yet, the fact remains that this incident could easily happen again, maybe even at your school. Have we learned our lesson? Although Persians may not have been at fault and did not provoke this uprising, who is to say this will not happen again. We must learn to turn away from dangerous and negative influences. Regardless of how angry or hopeless one remains, they must remember that violence is not the answer.

and fun that Americans may seem to have, I strongly believe that our traditions and customs prove to be beneficial. The values instilled in us as children remain with us and make us more responsible as a whole. I do admit that there are strong exceptions in both cultures, Persians who have abandoned their families and Americans who remain devoted to their families. However, from a first hand perspective of going to school with Americans all of my life, I have noticed that the family values we cherish are greatly lacking. The tradition on Shabbat may seem like a nuisance to our American peers. And although Persian teens may complain about the numerous family gatherings, we ultimately respect the wishes of our parents. Although many Persians may admire the freedom that Americans may have, they must remember that the foundation of values instilled in them will prove to be more valuable.



*S*o, as in answer to the question of many Persian teens as to who they should be, I reply-Be Yourself! I think it remains important for Persian teens to understand and interact with Americans. The American concepts introduced to our culture have proved to be very valuable. However, I remain convinced that it remains equally as important to never be ashamed of who you are or what you believe in.

Measuring College Costs

In the past decade, college costs have continuously outpaced inflation - usually by about 2 percent per year - and are expected to do so in the future. The chart below features a bariety of colleges and what their tuition, fees, and room and board costs may look like five or 10 years from now. And, keep in mind that the numbers below do not include costs for books, travel, spending money, or any other miscellaneous college expenses.

College	*1995*	*2000*	*2005*	*2010*
University of Southern California	$89,120	$119,420	$159,524	$213,888
University of Notre Dame	$82,611	$110,60	$148,257	$198,414
University of Washington at St. Louis	$99,957	$133,872	$179,380	$240,077

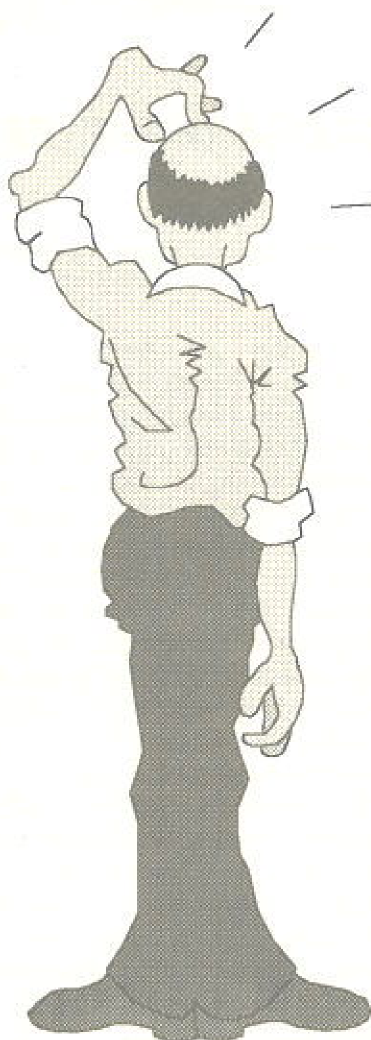


TORN BETWEEN TWO CULTURES

By: Brenda Bahareh Tavakoli

*T*hrough all of my discussions with Persian teens there remains one prevalent complaint. A vast majority of Persian teens feel great vacillation between their Persian culture and the American society that they live in. Whether in school, t.v., radio, or the movies, Persian adolescents are constantly surrounded by American ideas and propaganda. Yet, at home they are constantly reminded that they are not "Batche Amreicayees." So, they ask, How are they to choose, What are they supposed to be?

*A*lthough there is a large percentage of Persians living in Los Angeles, Persian teens can not escape the differences they feel from Americans. The American lifestyle is much more open and relaxed as compared to the strict parental guidance that Persian teens face. However, Persians must remember that it remains impossible to live in a country and not assimilate to the American way of life. Certainly the life style we live in America greatly differs from that of our parents in Iran. While schools in Iran were all separated between boys and girls, most teens here attend co-educational schools. In addition, women's roles in Iran were generally restricted to that of a dedicated wife and mother. However, more Persian girls are now being encouraged to pursue a higher education and enter the professional work force. While these may not seem like important difference to us, they are truly a large step in the right direction. American values-although many hate to admit it-are changing our lifestyles. Like numerous other minority races, we are becoming "Americanized."



*H*owever, there still remain major differences between the two cultures that leave many teens frustrated. As a senior, college applications have basically taken over my life and those of my classmates. While many of my peers discuss attending top universities back east, I , along with other Persian Jewish girls are limited to the Los Angeles area. Recently being awarded from an Ivy League collage, my American classmate question my decision to stay in Los Angeles. They question, "Why would you pass up a wonderful opportunity to stay here...the whole point of college is to get away." A few years ago I would have replied that it is not proper for a young Persian Jewish girl to move away at 17. They still did not understand the logic behind the tradition and I assumed that it was just another unfair custom. I am expected to compete with my American peers and when I finally prove myself, my culture and tradition deny me the opportunity to expand to my true potential. It seemed life another double standard, compete with them, but don't act like them. However over the last year, I have realized that I do not WANT to leave. There are to many things here for me to leave behind. Most importantly, my family.

I think the main difference between Persians and Americans remains the importance of family. This becomes the dividing line between the two cultures. Don't get me wrong, some of my closest American friends love their families very much, I simply believe the relationship of Persians with their family remains much closer than those of Americans. The love between my family definitely overrides any desires to "get away" as Americans put it. In addition, many Persian males, who do have the option of moving away , choose to stay in Los Angeles with their loved ones. And although I think that family strength is the one aspect of our culture that makes us different, it is also the factor that makes us better. Regardless of all the freedom

WINDY MOUNTAIN

By: Brenda Bahareh Tavakoli

November 26,1995 thirty two members of Paradise Judea met at nine a.m. to begin what would become a day filled with laughter, fun and wind!!! Upon arrival at the Magic Mountain theme park, members were disappointed to hear that two rides were closed due to the strong winds. However, not even the cold could get our spirit down as we ran around the park enjoying ourselves and meeting new people. Although the group did split apart throughout the day, we managed to join for lunch and continue the afternoon. Members especially enjoyed Jet Stream during which a serious water fight left some members soaking wet. Colossus proved to be the most favorite attraction as members continued to return over and over again while chanting P.J. in the short line. The afternoon ended with a memorable ride on the Buccaneer Ship with all of the Paradise Judea members on board. Although the constant cold did slow us down, the event proved to be very successful. Not only did members meet new people, but they also built a strong bond that they otherwise may not have been able to. All those who attended, including our chaperones, Roya Barlava and Farad Melamed, truly enjoyed the afternoon. Wind , rain or, shine--nothing can get us down!



HOLOCAUST MUSEUM

By: Yasi Khodadadi, Vice President of Paradise Judea

On Sunday, October 29, Paradise Judea journeyed to the Simon Wiesenthal Museum Of Tolerance. Although dejected and full of sorrow, the members of Paradise Judea were mystified by the experience. Through hands on encounters and personal documents, Paradise Judea members regained knowledge about the horrifying persecution of over six million Jews, known as the Holocaust. Furthermore, Paradise Judea members followed up on the life of a Jew, which either survived the Holocaust, or fell short to a long lasting struggle for freedom. As fellow members began to collect tears in their eyes, I realized that the Holocaust was a dreadful period in history which is never to be forgotten. It is encouraged that all Jews visit the Simon Wiesenthal Center, and experience the struggle of our fellow ancestors.





I stuck my head out again for no reason in particular when suddenly, a teenage girl locked eyes with me. It was at that exact moment when I realized that these were real people, not TV show extras. This young girl was probably close to my age. She most likely once went to school, had many friends, and a home. However, for some reason that may have been out of her control, she was standing on a street corner, waiting in line just so she could have a meal that wasn't picked out of a garbage can. I thought about the night before, when I turned down my mother's homemade dinner because we had chicken and rice the previous night. I rolled up the window, as teardrops of guilt rolled down my face.

Ramin Tabibnia (P.J.'s Treasurer) woke me up from my trance to inform me that we had arrived at our destination. **Neema Ahadian** (pilot of the Extra Activities crew), **Bobby Banafsheian**, and I unloaded cans of yams and corn from the cars. While **Parnaz Barnajian** (Secretary for P.J.) and **Dina Delkhah** (Education conductor) started operating on the defenseless birds, **Hedieh Rabizadeh** (Master of Communications) and I emptied cans of corn into an aluminum tray. Everyone put on a pair of gloves and started working. Within a few minutes, the parking lot looked just like a buffet, all-you-can-eat restaurant.



The rest of the day went as smooth as gravy. The infinite amount of thanks that we received was nothing compared to the magic we felt inside. We witnessed children's eyes light up as they received doughnuts and muffins. Elderly men and women wished us Happy Holidays as we filled their paper plates with home cooked food. Even the ones that didn't say a wòrd showed us their gratitude with smiles. The energy that buzzed around us was indescribable. It was a very positive experience for all.

As I said, my turkey turned out very nicely. I think, however, that I became a little too attached to Tom. Even though he's gone, the satisfaction that he's brought me will live forever. My mom, on the other hand, is reconsidering my pleads for a puppy. I'll never forget you Tom, thanks for everything!

Thank you to **Sherwin Arastoozad** (Captain of the Sports Committee) and **Brenda Tavakoli** (Head of Publications) who couldn't make it but still contributed with ideas and turkeys. We missed you guys!

Special Thank You to those who participated:
Nancy Yamini, Allen Fakheri, Rhonda Arastoozad, Gil Saraf, Nazanin Shabanzadeh, Ravash Ram, Sharona Zarabi, Feri Shaye, Arash Nowain, Shirley Micheali,, Sherry Kohan, Rebecca Eslamboly, Sahar Bina, Ronit Nabizadeh, Raymond Fouladian, Haleh Rabizadeh, Farnaz Mofarrah, Daniel Ahadian, Neda Lalezari

To Dariush & Roya Fakheri, Roya Barlava, Soheil Navidbakhsh, Afsaneh Mehdipour, Marjan Adasha, and everyone else who helped, thanks for making it happen!

Important news

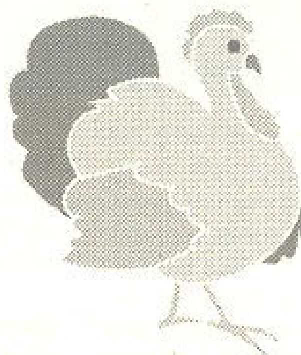
Chashm Andaaz is in the process of going on Internet.
We are preparing to take a whole nod for our organization.
For those who are interested to advertise on our web site, please contact our office at (310) 479-4798.

Ode to My Turkey

*By: **Bahareh Ramin** (President of the Membership/ Administrative Committee)*

"Sam, don't you dare put that turkey in my car. Sam, I'm serious, don't!!"

My yelling was useless and besides, it was too late. **Sam Moradzadeh** (President of the Publicity/ Advertisement Committee for Paradise Judea) put the last of the turkeys that he bought with **Soheil Navidbaksh** (Supervisor and Advisor to P.J.) in the trunk of my car. The 22 pound Young Tom Turkey sat there, nestled in it's aluminum tray, ready to be taken home and cooked.



"I can't cook this turkey, I don't know how. You're going to waste it. I'll probably burn it. Then there won't be enough turkeys to go around and many unfortunate people who shouldn't go hungry, will." My plan to con him in taking it back would work better if I threw in the guilt trip.

" Don't worry, I'm sure your mom will be more than happy to help you," Sam hollered to me as he backed up his van.

Once he drove off, it was just me and Tom.

I drove down the winding parking structure of the SIAMAK office building with one question in mind: How am I going to cook this huge turkey?! The board of Paradise Judea had decided in the meeting that Sunday morning that that everyone was to take a turkey home and cook it for Thanksgiving Day. Paradise Judea was planning to spend the morning of November 23 in Downtown, LA, passing food to the homeless and less fortunate. I had no problem with taking the turkey home, my only concern was that our oven would be occupied by one of Tom's relatives. Suddenly, a picture flashed in front of me. I saw all the P.J. Members and all the hungry people waiting for me to open my package. When we try to pull the turkey out, it is completely burnt to a crisp. We dissect it to see if any piece was salvaged, only to find that the inside is entirely pink and uncooked. Everyone starts yelling and throwing food at me, demanding to know if I'm trying to poison them. My nightmare was interrupted by the thumping of the loud bird against my trunk door.

Well, the shortened week went by as I had predicted. Wednesday evening, my Pre-Thanksgiving festivities were cut short so that I could rest up for the big day. **Sally Banafshian** (chief fund raiser for P.J.) called to wake me up at 6:30 AM. I screamed at her for waking me up at the crack of dawn, but she reminded me that **Farzin Emrani** (Paradise Judea's first President) and **Yasi Khodadadi** (P.J.'s first Vice President) would murder us if we weren't at the SIAMAK office building at 7:30 **SHARP** with turkeys in hand. I sighed a breath of relief when my oven door opened. My turkey turned out to look nothing as I had imagined. Actually, it looked *very* edible. (Thanks Mom!!)

By the time we arrived in Downtown, lines had already been formed by hungry people just looking for a warm meal on Thanksgiving Day. It was suprising to see how many different organizations were out there imitating us. I asked **Farzin Kabaei** (Head of the Charity Committee) to unlock my window so I could scope out the competition. **Ben Nazarian** (Chairperson for P.J.) asked me what they were serving.

" I can't really tell, but I'm sure that whatever we have is better." I replied back with a grin.



FUN IN THE SUN

By Feri Shaye

On November 5th, the Paradise Judea members gathered at Rancho Park for a day in the sun. It was an afternoon filled with food, fun, music and of course parents! The picnic started 12:00 p.m. and lasted until the sun went down. The picnic was set off by a competitive game of football; the P's vs. the J's followed by an exciting game of volleyball.

After all the exercise everybody raided the food and drinks. It was a delicious potluck ranging from pasta to sandwiches to brownies for desert. After everybody was full and satisfied the parents mingled among themselves talking about old times and encountering long lost friends from childhood, while the kids sat down for a nice, fair, game of cards. Ya right! Mr. X and Mr.Y (names concealed for protection reasons) would look at everybody else's cards and exchange cards under the table. While this lovely card game was going on, our wonderful cheerleader Hedieh kept chanting "PJ! PJ! When I say P, you say J!" and the rest of the group would join her in a loud uproar.

The rest of the afternoon passed in the same enjoyable manner. We played backgammon, sat around and reminisced on old times, took pictures, danced to Persian music and much more. When nighttime approached, we cleaned up and headed for home, but in our hearts we all had a warm and content feeling . Not only had we had a wonderful afternoon but thanks to the organization of Farz Kabai and all the contributors, we gathered up bags full of clothing and toys for children for Hanukkah.

I am mother Israel, the pit of Covenant, the cry of God

I am Deborah's sweet song, words that honey ever blessed

I am the Sea of Reed, the strength of iron rod

I am Ruth, counsil of Peace and Love

I am the lasting Garden of Eden, the appie and the pear

I am Sarah, soul beyond and bright above

I am Hanah and beauty of non-compare

Bless'ed is my love for Israel, my babe

Whose tears I shall caress away and save

Whose lonely angels shall rest upon the knee

And shout aloud thy bleess'ed roots and history

Ay, tis the land neither arrows nor swords will fell

For I am pit of Covenant, the cry of God, I am mother Israel

Shirley Michaeli



LETTER FROM THE EDITOR



As you can see, Paradise Judea is growing stronger every day. We have nearly doubled our membership and continue to organize exciting and new activities. We hope the articles in this magazine give you a better idea of our goals and hopes. We would truly like to create an amusing and safe environment for the youth of our community. We have many different committees underway and they would love to have your support. If you would like to become a member or are interested in writing for the English section, please contact the Siam office.

Upcoming Events:

Party/Concert
Ski Trip
Day in Santa Barbara
Charity Clothes Drive
Toy Drive
Sports Events
Billiards Party

If you have any questions or comments we would love to hear from you. Call us!!!



PARENTS GET INVOLVED

By Brenda Bahareh Tavakoli

Parental involving remains a key contributor of Paradise Judea. On December 5,1995 we held an informational seminar for parents the Olympic Collection. The event was an informational lecture based on drug abuse and other problems that teens face in our society today. Over two hundred parents attended and grasped the opportunity to learn how to have better communication with their teens. President of SIAMAK , Dariush Fakheri as well as inspirational Soheil Navidbakhsh addressed the audience with helpful ideas and insights. The major emphasis of the seminar remained a better parent - child relationship. The parents walked away feeling more informed on the problems and pressures that their children face. They also learned helpful lessons of how to deal with their children when a serious conflicts does occur. The guest speakers were followed by an hour of open discussion among the parents discussing their similar concerns. Even after the lecture was officially over, parents remained in the ballroom and continued an evening that they felt to be very helpful. The event was a definite success and we hope to hold other such lectures in the future. Paradise Judea was established to help teens in trouble and pull them away from the numerous negative influences that surround them. We believe it remain eminent to get parents involved. Through our lectures we hope to give parents a better idea of what Paradise Judea stands for. By explaining our goals and previous accomplishments we hope to establish a basis of trust with the parents of our Persian Jewish community. Hopefully, we can help parents to understand the needs of their children and become more patient with their teens varying mood swings. By educating parents we hope to help teens feel more comfortable with their parents. By forming an atmosphere of trust and understanding, we hope to prevent numerous teens from turning to the streets instead of to their loving family. Remember, we need your support ,and if you are interested please contact the SIAMAK office.

Siamak's Jewish Business Networking Series presents an exciting debate entitled "**BANKRUPTCY IN THE 90'S - DEBTOR vs. CREDITOR**". The Networking Debate will feature two impressive panelists who are both dynamic and aggressive bankruptcy attorneys: **Baruch C. Cohen, Esq.**, a Bankruptcy litigator representing debtors, and **Robert S. Lampl, Esq.**, a bankruptcy litigator representing the creditors. Messrs. Cohen & Lampl have been opposing counsel to each other in various bankruptcy litigation cases before the United States Bankruptcy Court for the Central District of California.

Messrs. Cohen & Lampl will face off against each other for an exclusive, no-holds barred, interactive, live presentation on January 9, 1996, at the Beverly Hilton Hotel, at 9876 Wilshire Boulevard, from 7:00 - 9:30 p.m.

Mr. Cohen's practice includes all aspects of creditors' and debtors' rights, corporate reorganizations, personal bankruptcies, and all types of bankruptcy litigation in State, Federal and Bankruptcy Courts. He is admitted to practice before all California State Courts, the United States Court of Appeals - Ninth Judicial Circuit, the Bankruptcy Appellate Panel, the United States District Courts for the Central, Eastern, Northern and Southern Districts of California. He is a member of the Federal & State Bar Association; the Los Angeles County Bar Association,; The Beverly Hills Bar Association; the Financial Lawyers' Conference; and the Bankruptcy Study Forum. He is also and ordained Rabbi.

Mr. Lampl's practice principally involves representing large Financial institutions (creditors). He too is admitted to practice before all California State Courts, the United States Court of Appeals - Ninth Judicial Circuit, the Bankruptcy Appellate Panel, the United States District Courts for the Central, Eastern, Northern and Southern Districts of California. He also practices Immigration Law.

Siamak's Jewish Business Networking Series is generated toward educating our community of young adult professionals in variety of subjects that interests them, and promoting a healthy business relationship among them.

Participants are urged to bring 100 business card

Tickets go on sale December 28, 1995. For more information and to reserve advance tickets please call

Siamak's Yaran at (310) 281-1161.

New Year . . . New Steps . . . New Nights . . . and **New Club**

SIAMAK'S YARAN PROUDLY PRESENTS . . .

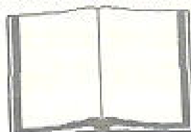
TUESDAY NIGHTS
CLUB

STARTING
JANUARY 1996
SIAMAK'S YARAN
WILL HAVE A PROGRAM
EVERY TUESDAY NIGHTS.

mark your calendar and don't miss...

SIAMAK'S YARAN
TUESDAY NIGHTS CLUB

BOOK CLUB: FIRST and THIRD TUESDAY of each month at 8:00 p.m., 2001 S. Barrington, Suite 306 (Between Santa Monica and Olympic) - Free Admission, Free Parking.



NET WORKING: SECOND TUESDAY of each month at 7:00 p.m. - Beverly Hilton Hotel, 9876 Wilshire Blvd. (corner of Wilshire and Santa Monica) - Admission: $10.00 members; $12.00 Non-members, $15.00 at the door. (Reserve your seat by sending your check in advance to: *I.J.F. - P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212 - Attn..: Net-Working).*



DISCUSSION: FOURTH TUESDAY of each month at 7:00 p.m. - Plaza De'Oro - Community Room - 17175A Ventura Blvd. in Encino (Between Balboa and White Oak).

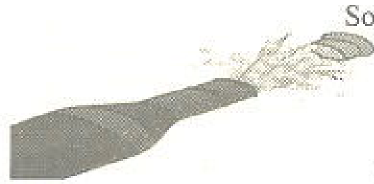
Fantastic!

YARAN - THE YOUNG ADULT GROUP OF SIAMAK'S ORGANIZATION
For further information or to RSVP for any activity, please call the 24 hour YARAN line: (310) 281-1161

בּ"ה

Are You Ready To Feel The Music?
Are You Ready To Unchain Your Soul?
Are You Ready To Feel The Rhythm Through Your Vein?

So



Set Yourself Free

&

Join *Siamak* org. for an Exceptional Evening

on

Saturday January 27, 1996

at

Beverly Hilton Hotel
(9876 Wilshire Blvd., Grand Ballroom)



Party Rules:

-You must be willing to have fun. All others will be ejected (or rejected)
-Come anyway you want, just not naked
-Tickets cost $5,000. Oh, sorry! We mean $45 ($50 at the door, no exception, if any left)
-To make it easy, send your $ in advance & pick up your ticket at the door
-Do not forget about the age limit, if you do not meet the age criteria, you may get bored
-Just show up around 8:30 p.m., follow the rest of the crowd, & dance until you drop
-Need information? Call 411. Then call *SIAMAK* org. at (310) 479-4798

A TRIP BACK TO THE SAFAVID ERA

By: Ramin Nekkoukar

The Chashm Andaaz magazine and Siamak organization is proud to inform the Persian Community that the famous J. Paul Getty Museum in Malibu, California, is exhibiting 17th and 18th century Safavid era Persian art. This exhibition is called Isfahan, since the famous city was the capital during the Safavid period (1579-1722). The exhibition is on display through January 14, 1996, and contains religious and secular arts from this period such as Judeo-Persian illustrations of Yusuf and Zulaikha, Esther Giving Birth to Cyrus, Shirin Discovering The Portrait of Khosrou as well as a ketubbah.

On January 7, 1996, the J. Paul Getty Museum offers a family festival for its patrons. This festival, which is aimed for amusement of children (when accompanied by an adult), contains activities such as dance performances, storytelling, art and calligraphy workshops. The activities include: John Bilezikjian Duo performing Armenian Music; Shida Pegahi of Nay Nava Dance Theater performing Persian Dance; Alidz Agbabian narrating Armenian, Persian and Hebrew stories; Susan Ounjian performing Armenian Dance; Manoochehr Sadeghi performing Persian Music; Elmira Adamian painting of miniature figures as well as calligraphy demonstrations of Vicki Reikes Fox (Hebrew), Ali Heidary (Persian) and Seeron Yeretzian (Armenian). There are also coloring book activities throughout the day. These dates are ideal for those who have children and would like their children to be exposed to the rich culture of ancient Persia.

There are also free seminars offered for adults who are interested in the arts of the Safavid period such as:

In Queen Esther's Garden: Miniature paintings in Judeo-Persian manuscripts by Vera Basch Moreen on January 4, 1996.

Ethnic and religious diversity in Isfahan by Vartan Gregorian on January 10, 1996.

On December 3, 1995, The Yaran group had the opportunity to visit this exhibition. The Judeo-Persian illustrations left the impression on visitors of how much that community had assimilated to the Persian Culture. The Judeo-Persian illustration's miniature style were indistinguishable from the general Persian arts of that period. In comparison, the Armenian arts featured Christian figures and styles. There was also a kettubah on display which, according to the Museum's notations, was written in Hebrew letters using Persian words.

These articles left the impression that the Judeo-Persian Community has the capability of blending into the community to which they might be exposed. One can see similar occurrences in our community today. Our community, in Los Angeles, has managed to become almost indistinguishable from the western community in which we live in during the post-Islamic Revolution period.

As a whole, the Persian artists unlike any of their western counterparts, revealed their message by including a poem written in calligraphy. In some paintings, the artist actually had these poems written in such a way that it seemed to be part of the painting and only with closer inspection, one would be able to realize that it is actually words. The articles also indicated changes in the Persian Language throughout the centuries.

The J. Paul Getty Museum's Isfahan exhibition is a tribute to the Persian Culture's tolerance of ethnic diversity in past centuries. It is very important for our community to visit and support such exhibitions and hence promote the legacy of our ancestry.

Ours was a culture filled with centuries of arts and literature; however, the new generation has not been exposed to the true Persian Culture. Therefore, for those of us who grew up abroad, it is important to see our cultural heritage and our ancestors' political and cultural influence in history.

Ten Commandments of Human Relations

1. Speak to people - there is nothing as nice as a word of greeting
2. Smile at people - it takes 72 muscles to frown & only 14 to smile
3. Call people by name - the sweetest music to anyone's ears is the sound of her/his own name
4. Be friendly & helpful - there's nothing like a friendly face & a helping hand
5. Be cordial - speak & act as if everything you do were a real pleasure
6. Be genuinely interested in people - you can like anyone if you try
7. Be generous with praise - cautions with criticism
8. Be considerate of the feelings of others - it will be appreciated
9. Be thoughtful of the opinion of others - there are three sides to every controversy: yours, the other fellow's & the right one
10. Be alert to give service - what counts most in life is what we do for others.

By following these few steps, your world may become a better place

THE SOUND OF MUSIC

We were unaware of cabbies who picking up whores, and the ensuing Russian vodka parties in the urine ladened back allies of the Capital City. Unaware of the legalized masculine polygamy condoned by the religious hierarchy, and its innocent victims, girls as young as the ones Maria cared for after she left the convent to join the Vontrap family.

From the beginning we were mystified by Austrian country side. By Julie Andrews' wide open arms as though to encapsulate mother nature. To become intertwined with all its enormity. And by her giving back, ballads flowing from the depth of her vocal cords, onto the green pasture, rolling down the picturesque valley, and up the snow capped mountains.

"THE HILLS ARE ALIVE WITH THE SOUND OF MUSIC."

What was it about her that after all these years still makes me shiver with delight and brings tears to my eyes, as my kids and I sprawl on the green to learn DO-RE-ME? How did she know so much about a country that was never to be? A country where wild geese streaked across the spring skies, instead of the shriek of the missiles piercing the still of the night. Where boys with quaint eyes played kick-ball, instead of being used to clear land mines. Where small girls playfully clutched their mothers skirt,instead of witnessing their brutal rape by men of the invading army.

Julie must have known about old Persia of exotic rugs and Aristocratic Cats. About the chatter of street merchants peddling livelihood. About old time doctors making house calls with their potions of herbs, rosewater, india and ink. She must have known about my old Persia as she continued singing.

> ***"Girls in white dresses with blue satin sashes***
> ***snow flakes that stay on my nose and my lashes***
> ***wild geese that fly with the moon on their wings***
> ***these are a few of my favorite things."***

Julie is an innocence almost lost along the way. An impassioned plea deep from within. A cry of redemption for the child in all of us. Julie is a fresh start of wholesomeness, of not being afraid, of relearning how to be a child again.

I am endeared to that woman, who, with each great performance, is on the verge of shedding a tear for innocence. I hope her sweet voice disseminates across the oceans to my native land, and all other places where men's inhumanity to men is the order of the day. I hope she can retrieve what's almost lost.

EL and Baal

Rabbi Nissim Davidi Fax of 9-21-95

Dear Professor Garber;

Please let me know where in Isaiah or anywhere in all of Tanach the word Baal refers to Hashem. You challenged me to look it up and I did. As I thought, and pure logic dictates, I did not find such a reference. Looking forward to your response.

Rabbi Nissim Davidi

****

Reply by Professor Zev Garber

Term, Baal: Canaanite-Phoenician, "master, "lord"; a chief member of the Canaanite pantheon: offspring of Dagon, consort of Baalat (Asherah, Astarte, Anath of Bible); and known in various communities as their own local baal. The sum total of such community Baals make up Baalim, whose worship was Baalism. The name Baal occurs in many place names such as: Baalah, Baalath, Baalhamon, Baalhazor, etc. Thus, Baal also designates those anonymous numinous beings who manifest themselves (according to popular belief) at wells, fertile places, in trees and otherwise as the owners of the place ...

The worship of Baal when Israel entered Canaan ultimately tainted Israelite worship and this explains well three centuries of prophetic protestation against Baalism. Still Baalism left an imprint on Israelite monotheism as attested in Hosea (not Isaiah) 2:18:

And in that day -- declares the L-rd --
You will call (me) Ishi
And no more will you call me Baali*

* Baali can mean "my husband" but it also means "my Baal."

Trust that this answers your inquiry.

EL and Baal

By: Zev Garber

We have received two communications from Rabbi Nissim Davidi questioning our understanding of El and Baal in the Hebrew Bible. Rabbi Nissim Davidi is a distinguished Rabbi in our community and is the Kashrut Administrator of Rabbinical Council of California (RCC).

Letter of Rabbi Nissim Davidi, 8-22-1995.

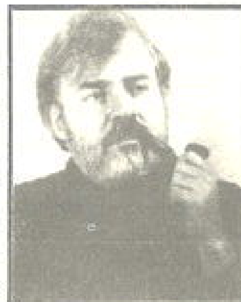
In glancing through the English section of August issue of Chashm Andaaz, I noticed a subtitle called "G-d" by professor Zev Garber. In my opinion there exists several inaccuracies in professor Garber's article which necessitates a response. Moreover, about two years ago you published an article by professor Amnon Netzer under the same title addressing the same issue and amazingly enough with the same faulty conclusion. I therefore feel responsible to respond and set the record straight. Religious matters must be researched and studied on their own axioms and not based on collected data alone, especially if the source of that data are inaccurate or even secular. Professor Garber's presumption that a religious Jew would say: "Gingerkayl" instead of Gingerale, can only be regarded as an expression of humor. According to Halacha only where the word "El" or "Elo-him" are references to G-d, are they subject to prohibitions mentioned in the Torah. However, the words "El" and "Elo-him" do not necessarily refer to G-d.

The word "El" in Hebrew means might or power (see Genesis), 31:29) . Therefore G-d is called El since he is the source of all powers and called Elo-him since he is all powerful or almighty. At the same time the word Elo-him means judges (see Exodus, 22:7,8). It is the context that determines wether it is G-d's name or otherwise (Kodesh - holy or khol - secular). The same is true with regard to Elo-ah which maybe Kodesh or Chol. It is therefore incomprehensible that Professor Garber suggests that El was the name of a Canaanite G-d which drifted into biblical Hebrew! Through the Torah the word El is used in reference to G-d and it originates in Hebrew as was explained above.

I would like to hereby present you with an article by Rabbi Dr. J. D. Bleich, a Rosh Yeshiva at the Yeshiva University of N. Y. and professor of Jewish law and Ethics at the Benjamin N. Cardoza School of Law and author of "Judaism and Healing," "With Perfect Faith," "Contemporary Halakhik Problems," and more. I believe it will adequately address the issues pertaining to writing and/or pronouncing G-d's name.

Rabbi Nissim Davidi

Reply By
Professor Zev Garber



I have no argument with the use of "el" in the development of Halachah as suggested by Rabbi Nissim Davidi. But the understanding of the words and their origin and meaning eludes Rabbi Davidi's exegesis, which shows no knowledge or awareness of extra-biblical sources.

1. The word "El" is of uncertain etymology. Scholars are of different opinion as to meaning. Some connect it with the base 'ul (="to be in front of" or "to be strong"). Others see it as a derivative of 'lh (="to strive or reach after a person," hence, "He whom everyone strives to reach"). However, most scholars accept none of these etymologies, nor any others suggested are convincing. The word "El" is attested in Phoenician and Akkadian and refers to any god (goddess). In Ugaritic/Canaanite "El" is attested as the highest among the gods.

2. The Canaanite El, whom arriving Hebrews saw honored at many shrines, was probably the counterpart of the Syrian Hadad and Hittite Teshub. Ras Shamra in Syria (Ugaritic) clay tablets from circa 1400 B.C.E. speak of a Canaanite El who lived in a remote region called "the Source of the Two Deeps," who send forth messengers. And Scriptures recognizes Jerusalem and its environment as pagan before, during and after the conquest of Canaan by the Israelites:

> Thus said Ha-Shem Elokim to Jerusalem: By origin and birth you are from the land of Canaanites --- your father was an Amorite and your mother a Hittite.
>
> (Ezekiel 16:3)

Not "incomprehensible" but believable that the Israelites claimed the ideological "El" from their defeated enemy and adapted it as their own. Thus the god whom Abraham saw being worshipped by the priest-king Melchizedek in Salem (the later Jerusalem?) was "El Elyon," which the Torah Depaganizes and Reassociates with Abraham's God; so we read, "Ha-Shem El Elyon" ("Lord, God Most High") (Genesis 14:18-19,22).

In conclusion, the cultural phenomenon which sociologists call "crossing" explains how Canaanite "El" became attached to the biblical God-talk.

****



climate to escalate to the point that it did, Steven M. Cohen, a professor at Hebrew University's Melton Center for Jewish Education, said in a telephone interview from Jerusalem.

The last time that Israeli citizens - and Jews around the world - felt called to introspection may have been when Emil Grunzweig, a student demonstrating at a Peace Now rally in 1982, was killed when someone tossed a hand grenade into the crowd. Except for the Grunzweig murder, extreme political violence committed by Jews against other Jews has been rate throughout the history of the Jewish state.

It was precisely because no one believed that such a thing could happen among Jews that the fierce rhetoric and incidents of violence from those opposed to the Israeli - Palestinian peace accords escalated, said Rabbi David Gordis, director of the Wilstein Institute for Jewish Policy Studies. Picures of Rabin with a Gestapo uniform superimposed on his body were circulated at anti - government rallies in the last year or so and demonstrators often chanted, "Rabin is a traitor! Rabin is a Nazi!"

In recent weeks, protesters threw stones at cars carrying ministers of the Israeli government. It was this escalation, many contend, that created the context that allegedly allowed law student Yigal Amir to plot the assassination of the prime minister and then say that "God told me to do it" after he shot and killed Rabin.

"The context means that it's not irrational, but an extreme expression of something which is essentially rational," Gordis said. "It opens enormous questions about the effects of demonization of the other, the nature of public responsibility and how one disagrees."

For Rabbi Irving Greenberg, the founder of CLAL, the price that the Jewish community may pay for allowing the rhetoric to grow as violent as it has may be "a loss of innocence and trust." "I hope we'll learn from the Amelican experience" of the 1963 assassination of President John F. Kennedy Jr. "and not let that sense of trust be lost," Greenberg said. "A lot of it depends on whether we rally together rather than let this become another stepping stone on the slippery slope of polarization," he said.

Several of those interviewed said Rabin's assassination should compel the Jewish community to re-examine what it means to be the bearers of a unique ethical system. The concept of Jewish ethics has devolved in recent years, they said, as has the internal Jewish expectation of a higher standard of behavior.

During the Lebanon War, for example, when Christian Phalangist forces massacred Palestinian civilians at the Sabra and Shatilla refugee camps in Beirut in 1982, after they were sent in by Israel to rout remaining Palestine Liberation Organization forces, "the idea of 'taharat haneshek' was cast into a more critical view," Weintraub said.

Taharat haneshek, or the purity of arms, was the concept central to the Israel Defense Force that weapons should only be used for defense. It was a creed that permeated Israeli society, where nearly all adults go through military service, and where many are licensed to carry personal weapons.

Another watershed moment in this devolution occurred when Jewish settler Baruch Goldstein mowed down Palestinians praying in the mosque at the Tomb of the Patriarchs in Hebron in February 1994, and people in some quarters of the Jewish community, particularly in Orthodox spheres, celebrated his actions.

Now, in the wake of Rabin's assassination, some of these values need to be reconsidered, some said. "Some features of idealism, which have stressed Jewish strength, power and domination have to be re-evaluated," said Blanchard.

At the same time, "the part that stresses Jews as bearers of universal values and as a light unto the nations has to be re-emphasized."

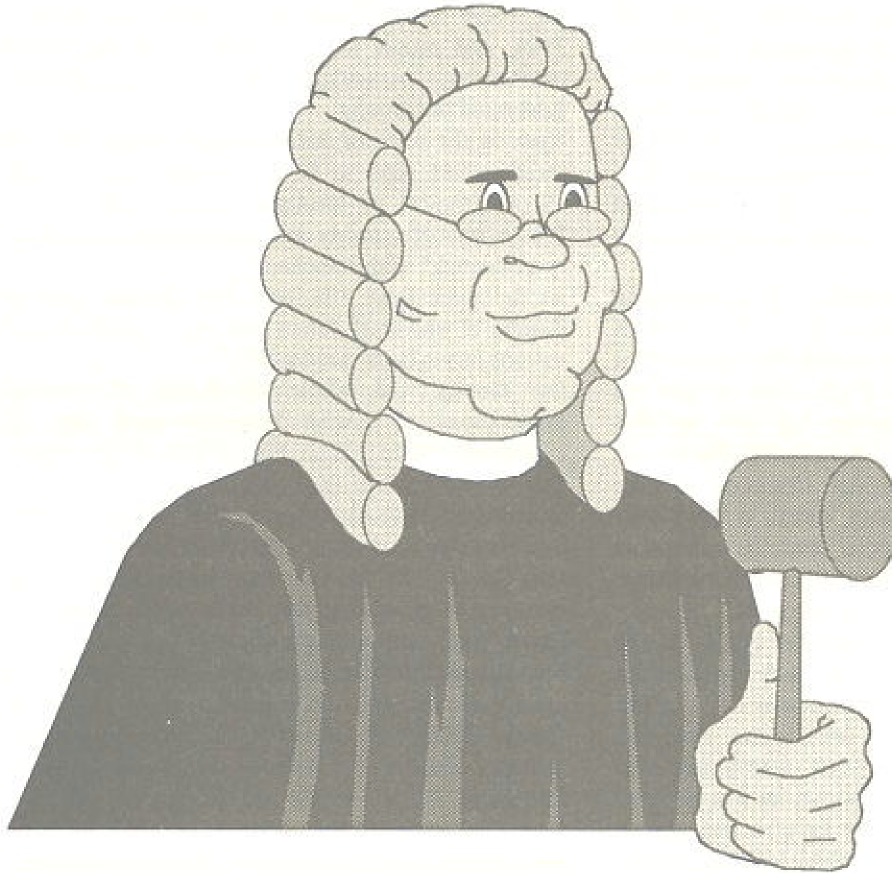
For Gordis, the whole devolution of internal expectations of Jewish behavior must also be examined. "The notion that Jewish ethics means that we're no worse than everyone else rather than aspiring to being something better" has guided the response to the rhetoric against the peace process, said Gordis. "Well, we're not better than anyone else," he said, adding that "this ought to be very sobering in a very introspective way."

Said Blancllard: "Any nation can believe that it has a special spiritual mission without needing to destroy others. "Now we're at the point where we have to wonder, can we do without destroying parts of ourselves?"

Jewish idealization'
shattered in wake of Rabin's assassination

By Debra Nussbaum Cohen

NEW YORK, Nov. 6 (JTA)—What happens to the Jewish sense of national Unity, of a people linked in common destiny, when a Jew assassinates the prime minister of Israel?



What happens to the collective self-image of Jews as "a light unto the nations," as a people that believes that it behaves—or should behave—just a little bit better than other peoples.

What impact will this act have on the Jewish national psyche, the collective Jewish consciousness that holds Israel up as the embodiment of its spiritual and national aspirations?

Not since Gedalia ben Ahikam, who governed Judea under the Babylonians 2,000 years ago, has a leader of the Jewish people been assassinated by another Jew.

When a Bar-Ilan University law student cut down Israeli Prime Minister Yitzhak Rabin on Saturday night, Jews in every corner of the world felt a profound sense of loss—for the man and for something much larger and more profound than any one individual.

"The idealization has been shattered," said Simkha Weintraub, a Conservative rabbi and rabbinic director of the National Center for Jewish Healing. "One of the legacies of the Holocaust was to try and rebuild ourselves in our own eyes. If we couldn't count on anyone else, we wanted to reach for the best and hope for it about ourselves, to believe that our people and way of life was really going to be a light to the nations.

"It's very hard to let go of that" notion, said Weintraub, who is also a certified social worker and psychotherapist. The murder of the Israeli prime minister "is a painful indicator that the state we founded really is a state like any other."

"We have found the enemy and it is us," he said. "There can be no healing without addressing this."

According to Tsvi Blanchard, an Orthodox rabbi and senior fellow at CLAL-the National Jewish Center for Learning and Leadership, "When a Jew kills another Jew, especially in Israel, which is almost like our spiritual center, it means we no longer see ourselves as a charmed people who have transcended the destructive aspects of nationalist politics."

In addition to being engulfed in a profound sense of grief, "everybody in Israel is now doing a 'cheshbon nefesh,' an internal accounting of their own souls," to come to grips with having allowed the anti-Rabin

'I helped kill Rabin'

By Shai Franklin
(Middle East policy analyst based in Geneva)

GENEVA, Nov. 7 (JTA)—I helped kill Yitzhak Rabin.

Not only Amir or the movements that helped motivate him played a role. Not only the rabbis who called on Israeli soldiers to disobey orders, nor those who ruled it a halachic imperative to kill Mr. Rabin.

Not only the Likud opposition, which neglected to renounce the support of extreme anti-peace activists. Not only the Israeli expatriates who physically attacked Israeli officials overseas, nor the American activists who applauded the violence. Not only the leading rabbis who carried the flag of America Jewry to Jerusalem and roclaimed Rabin in violation of God's laws, nor the nominal leaders who failed to restrain them.

No. We all share responsibility. When Baruch Goldstein coolly massacred Muslim worshipers in Hebron last year, Jewish leaders—religious and secular—hastened to condemn the crime and disassociate it from the tenets of Judaism.

It was wrong to pretend Goldstein's actions had no connection to Judaism. Goldstein was Jewish, Orthodox, Zionist and venerated posthumously by thousands of Jewish admirers. Such abdication of leadership and communal responsibility helped encourage and foster an environment in which violence became a legitimate alternative to democratic institutions, with a Jew's hatred cloaked in religious trappings. We were wrong to assume that "real" Jews could not act this way, and derelict to think we shared no responsibility. We conveniently presumed the Jewish extremists to be less dangerous than their Palestinian counterparts, an increasingly tenuous prospect.

We continued dodging our responsibilities in not countering vocally enough those who contested the legitimacy of Israel's democratically elected leaders to make peace. Religious leaders had a duty, not only to refrain from polarizing the democratic political debate along Messianic lines, but to censure those who did. To be silent in such times was tantamount to approving the demonization of Israel's heroes and the champions of peaceful coexistence.

Each Jew need not support specific Israeli policies, but it is incumbent upon us to defend vigorously the right of Israel's leaders to implement those policies. And those of us who do support the dramatic quest for strategic peace in the Middle East—whether as rabbis or common Jews—must resolve to restate unceasingly our sentiments and their justification.

The test of leadership is not to shirk but to accept responsibility for ourselves and our followers, not to shrink but to answer each offensive word and deed. Although intensifying my personal efforts would have made little impact, encouragement all the way up the Jewish ranks might have altered the atmosphere from one of ambivalence and suspicion to one of tolerance and hope.

Maybe I could have pursued further my proposal to organize a massive pro-peace march on Washington to dispel the perception that American Jews were not interested in realizing peace—peace on Israel's terms rather than our own. Perhaps I could have mobilized those friends who supported the peace process, convinced those who were skeptical or at least elicited support for the proposition that Israel's democratic process must be preserved regardless of political differences.

We cannot claim credit only for the good.

In the desert, Moses proceeds to challenge two key backers of Korach's rebellion against his right to lead the Children of Israel. "Moses arose and went unto Dotan and Aviram," the Bible tells us. "And all the elders of Israel followed after him." They followed him rather than joined him. These 70 elders, leaders of Israel, were only too happy to help Moses confront his challengers—as long as Moses went first.

Did our elders even follow Rabin as he defended his legitimacy? He was not only the Labor Party leader, he was the prime minister of Israel. He was a fellow Jew.

For my entire 30 years, Yitzhak Rabin has been the most prominent Israeli leader— as chief of staff, ambassador to Washington and prime minister. He ensured Israel's future both in war and peace. When I think of the State of Israel, I think of Yitzhak Rabin. Bristly, stubborn, arrogant, shrewd, brave and proud—this was Rabin, this is Israel. Only Rabin could decide for Rabin, and only Israelis can decide Israel's future—democratically. I was brought up to believe that Israel would make peace if only it had negotiating partners. That day has come, and as Prime Minister Rabin once quoted, "Let us rejoice on it."

Goldstein was Jewish and Amir is Jewish, but so was Rabin and so were the soldiers who have fallen defending Israel. We cannot claim credit only for the good. The Jewish way is not to deny responsibility but to look deep within ourselves and our institutions, to consider how to improve our lives, how to actualize Jewish values rather than hide behind them.

THE SOUND OF MUSIC

Behzad Jahanforuz
Lives & writes in Florida

He pulled into the drive way just as I turned off the television. Before I had a chance to regain my composure, he had turned the key and walked in.



"Hi Albert'', I said throwing a handful of water on my face at the kitchen sink, "How was business today?"

"Not bad." He sighed, "Mrs. Godstein picked up a couple of blouses from the sale rack. She looked old and frail. That Osteo... whatever the bone disease is called is slowly killing her. Or maybe the strain of caring for her diabetic husband. Also Latisha Jackson called. The dress you suggested for the red and black ball was a hit. She said the party was a grand affair. They managed to raise over two thousand Dollars for Sickle Cell Anemia.''

"Oh well'', I muttered avoiding eye contact, "Latisha is a fine woman, Beautiful too.''

Albert glanced through the day's mail. Then his eyes locked into mine. "What's the matter with you,'' he asked quizzically. "have you been watching those programs again?''

"Yes Albert, I have''

"Which one was it this time, the story of Holocaust survivors?'' or the documentary about death of a Princess?"

"No, not that.''

Then it must have been the piece abut homeless and mentally ill, that one gets you every time. "He threw the mail back on the table. "You know Behzad, I can't stand your self pity, or your pre occupation with someone else's misfortune. Do you have nothing better than to wallow in war, sickness and death.''

"Maybe not'', I said grudgingly, "But then again what does a capitalist know about humanity." On the way to my room; I heard my little brother's impassioned lecture: "Don't forget to lock yourself in, look in the mirror, and hold an all night vigil with your buddy. The depressed Narcissist, so you can both discuss how *we* don't understand. How *our* world is so minuscule it doesn't even measure up to yours.''

In my room, I looked in the mirror, and took a gracious bow as to acknowledge Julie's lasting impression, etched, in the fabric of my pre adolescent memory. Then, pretended a big storm is brewing outside. With each jagged bolt of lightening, and the ensuing crackle of thunder, more children, scared, would run from their bedroom to join me for reassurance and comfort, until all seven of them were there. I lifted the youngest Vontrap, held her to my chest, and like a nursery rime that flows and with it brings a more gentle side of nature, I sang.

> ***"Rain drops on roses and whiskers on kittens***
> ***Bright copper kettles and warm woolen mittens***
> ***Brown paper packages tied up with strings***
> ***These are a few of my favorite things.''***

****

Almost three decades ago, behind the gates of Cinema Diamond, we waited to buy tickets for the Sound of Music. Barely ten, I and the rest of my family were to be indulged in a musical extravaganza beyond, and yet so near to our hearts and our imaginations.

During that winter afternoon, amid the long line that went around the block, our modest family of seven was unaware to Tehran's darker side. Unaware of the nepotism that had putrefied society's core and its microcosm exercised before us. Things like choice tickets already gone to scalpers, who were friends of the theater owner. They in turn would sell the tickets for several times face value.

Cont. Pg. 89

showed up to pick them up the dry cleaner guy was laughing so hard that he forgot to tell me which Salvation Army office they were sold to before passing out.

There were some resolutions which now looking back were not too smart to make. In 1983, I resolved to take up smoking as a good habit. I was successful on that one. It took me 7 years of resolutions and 12 big cartons of chewing gum to kick it. It took me another 2 years worth of resolutions to kick the habit of chewing gum. Also in 1983, I resolved to get a job. Another bad habit. I have made resolutions year after year to stop working entirely, but still have not been able to kick this scary addiction.

I have also resolved in many occasions to change my shopping habits. To move from buying my high fashioned clothes from K-mart to a more fashion oriented boutique such as Sears or Montgomery Ward. But I am yet to fulfill that promise.

I have been more successful in the education department. After a few years of making resolutions, at last I picked up a book and read it. You could have guessed that it took me a few other resolutions to actually finish it.

Anyway, comparison completed, I started to think again: "Why don't I ask the people close to me of what my new year's resolutions should be?" . So I asked my parents. They told me to get married. I asked my friends and they said, "Get new friends.". Asked my boss, and he said: "Get a new job.". I even asked my psychiatrist and he said to get a new doctor. So I figured great! Here are 4 new resolutions for the new year.

I also thought what are the new year's resolutions of some of the most successful people in the world? Does Bill Clinton make one? How about Bill Gates? Neil Armstrong, Michael Jordan, Margaret Thatcher, ...?

And then, all of a sudden, another light bulb went on in my head . During my moment of clarity, I realized what makes these people successful is the fact that they do not make new year's resolutions. They make year around decisions. They are not bound by an artificial base of time to implement their thoughts, They will execute a decision as soon as it is made.

So I decided not to have any resolutions this year except for "Making decisions and executing them!". Now, in the coming year, I will be deciding to join a new gym, changing my wardrobe, getting married or at least going on a date. I have also decided to keep an eye on Pareesa.

As I was writing these last lines, I remembered the saying at the beginning of the article by Kozma Prutkov. In 1982, I had resolved to use it somewhere in an article, whether it fit the article or not. I just turned that resolution into a decision.

The A B C's of Nutrition for a Vegetarian Diet

Sabrina Shokry
Nutritionist & Fitness Consultant

Vitamin B12. Vitamin B12 is of special interest in vegetarian diet because the practical sources of this vitamin are animal products, such as meat, fish, poultry, eggs, milk, and other dairy products. B12 is manufactured by bacteria. The process occurs in the digestive of cud-chewing animals. The vitamin is not made by any plants.

Lacto-ovo vegetarians (a vegetarian who consumes milk and egg products) obtain adequate amounts of B12 from milk and dairy products and/or eggs. A total vegetarian diet would not contain this vitamin unless it has been added to a particular food product, and thus a total vegetarian could develop a deficiency.

Important for infants and seniors. The status of this vitamin is of concern because a deficiency can mean irreversible neurological damage. B12 deficiencies in infants have been reported in the medical literature. The infants were all exclusively breast-fed by mothers who used no animal products. They developed normally for several months and then developments began to decrease, as did their socialization.

In most cases there were rapid improvements after the babies were given vitamin B12, But these improvement did not happen in some. True, a vitamin B12 deficiency is rare, even among people who eat no animal foods. Ordinarily the body has considerable stores of this vitamin, enough to last five years or more. The body has an effective system for reusing it. So it may take 20 years more for a vegan to develop evidence of deficiency.

However, if the gastrointestinal tract is not functioning properly, it can take only three years for the deficiency to develop. As we age, gastrointestinal microvilli that are necessary for absorption and reabsorption of vitamin B12 diminish. Therefore, it is important for the older vegans to be concerned about their vitamin B12. Vegans will need to get vitamin B12 from fortified foods or a supplement.

We will continue our discussions on Calcium and Vit. D . Till then be healthy and eat well.

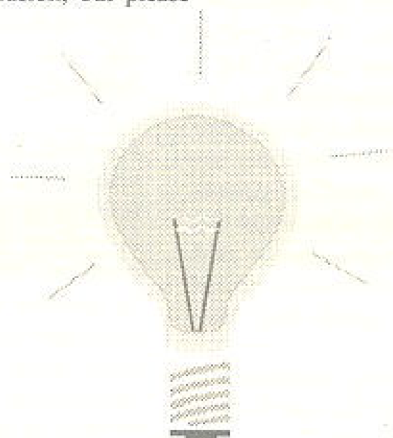
To Your Health

MY NEW YEAR'S RESOLUTIONS

By: Mansour Behnami

"Which is more useful, the Sun or the Moon?
The Moon is more useful since it gives us light during the night when it is dark, whereas the Sun shines only in the daytime, when it is light anyway ."
Kozma Prutkov
[A group of Russian writers in the 19th century]

I know the title makes it sound as if I am writing a composition for my junior-high English class, something along the lines of "How I spent my summer vacation?" , and the quote above adds to the confusion, but please bear with me and you will find out what the relation is. The truth is I could not think of a better title for this article asides from "7 new year's resolutions of highly effective people" which has a remote relationship with the subject at hand.



Any how, this year - the same as the last 18 new year's that I have been in the United States - I decided to write down my resolutions for the coming year. I sat at my desk, pen and paper in hand, ready to write my resolutions when a thought occurred to me. It was one of those brain flashes you see in cartoons with a light bulb lighting up inside or above the person's head. As it is not too often that a thought occurs to me with such intensity, I decided to pay it some attention. I thought, "Why don't I take out my previous 18 new year's resolutions and see how much of it I have fulfilled?" So I did. I went back to my file cabinet, took out the previous lists and spread them in front of me on the desk. I spent a couple of hours comparing the lists and was amazed to find that these lists gave a very good picture of my mental thinking during the 70s, 80s and the 90s.

The first thing I found was that there were 3 or 4 resolutions that had been repeated every year no matter what decade it was. One of them: "I will start to work out in this coming year." is a common resolution amongst most living [and some dead] residents of the Northern Hemisphere specially those who live here in California where Liposuction is considered to be the same and is performed as fast as a haircut. But in my case, I realized that every year I had taken steps to fulfill this promise to myself: I had joined a new gym every year. Now I belong to 9 local, 7 national and 2 international gyms, whose owners' children send me Christmas cards every year thanking me for contributing to their education at some of the costliest institutions in America. The truth is I have kept this resolution every year. I have started to work out every of the past 18 years. Every year, I have spent most of my January searching for a new gym, I have signed up, shown up once, attended a high impact aerobics class for 5 minutes, jumped on a stair-master and stepped up a flight of stairs to get my cardiovascular exercise, and then lifted a 10 pound weight twice before heading to the showers. And have never seen the insides of that gym again, although I have religiously continued to pay my dues on time.

The other recurring resolution is the one that involves Pareesa, my next door neighbor whom I have been secretly in love with since the first time I saw her in the winter of 1978. For the first 7 years, my resolution was that "this year I will talk to Pareesa". At last, in the summer of 1984, I gathered enough courage to say hello to her on the street and to introduce myself. It took me another 6 years worth of resolutions to ask her out. I think by then I was a tad late since she was already married and was expecting her second child.

Now, for the past 5 years, I have been resolving to "ask Pareesa out if she decides to separate from her husband this year."

Of course, this is not the only romantic resolution on my list. Throughout these years I have resolved to talk to, date, have sex with, or marry over 100 women. Unfortunately, not many of them have worked out as planned, but I am hoping for 1996 to be a different year specially since Julia Roberts has now officially separated from her husband Lyle.

Since 1985 I have been resolving to get married. For the first 5 years, there were three or four candidates whom I specifically named in my resolutions. For the past 5 years, I have just resolved to get married. This year I will just resolve to have at least one date throughout the year.

There were some resolutions which were only on a couple of lists, such as " I should definitely pick up my clothes from the cleaners this year." which appeared in two consecutive lists and when I at last

A Persian Girl's Ultimate Guide to a Successful Future

By Tanaz Akhlaghi

Are you rich, middle class, or God forbid, poor? Well, then keep on reading because you're on your way to a richer atmosphere, richer friends, and most importantly, a wealthier husband. These instructions will ultimately train you to become an idol in the Persian society. Naturally you can't wait, so let us begin. In today's money infested society, being wealthy is quite important. Even if you aren't it is crucial for people to think you are. Here are a few essential tips:



1. Go to a nearby Beverly Hills hair salon at least once a week. Nice hair with lots of hair spray is important to one's appearance. You pay $45, and although your hair will resemble a grease ball, you'll have it for a week. Look on the bright side though, you will meet your potential mother-in-law. By the way, since you've taken the time to visit the salon, make sure you have your eyebrows tinted exactly two shades lighter than your hair color. You will then step out in class from head to toe.

2. Shop exclusively in individual owned boutiques, and department stores in Beverly Hills. Stores such as Saks Fifth Avenue, Neiman Marcus, and Barney's are acceptable. Stay away from The Broadway, Robinson's-May, and Bullock's. Drop them from your vocabulary and definitely avoid Ross. And if you can't afford the more expensive clothing, don't worry. Charge the dress anyway. You can always return it the day after. A few sprays of Bijan should hide the pungent smell of your sweat.

3. Always drive a convertible. Preferably a Mercedes or a BMW. Quite an attention getter. The more expensive the car, the better your reputation. Plus, a convertible will allow you to show off your beautiful, newly-highlighted, expensively-created hair do.

4. If there are any imperfections with your nose, get a nose job. Remember, it's a normal procedure one must undergo to fit in. But make sure your insurance will pay for it, because you will need your money for other things.

5. Always, no matter where you go, carry or wear a Chanel item. Purses are preferred, even if they are fake. It's good for the image. Chanel scarves, sunglasses, earrings, belts, and pins are nice too, but make sure the gold hasn't rusted.

6. Wear a Cartier watch. This time, accept no imitations. People can easily tell by the abnormal ticking. When anyone asks you the time, show it to them instead of saying it out loud. It'll impress them.

7. Carry a pager and a cellular phone. Makes you feel important and rich. Never put your pager on vibrator and make sure that everyone can hear your phone ring.

8. Go to a higher priced supermarket. Ignore Lucky's "overall lower prices" and Ralph's "everything you need, every time you shop". Select rare fruits, famous wines and champagne, and expensive cheese, indicating the rich person's appetizer. You might want to mention to the person behind you that you have Persian caviar waiting for you at home.

9. When shopping for grocery or clothing, never use cash. Go for the gold or platinum Visa, Mastercard, and American Express. Don't dare be caught dead with the Discover Card. Understand- it doesn't pay to discover.

10. Going to Pierce, SMC, or any other Junior College, is played out. Go for USC, UCLA, or Pepperdine. And if you don't get accepted don't worry. Talk to your dad or a rich uncle and he'll buy your way in.

11. When you go to a party, invited or not, make sure the host is rich. To insure this, stick to parties in Beverly Hills, Bel Air, and Brentwood. Upon arriving at the catered party, take a look at the parking lot. If the number of Hondas, Jeeps, and Toyotas outnumber the Mercedes, BMWs and Jaguars, you are probably better off going back home.

12. If you are into dating, date a rich man. People will talk about you regardless, so they might as well mention that the guy you are dating is loaded. And, if by any chance, his wealth doesn't meet your standard, you can always dump him with the excuse of a receding hairline.

13. Attend as many charity events as possible, preferably the more expensive ones over $50. Here, you will meet a distinguished wealthy mate. Anything under this amount will expose you to the lower class and eventually will ruin your reputation. And if you can't afford it or simply don't want to waste your money, you can always wait until midnight and sneak in for free. Remember, you are searching for the perfect man, a Mercedes-driving-Beverly Hills-living-money-making guy who'll insure you the Hyundai-free life you deserve.

If you follow this simple guide, you will be guaranteed marriage by the age of 21. If you choose not to do so, look forward to being placed on Vons' pickled goods shelf as you will carry the label "Badbakhteh Torshideh", in shame. So it's your choice. *Get to work!*

COULD YOU BELIEVE THEY ACTUALLY SAID THAT?

BY: MAJID ABAI

Have you ever had an idea and when you told others about it, they did not think it could fly? Or, did you ever make a decision about a subject and then realized that you were completely wrong?

The following is a list of actual quotes by various people regarding various subjects. I have gathered these quotes to show that even the best ideas of our times encountered some early oppositions, and some people thought of them as being "ridiculous" and wasteful. I personally think they are interesting and funny.

The message? If you really believe in it, don't be discouraged and don't ever give up.

" This 'TELEPHONE' has too many shortcomings to be seriously considered as a means of communication. The device is inherently of no value to us."

Western Union internal memo, 1876

" Louis Pasteur's theory of Germs is ridiculous fiction."

Pierre Pachet, professor of physiology at Tolouse, France, 1872.

" There is no reason anyone would want a computer in their home.

"Ken Olsen, president, chairman, and founder of Digital Equipment Corporation, 1977

"Stocks Have reached what looks like a permanently high plateau."

Irving Fisher, professor of economic , Yale University, 1929.

" Everything that can be invented, has been invented."

Charles H. Duell, Commissioner, U.S. Office of Patents, 1899.

" The wireless music box has no imaginable commercial value. Who would pay for a message sent to nobody in particular?"

David Sarnoff's associates in response to his urgings for investment in the radio in the 1920s.

" The concept is interesting and well-formed, but in order to earn better than a 'C', the idea must be feasible."

A Yale university management professor in response to Fred Smith's paper proposing a reliable overnight delivery service. Smith went on to found Federal Express Corporation.

" So we went to Atari and said, 'hey, we have got this amazing thing, even built with some of your parts, and what do you think about funding us? Or, we will give it to you. We just want to do it. Pay our salary, we will come work for you.' And they said, 'No.' So then we went to Hewlett-Packard, and they said, 'Hey, we do not need you. You have not got through college yet!'"

APPLE Computers Inc. founder, Steve Jobs, on attempts to get ATARI and HP interested in his and Steve Wozniak's personal computer.

"A cookie store is a bad idea. Besides, the market research reports say America likes crispy cookies and not soft and chewy cookies like you make."

Response to Debbie Fields' idea of starting Mrs. Fields' Cookies.

" We don't like their sound, and guitar music is on the way out."

Decca recording company, rejecting The BEATLES, 1962

"Who the hell wants to hear actors talk?"

H. M. Warner, Warner Bros., 1927

"I'm just glad it will be Clark Gable who's falling on his face and not Gary Cooper."

Gary Cooper on his decision not to take the leading role in 'Gone With The Wind"

." Heavier-than-air flying machines are impossible."

Lord Kelvin, president, Royal Society, 1895

"Airplanes are interesting toys, but of no military value."

Marechal Ferdinand Foch, professor of strategy, Ecole Superiure De Guerre[Advanced school of War], France.

"Professor Goddard does not know the relation between action and reaction and the need to have something better than a vacuum against which to react. He seems to have the basic knowledge ladled out daily in high schools."

1921 New York Times editorial about Robert Goddard's revolutionary Rocket work.

from their ability to objectively investigate the murders?

A. My personal belief is "no." I don't buy that the evidence was planted or that the gloves were moved. I never got to know Mark Fuhrman very well--I can't tell you what I thought of him personally aside from what I know of his history (which the public is quite aware of). You can't judge the entire case by one of its players. So much went into the case. Even if it had been proved that he did anything, which he absolutely did not, there was still enough evidence to convict O.J. Simpson. But I don't think that [Fuhrman] tampered with the evidence. There was no reason to. There really was an "overwhelming" amount of evidence in this case.

Q. Do you think that the prosecution proved that O.J. Simpson committed these crimes beyond a reasonable doubt?

A. Absolutely.

Q. Have you spent much time with the prosecutors since the trial ended?

A. I haven't seen Marcia since the verdict. I spoke to her once on the telephone. She's doing fine. Chris and I went out for coffee a week ago and he's doing good as well. I think he's still feeling the impact of the case. He's busy working to write his book. I think he's hoping for a sense of closure to come out of this whole thing.

Q. How do you feel about Johnnie Cochran's performance?

A. I'm personally not crazy about his style, but it obviously worked with the jury since he got his client off.

Q. How has the case affected your opinion of the jury system?

A. I certainly have started to question whether it is effective. I'll never forget when there was a press conference after the verdict and Marcia looked straight at me and the other clerks and told us not to get discouraged and that we could still become effective prosecutors and that there is justice in the world (although clearly not in this case). I do think those things are valid, but I have become disillusioned by the verdict. I think most people have.
I've always thought that professional juries are a good option. I haven't really looked into the history to see how well professional juries have worked. I've been reassured by many attorneys that the jury system generally does work pretty well. From what I hear, Iran's system is pretty good. They have a panel of professional judges who decide cases. In fact, maybe they're called "professional jurors." I definitely question our jury system at this point. How can you not question it after this verdict?

Q. What were some of the more interesting things that happened in the office that we probably have not heard?

A. Well, we got enormous amounts of mail--a cumbersome task to manage. Needless to say, the support was overwhelming. One time, somebody sent Chris a hand-carved pen in support of his work. When Chris received it, he was so touched that he called this man, who lived somewhere in the Midwest. We put him on speaker phone while Chris introduced himself and the man ran to get his wife in disbelief. Chris thanked them sincerely and then he wrote a letter to them so that they would have something to keep as a memoir. We also got a ton of flowers. When the flowers were pouring in, we would often send them to hospitals and domestic violence shelters.

One fun little thing was our "push-up" club. Late in the afternoon, like around five o'clock, we'd go in Bill [Hodgman's] office and we'd each do three sets. We documented it all and ultimately reached the 50,000 mark. Of course, there were times we were so busy that we couldn't take a break. But when we did it, it would give us a great boost.

Q. Was there one night during the trial that particularly stands out in your memory?

A. I was sitting in on an interview between Chris and Denise [Brown] and I got sent down to do some research. When I came back up, [Denise] had already left and Chris and Marcia were sitting casually. They had changed into casual clothes, made coffee and were eating pretzels. This was when the defendant's arthritis was being litigated. We were looking at this exercise video that was made not too long before the murders were committed. I was still relatively new there and wasn't exposed to Marcia very much so we were just sitting there watching this video and pinpointing the relevant portions and discussing strategy for court the next day. It was my first late night there and the first time I realized how intense my experience on the case had the potential to be. Needless to say, working on the case may have been many things (frustrating, stressful, exciting, educational) but it was never boring.

Chasm Andaaz Magazine thanks Kathy for agreeing to the interview, and wishes her continued success in her future.

watching TV and we'd anticipate what the prosecutors would need, or Chris would be talking about something and we'd know that they need a particular exhibit or document in court; so even before we got the computer message telling us what they needed, we'd be shuffling around looking for it in the computers and library of notebooks.

Q. How well did you get to know the prosecutors in the case, particularly Marcia Clark and Chris Darden? Did you get to know them on a personal level?

A. I worked most closely with Chris. He was my supervisor. Although I was a Simpson law clerk, I was more specifically Chris's law clerk. I felt like a colleague of his professionally. Socially, the whole team would get together and go out and, more than anything, he was a friend. Although he was totally enmeshed in the trial, he still showed concern for us and what we were doing. If our lives were difficult, either inside or outside of the office, he was always there to offer support. I worked and socialized with Marcia as well, but my assignments were given to me by Chris.

Q. What was Chris Darden like outside of work?

A. Chris has a unique way of making everyone around him feel special and cared for. He as a really cool person to hang out with outside of work. The team would frequent several spots, including the House of Blues for concerts (and different places for happy hour on Fridays). We would all get together for things like sporting events, birthdays and holidays. One day, we had a barbecue at Chris's house while watching the Tyson fight.

Chris has a unique way of making everyone around him feel special and cared for

Chris was always extremely appreciative and kind when approached by people, yet I would imagine that at times he experienced an undercurrent of frustration over his loss of freedom and anonymity.

The result of working so closely with all the team members was a feeling of camaraderie like we were a family. In many ways, this "family" included the Goldmans and Browns as well.

Q. Marcia Clark appeared on television to be a very stern and serious individual. What was she like when the cameras weren't watching?

A. I did work with Marcia and she certainly was stern and had great conviction and she is somebody I admired in that way. But she had a totally different side to her that was playful and sweet and caring. I really admired her for that because she was able to be both. She had a way of communicating with you where you felt like there was nothing else around you and it was only you and her talking. When she spoke to you, her eyes were totally focused on you, and you felt like you had her complete attention.

Q. What was the mood like in the prosecutor's office during the trial?

Overall, it was stressful, but it really did depend on where we were in the trial at the time. For example, during closing, it was really tense--we were working around the clock and people started getting kind of edgy. Life at work also became difficult when the whole Fuhrman situation arose. But there were times that we were just really up and happy and psyched. There were also times when we were understandably really somber.

Q. What were the families affected by the trial like?

The families were a constant reminder of Ron and Nicole and the lives they led when they were alive. They were always in the war room so we got to know them quite well--the Goldmans in particular. In spite of the verdict, the families were immensely moved by our complete efforts to bring Simpson to justice. I personally feel like I've found special friends in many of the family members.

Q. What is something interesting that you would do at the office?

A. At the very beginning of the trial, we had a rule that none of us could refer to O.J. Simpson as "O.J." He was "the defendant" because we didn't want to think of him as a celebrity. He was a murderer to us, he wasn't some star. We had this jar and every time someone said "O.J." instead of "the defendant," they'd have to put a quarter in the jar.

Q. Do you personally believe that the police planted any evidence in this case, or that they were biased against O.J. Simpson to the point that it detracted

An Interview With Katherin Behfarin

Assistant to Prosecutors in

"O.J. Simpson's Trial of The Century"

By: Pedram Kohan

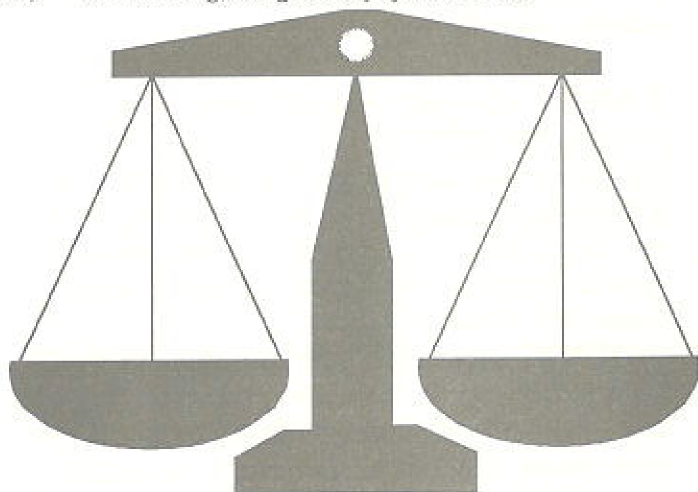
Kathrin Behfarin graduated from U.C.L.A. in 1991 with a degree in Sociology, and went on to graduate from Southwestern Law School in 1995. Kathy -- who admits that her "heart is in criminal law" -- is intent on becoming a prosecutor. Judging from her experience, criminals will undoubtedly lament the day she achieves her career objective. Kathy has studied criminal law in Canada, worked in the International Enforcement Section of the Department of Justice, worked in the Santa Barbara Prison and is currently serving as a law clerk for the Los Angeles District Attorney's Office, working on several high profile cases such as the prosecution of rap singer Snoop Doggy Dog. It is while working at the District Attorney's Office that Kathy had the rare opportunity to work on the murder trial of O.J. Simpson. In this interview, Kathy describes what it was like to work on the "trial of the century." She also provides a rare glimpse of life at the District Attorney's Office during the nine-month trial and discusses what the prosecutors were like once the television cameras were turned off.

Q. How did you get involved in the O.J. Simpson trial?

A. My first experience with the office was while I was a senior at U.C.L.A. This was actually the experience which motivated me to become a prosecutors. Once I began law school, I knew that my long-term goal was to be a Deputy District Attorney. About two years ago, I interned at the office, performing preliminary hearings (much like a minitrial before the actual trial). When the prosecution team was being formed, I knew that a position with the team would provide me with an invaluable experience while also furthering my long-term goal. I was urged to interview with Christopher Darden by one of [District Attorney] Gil Garcetti's Special Assistants. I was one of two hundred to interview for a clerking position. I interviewed with Chris twice and three minutes into the second interview, Chris asked, "So when do you start?"

Q. What was your impression of Chris Darden during your first meeting with him?

A. Chris was very reserved. He doesn't talk a lot. Chris has his own unspoken language. He communicates more with his looks and mannerisms rather than with his speech. He can be slightly intimidating, but generally quite friendly.



Q. In what ways were you involved in the trial?

A. I handled everything from research, to organizing evidence and exhibits, to assisting the attorneys with whatever may have been pressing in court at the time. For example, I worked with Hank Goldberg, who handled the DNA issues in the case, on strategy and various legal issues which needed to be researched. That was the legal side of it. We also helped keep the case going by taking care of the smaller details of the case which most people aren't aware of.

Q. What was the set-up like at the office?

A. There was a room called the war room which is where the O.J. Simpson team was. It served as our headquarters. The television was on constantly to watch what was going on in court, and we would hook up the computers. A lot of times, we'd be

TIKKUN:

☆Your **DONATIONS** of clothing, food, furniture or even toys will be to the needy families that are being helped by ***SIAMAK*** organization. We would like to thank all those who have helped this month: Saeed Saeedfar, Rozita Ebrami, Peyman Khorami, Mehri Hakimipour, Mr. Farahi, Guity Hakim for their donation of clothing.

☆**This month**, our needy families picked up some of the donated clothing; and the rest was donated to National Council of Jewish Women (79 bags of clothing & raised over $8031).

☆If you are in need of a **JOB** or would like to hire someone, let us know.

YARAN (for single, Jewish adults, under 45) (voice mail # 310-281-1161):

☆Remember not to have anything planned for your Tuesday nights, because you will be spending it with us. First & third Tuesday of the month - Bookclub, second Tuesday - Networking, Forth Tuesday - Round Table Discussion.

☆**HIKING** session has started. Join us every Sunday morning at 7:30 a.m. Temescal Canyon Mountains, in front of the information booth. If you burn enough calories, you can join us for breakfast after the hike. Rain will cancel the walk automatically. (Leave a message at Yaran's voice mail to let them know that you will be joining them on that specific day.)

☆The last two **ROUND TABLE SEMINAR** held on November 6 and December 11, were about the subject of "Love in Relation with Sex and Family."

☆Members attended Isfahan exhibition at **PAUL GETTY MUSEUM** on December 3. We encourage you to read the article in this issue written about this program.

☆First **NETWORKING** meeting was held on November 14 at Loews Santa Monica hotel. There will be a monthly meeting with different guest speakers. The next meeting will be held on January 9. This is a great way to promote your business or simply get more information. We are in need of volunteers to help with this program. If you think you or someone you know, is up to it, let us know.

☆Our **BOOK CLUB** meeting is held every first and third Tuesday of the month at 8:30 p.m. Occasionally there will be a guest speaker. **Mike** Kahroobian MFCC joined us on November 7 to speak about his book "Things To Look For, When You Are Looking For A Mate." He also joined us on December 5. If you have a writer in mind that you would like to see at the meetings, let us know.

☆If you are interested in joining any of these events, leave a message on their voice mail.

LOS ANGELES EVENTS

☙The **12th Israel Film Festival** was held from November 28 to December 14. IsraFest Foundation planner of this program was created in 1982 to enrich the American vision of Israeli life and culture, to provide an intercultural exchange through the powerful medium of film and to spotlight Israel's growing film industry. This year's festival includes more than 30 films.

☙"Young at Hearts" opens in Los Angeles on Sunday, December 10, as the opening film for the Cinema Judaica'95: The **Los Angeles Jewish Film Festival**. Don Campbell's (Writer, director, producer) non-fiction feature, proves that "age is mind over matter ... If the body don't mind, the mind doesn't matter."

☙ Up coming **concerts / plays / sports**:

Kiss of the Spider Woman, 12/26 - 1/7, Orange County Performing Arts Center

Joffrey Ballet: Nutcracker, 12/20 - 12/27, Dorothy Chandler Pavilion

Santana, 12/30 at Arrowhead Pond of Anaheim

Lakers vs. Sacramento will be on 12/22 at Great Western forum

Walt Disney's World on Ice, 12/25 - 12/31, Los Angeles Sports Arena

☙**"Shades of L.A."** will open at the Central Library for the public, on February 7. Photographs from the Armenian, Jewish, and Middle Eastern cultures will be shown.

SIAMAK'S NEWS & FUTURE EVENTS

CHASHM ANDAAZ:

✡We, the editorial staff of the English section, would like to extend **our warmest wishes for a happy and prosperous new year** to Jews around the world in general, and our readers in particular. Since the last issue (#44), a donation was made to help cover a portion of the medical cost of a young man, who has had a relapse of leukemia and is being considered for bone marrow transplant.

✡For those of you interested in **SKIING**, we will be arranging programs. You may not see any advertising in this regard. However if you are interested to participate in this wonderful activity, you are just a phone call away.

✡As of this issue (#45), circulation has grown to **OVER 7,900 HOUSEHOLDS**

✡We would like to hear from you, either by letter **(PO Box 3074, B.H., Ca 90212)**, fax **(310-445-5488)**or leave a message **(310-479-4798)**. Your comments are very important to us. To be able to print your comments, your first & last name and your phone number is needed.

✡**Corrections from the last issue:** Bita Ahdoot's article was the third respond. In the political section, the source of Iran Sanctions' article was "Near East Report."

✡Our subscribers are from all over the world, including: Israel, Italy, England, Germany, Canada.

✡Your tax deductible **contribution** is very much appreciated and will allow us to continue with our goals towards our community.

PARADISE JUDEA:

✡We are very proud to have this section added to Chashm Andaaz. Please encourage every one to read this section.

✡On November 5, members had a **PICNIC** at Rancho Park joined with their parents. On this beautiful day, around 100 people attended and made this program a success.

✡November 23 was a day to remember by all. Members of Paradise Judea in addition to some of the members of Siamak organization and other volunteers went to Downtown Los Angeles to help with **FEEDING THE HOMELESS**. Over 63 Turkeys were bought & cooked by volunteers. Among the donors of food and supplies were Sharon restaurant, Nationwide Trading Corp. and Volume Distributors. Do read the article written in this issue by one of the volunteers.

✡On November 26, 33 members went to **MAGIC MOUNTAIN** under supervision of Roya Barlava, Executive Coordinator of Siamak organization.

✡A **SEMINAR** was held specifically for the parents on December 5 at Olympic Collection. Over 170 parents attended. In addition to day to day problems, like peer pressure, school, & family relations that can be overwhelming for a teenager, our teens encounter problems that were unheard of a generation ago. This seminar was held to inform our parents of such problems and dangers, their symptoms, and means of preventing them in addition to many other valuable information.

✡December 10's **GRAND-PARENT'S APPRECIATION DAY** was held on at Eretz Cultural Center. Members of Paradise Judea invited their parents and grand-parents to brunch and provided them with an extra-ordinary entertainment. Red Roses were given by members to grand-parents, a video of the past programs were shown (special thanks to Photo Asia & Photo Sayeh), a performance was made by the members about an Iranian Jewish Family on Shabat.

✡For Hanukkah, members donated gifts to the less fortunate. This is one of the most humanitarian actions made by our society. Thanks to the group, there were a few more children with a happy face.

✡If you or anyone you know is in this age group and would like to participate in their programs, call the *SIAMAK* office for a membership application.

In this issue:



CHASHM ANDAAZ

Published by:
International Judea Foundation
aka SIAMAK organization
(Non-Profit Organization)
An affiliated Organization of Jewish
Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel: (310) 479-4798
Fax: (310) 445-5488

Editor In Chief:
Dariush Fakheri
English Editorial Staff:
Roya Barlava
Robert Salehrabi
Majid Abai
Associate Editor:
Shahram Siman
Marketing & Advertisements:
Roya Barlava
Typesetting & Layout
Minoo Hamoodot
Mosa Moradzadeh

Chashm Andaaz is a publication that reflects the thoughts and achievements of Jews all over the world. Our goal is to display problems, hopes, and wishes of Jews, to fight any kind of discrimination, and support all humanitarian goals of people on Earth.

Opinions expressed in this magazine are of the contributors and not necessarily of the organization.

Chashm Andaaz will reserve the right to reject any material received.

Chashm Andaaz will not be responsible for the contents of advertisements, nor will it be responsible for typographical errors.

Chashm Andaaz makes no representations as to the kashrut of food products and services.

No articles, can be used which do not contain the writer's name and address. At your request, we can print your articles anonymously or under an assumed name based on the laws of the United States of America.

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
Permit No. 1562
Van Nuys, CA



International Judea Foundation
P.O.Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212